

أم المؤمنین عائشه بانوی دانشمند اسلام

(۷ ق - ۵۸ هـ - ق)

تألیف:

عبدالحمید طهماز

ترجمه و بازنگری:

محمد شهیدی

عنوان کتاب:

أم المؤمنین عائشه بانوی دانشمند اسلام

عنوان اصلی:

السيدة عائشة أم المؤمنين، وعالمة نساء الإسلام

نویسنده:

عبدالحمید طهماز

مترجم:

محمد شهیدی

موضوع:

تاریخ اسلام - اهل بیت، صحابه و تابعین - سیره و زندگینامه

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

تیر (سرطان) ۱۳۹۶ هـ ش - شوال ۱۴۳۸ هـ ق

منبع:

www.qalamlib.com کتابخانه قلم



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

www.qalamlib.com

book@qalamlib.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.qalamlib.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahedin.com



contact@mowahedin.com

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ.....
مقدمه	١.....
فصل اول: عائشه <small>رضی الله عنها</small> در خانه صدق و ایمان	٦.....
اسم و شهرت	٦.....
نسب	٧.....
مادر أم المؤمنین	٩.....
خواهرانش	١٠.....
خانواده هجرت و جهاد	١٠.....
تولد عائشه <small>رضی الله عنها</small>	١٣.....
روزهای کودکی	١٤.....
به خانه پر برکت	١٦.....
حال ببین که خواستگاری چه حکایتی دارد؟	١٦.....
عروس هجرت	١٨.....
ازدواج میمون و مبارک	١٩.....
آمادگی برای زفاف	٢٠.....
روز زفاف	٢١.....
مهریه عروس خوشبخت	٢٢.....
جهاز عروس	٢٥.....
گذران زندگی	٢٧.....

فصل دوم: در خانه نبوت.....	۳۲
پیشگفتار.....	۳۲
شوهر نمونه... مهربان‌ترین و والاترین انسان.....	۳۳
عائشه <small>رضی الله عنها</small> در خانه نبوت.....	۳۷
همسر نمونه رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>	۴۱
محنت بزرگ.....	۴۵
امهات المؤمنین.....	۵۴
عائشه <small>رضی الله عنها</small> همسر غیرتمند پیامبر.....	۵۶
عائشه زن جهادگر.....	۶۱
عائشه <small>رضی الله عنها</small> و دفاع از زن.....	۶۳
وداع با دوست.....	۶۷
فصل سوم: عائشه <small>رضی الله عنها</small> بعد از پیامبر.....	۷۲
مقدمه.....	۷۲
عائشه <small>رضی الله عنها</small> در عهد ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small>	۷۴
عائشه در عهد خلافت عمر <small>رضی الله عنه</small>	۷۶
عائشه <small>رضی الله عنها</small> در عهد عثمان <small>رضی الله عنه</small>	۸۰
تلاش در کشف حقایق.....	۸۲
رفتن به مکه.....	۹۳
عائشه <small>رضی الله عنها</small> در عهد حضرت علی <small>رضی الله عنه</small>	۹۷
در مقابل فاجعه.....	۹۹
روی آوردن حوادث.....	۱۰۱
روز فاجعه.....	۱۰۸
تهمت ظالمانه.....	۱۱۱
حضرت علی <small>رضی الله عنه</small> و امهات المومنین.....	۱۱۲
موقف حضرت علی <small>رضی الله عنه</small> در واقعه افک.....	۱۱۵
عائشه <small>رضی الله عنها</small> و فاطمه <small>رضی الله عنها</small>	۱۱۷

عائشه <small>رضی الله عنها</small> در عهد معاویه <small>رضی الله عنه</small>	۱۱۸
ام المومنین عائشه <small>رضی الله عنها</small> پس از واقعه جمل.....	۱۱۸
رابطه ام المومنین عائشه <small>رضی الله عنها</small> با معاویه <small>رضی الله عنه</small>	۱۱۹
وفات ام المومنین <small>رضی الله عنها</small>	۱۲۴
فصل چهارم: مناقب و فضایل ام المومنین عائشه <small>رضی الله عنها</small>	۱۲۸
مقدمه.....	۱۲۸
زهد.....	۱۲۸
عبادت او.....	۱۲۹
سخاوت و بخشش او.....	۱۳۱
پارسیایی.....	۱۳۵
علم و دانش ام المؤمنین <small>رضی الله عنها</small>	۱۳۷
دانش آموز پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>	۱۳۹
عائشه <small>رضی الله عنها</small> آموزگار علماء.....	۱۴۰
بانوی مفسر قرآن.....	۱۴۳
بانوی محدث.....	۱۴۷
بانوی فقیه.....	۱۵۱
آگاهی عائشه <small>رضی الله عنها</small> به طب و نسب شناسی.....	۱۵۷
مشهورترین دانش آموزان مرد در نزد عائشه <small>رضی الله عنها</small>	۱۵۸
عروه بن زبیر.....	۱۵۹
قاسم بن محمد.....	۱۶۳
مشهورترین دانش آموزان زن در نزد عائشه <small>رضی الله عنها</small>	۱۶۶
عمره دختر عبدالرحمن.....	۱۶۶
معاذة العدویة.....	۱۶۹
ادب.....	۱۷۰
آموزگار ادباء.....	۱۷۳
از زیبایی ادب او.....	۱۷۴
از سخنان عائشه <small>رضی الله عنها</small>	۱۷۸

مقدمه

تعریف و ثنا تنها سزاوار پروردگار عالمیان است.

و سلام و درود بر پیام‌آور رسالت آسمانی توحید و بر فرزندان و خاندان و یاران راستین آن مقام با عظمت و شکوه تا روز رستاخیز بادا.

بسی جای تأسف است که پس از نزدیک به چهارده قرن هنوز کتاب مستقلی از زندگی این بانوی بزرگ اسلام به رشته تحریر در نیامده تا او را آنچنان که بود به تصویر کشد در حالی که عائشه رضی الله عنها از بزرگ‌ترین شخصیت‌هایی است که در تاریخ فکری، سیاسی و علمی صدر اسلام نامش می‌درخشد و آثار بزرگی که بر جای نهاده تا کنون ره‌گشای سالکان درب هدایت و الگو و نمونه ساز برای ملت و امت ما تا روز قیامت است.

ما نیز با نگاشتن این کتاب سعی داریم که جزئی هر چند ناچیز از دینی که این انسان بزرگ برگردن ما دارد را ادا کنیم، چرا که گمان می‌بریم، تمام آنچه که درباره زندگی ایشان به رشته تحریر درآمده نتوانسته این زندگی پرتلاش و با شکوه را در همه‌ی زمین‌های علمی و سیاسی و ادبیش در برگردد و در یافتیم که احاطه کامل به این زندگی با عظمت نیاز به کتابی مستقل و پژوهشی جدید که ثمره تلاش و زحمت‌های بی‌دریغ روزهای صبر و شب‌های بیداری بدور از دیده‌ی تعصب و یکسونگری باشد، نیاز دارد.

با مراجعه و بررسی کتاب‌های پیشین مشاهده کردیم که بیشتر نویسندگان به اشاره‌ای گذرا و الفاظی کنایه‌ای بسنده کرده و از پژوهش و بررسی علمی و بارور کردن موضوع شانه خالی کرده‌اند.

استاد سعید افغانی ثمره و تلاش ۳۰ سال تحقیق و بررسی خویش را در کتابی زیبا که جنبه‌های سیاسی زندگی این بانوی بزرگ را رقم می‌زند عرضه داشتند، اما کتاب با وجود همه جوانب زیبا و علمیش شامل برخی از تهمت‌های ظالمانه و کنایه‌های لغزنده و تیزی است که نشانه تأثیر پذیری این استاد بزرگ از حکایت‌های ادبی و روایت‌های تاریخی نادرستی است که ایشان به خود زحمت مراجعه و تحقیق سند و متن آن‌ها را نداده‌اند، و گمان می‌بریم که اگر این زحمت را متحمل می‌شوند هرگز و هرگز سعی در باتلاق چنین لغزش‌هایی فرو نمی‌رفتند.

استاد محمود العقاد نویسنده مشهور و سرشناس مصری کتابی با عنوان (صدیقه دخت صدیق) به رشته تحریر درآورده‌اند که بارزترین جلوه‌های عظمت و بزرگی این بانوی بزرگ را به تصویر می‌کشد، عقاد نیز چون افغانی در تحلیل و بررسی برخی از حوادث دچار همان سوء تفاهمات و اشتباهات شده است.

ما باید تاریخ خود را طبق معیارها و قوانین علمی مدثین بزرگوار بنگاریم زیرا که این شیوه علمی بهترین راه دسترسی به حقایق تاریخی باشد. پس در این کتاب تلاش کردم که شیوه علمی بسیار دقیقِ محدثین را که بر مبنای نقد سند و متن روایت است ضمن سایر قواعد علم اصول حدیث رعایت کنم.

در ضمن برنامه کاریم مسئولیت تحقیق و بررسی روایت‌های مسند عائشه رضی الله عنها به من واگذار شده بود که پس از مدت زمانی دیدم که اطلاعات کافی و بی‌نظیری از زندگانی و شخصیت این بانوی نمونه و الگو بدست آورده‌ام که خود جزئی است بسیار مهم از زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که نه تنها مسلمانان بلکه همه انسان‌های آزاده می‌بایستی آن را گوشواره پند و اندرز گوش‌های خویش سازند از این رو بر آن شد که زنجیر اسارت از گردن این سخن‌های در بند ورق‌های بی‌روتق را بشکنم و این میوه ارزنده که خود اثر سال‌ها زحمت و تلاش بود را بین دو جلد کتابی نهاده به پژوهشگران و مشتاقان تقدیم دارم تا حقیقت این شخصیت بزرگ را آنچنان که بود دریابند.

پس از پایان یافتن کنکاش و بررسی‌هایم در مورد زندگی این بانوی بزرگ، شروع به ترتیب موضوعات کتاب نمودم و بدین‌صورت کتاب پرده از زندگی این شخصیت بزرگ برکشید تا خورشید تابان حقائق برای همگان آشکارا نمایان گردد.

و از آنجا که عائشه رضی الله عنها بدور از پیامبر صلی الله علیه و آله معنی و مفهومی ندارد و زندگی و جهاد او ثمره‌ای بود از تربیت و تعلیمش در مدرسه رسول خدا صلی الله علیه و آله کتاب را به سه بخش مهم تقسیم بندی کردم که عبارتند از:

۱- بخش اول که عائشه قبل از خانه رسالت را به تصویر می‌کشد.

۲- بخش دوم با عائشه در زیر سایه سقف نبوت همگام می‌شود.

۳- بخش سوم، زندگی بانوی دانشمند را پس از فراغ یار و همگام بودن در صحنه‌های سیاسی و علمی و در مجلس شورای جانشینان رسول اکرم ﷺ به تصویر می‌کشد.

۴- بخش چهارم: در این بخش معالم و صفات برگزیده این شخصیت را مورد بحث و بررسی قرار دادم و جنبه‌های علمی و ادبی او را بیش از پیش جلوه‌گر ساختم.

در بخش‌های مختلف کتاب هرگز بیان حقوق زن و کوشش‌های بانوی بزرگ در راه برطرف ساختن ظلم و ستم و جور جامعه جاهلی از یاد نبرده‌ام، و خواننده خود شاهدی خواهد بود از نقش بسیار بزرگ و ارزنده‌ای که عائشه رضی الله عنها در این راستا ایفا نمودند که باعث شد زن مظلوم از زیر تازیانه‌ی ظلمت و تاریکی جهالت رها شده یکباره در زیر چتر رحمت دین خدا به مقام‌های رفیع و بلند و ارزش‌های والای انسانی دست یابد.

پس اگر زن امروز می‌خواهد در سایه شرف و عزت از همه حقوق انسانی و عادلانه خویش بهره‌گیرد تنها راهش همان همگامی و هم صدا بودن با عائشه بزرگ است که خود نمونه و اسوه زن فداکاری است که از دانشگاه عظمت و شکوه رسالت محمد ﷺ فارغ التحصیل شده است.

بسی مایه سعادت و خوشبختی‌ام است که خداوند متعال بر من منت نهاد تا توانستم این تلاش ناچیزم را در سالی منتشر سازم که به سال جهانی زن نامگذاری شده بود، تا مردمان گیتی، مقام والای زن مسلمان را با دیده خویش نظاره‌گر شوند و دریابند که چگونه اسلام با زیرکی و درایت خاصی زن را از منجلاب پستی‌ها و شهوت‌ها رها ساخته به سوی مراتب والای بشریت و ساختار انسانیت بدور از زرق و برق‌های دروغین سوق داده است.

زندگی عائشه رضی الله عنها آینه ایست روشنگر از زندگی زن مسلمان و حقیقتی است که زن را در زیر سایه قرآن و فرامین پیامبر اکرم ﷺ تجلی می‌دهد. عائشه رضی الله عنها یعنی تصویر زنده قرآن از زن مسلمان.

از خداوند متعال تمنا دارم که دیده مردان و زنان مسلمان را به سوی واقعیت‌های بگشاید تا هر کدام موقعیت و حقیقت خویش را در زندگی دریابند و جایگاه و وظیفه و

مسئولیت طبیعی خود را بر دوش گرفته، و فرامین خداوند را با جان و دل پذیرفته به آنها پرده عمل بیوشانند.

حمد و سپاس از آن اوست، اویی که تنها سزاوار پرستش و بندگی است...

بندۀ فقیر دربار الهی

عبدالحمید طهماز

۱۰/جمادی الاول / ۱۳۹۵ هـ ق

حماة - سوریه

فصل اول:

عائشه در خانه صدق و ایمان

- ۱- اسم و شهرت
- ۲- نسب
- ۳- مادر
- ۴- خواهران
- ۵- خانواده مهاجر و مجاهد
- ۶- تولد
- ۷- طفولیت و کودکی
- ۸- خواستگاری پر برکت
- ۹- عروس در هجرت
- ۱۰- ازدواج مبارک
- ۱۱- آمادگی برای زفاف
- ۱۲- روز زفاف
- ۱۳- مهریه عروس
- ۱۴- مهبط وحی
- ۱۵- جهاز عروس
- ۱۶- زندگانی و معیشت

فصل اول:

عائشه رضی الله عنها در خانه صدق و ایمان

اسم و شهرت

ایشان به نام «عائشه» مشهور بود و به این نام مردم او را می‌خواندند. عائشه برگرفته از عیش و زندگی است، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از روی محبت و دوستی ایشان را «عائش»^۱ صدا می‌زدند.

در صحیح البخاری به روایت از عائشه رضی الله عنها آمده است: که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمودند: «ای عائش، این جبرئیل است که به تو سلام می‌گوید...».

در شمایل ترمذی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله او را مخاطب قرار داده فرمودند: «ای موفقه»^۲ و بیشتر وقت‌ها ایشان را به «ای دخت صدیق، یا دخت ابوبکر» صدا می‌زدند.^۳

حضرت عائشه از رسول خدا خواستند برایشان کنیه و لقبی اختیار فرمایند، ایشان نیز او را به انتخاب کنیه از خواهر زاده‌اش عبدالله پسر اسماء (عبدالله بن زبیر) راهنمایی نمودند از اینرو بود که عائشه را «ام عبدالله» نیز صدا می‌زند.^۴

در سنن نسائی دو روایت آمده که اشاره دارند به اینکه رسول پاک صلی الله علیه و آله ایشان را به «حمیرا» نیز لقب می‌دادند.^۵

بسیاری از فقهاء و علمای اصول فقه بر حدیث «نیمی از دین خویش را از حمیرا بیاموزید» تکیه می‌ورزند در حالیکه پژوهشگران و محققانی چون امام ابن کثیر در این

۱- العائش: کسی را گویند که زیبای و شادکامی زندگی می‌کند. (المعجم الوسیط)

۲- موفقه: برگرفته شده است از توفیق بخشیدن، یعنی ای کسیکه خداوند به تو توفیق انجام کارهای نیک و شایسته داده است.

۳- السمط الثمین.

۴- ابن ماجه و أبوداود.

۵- نگا: السمط الثمین.

باره رأیی دیگر دارند، ایشان می‌گویند: «این حدیث هیچ اصل و اساسی نداشته و هیچ یک از اصول و ثوابت اسلام بدان وابستگی نداشته با آن ثابت نمی‌شود. و من از استادمان ابوالحجاج مزی نیز درباره این حدیث پرسیدم ایشان فرمودند که این حدیث را هیچ پایه و اساسی نیست»^۱.

و «حمراء» در زبان عرب به سفید پوستی که به سرخی می‌گراید می‌گویند که معمولاً در بین ساکنان عربستان که بیشتر سبزه‌اند کم‌تر یافت می‌شود، امام ذهبی در این باره می‌گویند که: حضرت پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ایشان را بخاطر زیبایی و لطافت پوستش که به سرخی می‌گراید حمیراً نیز صدا می‌زدند.^۳

نسب

أم المؤمنین عائشه دختر صدیق اکبر خلیفه و جانشین رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم، ابوبکر: عبدالله فرزند اَبی قحافه، عثمان بن عامر، بن عمرو، بن کعب، بن سعد، بن تیم، بن مره، بن کعب، بن لوی، قرشی، تیمی مکی نبوی هستند.^۴

اکثریت دانشمندان و تاریخ شناسان در نام پدر ایشان که عبد الله بود همنظر اند، البته نامش قبل از اسلام «عبدالكعبه» بود و پس از اسلام، رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ایشان را «عبدالله» نام نهادند.

ابن عساکر می‌گوید که تقریباً همه روایات در این نقطه که نام ابوبکر، عبدالله و لقبش عتیق^۵ بوده اتفاق نظر دارند.^۶

۱- البدایة والنہایة ۹۲/۴.

۲- سیر اعلام النبلاء.

۳- حمیراء: تصغیر حمراء است و حمراء مؤنث احمر یعنی قرمز و سرخ است و حمیرا لقب حضرت عائشه بود که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از روی دوستی و محبت و عشق علاقه بسیاری که به ایشان داشتند او را بدین نام حمیراء یا سرخ روی صدا می‌زدند.

۴- سیر اعلام النبلاء.

۵- عتیق یعنی آزاده مرد.

۶- ابوبکر طنطاوی.

امام ترمذی از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که روزی ابوبکر صدیق به محضر مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله تشریف فرما شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان فرمودند: «أَنْتَ عَتِيقُ اللَّهِ مِنَ النَّارِ» یعنی: «تو، عتیق الله (بنده آزاد شده خدا) از آتش جهنم هستی.» ابوبکر، پس از آن به عتیق (آزاد شده) لقب یافتند.

کنیه ایشان ابوبکر بود و «بکر» یعنی جوانی پاک و بی آرایش بود - به شتر جوان نیز بکر می گویند - و در روایات ثابت است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایشان را بدین کنیه نیز صدا می زدند. و از زمان جاهلیت قبل از اسلام به صدیق، راستگو، نیز مشهور بود و ایشان از جمله سران قریش بشمار می آمد که مسئولیت پرداخت خونبها را به عهده داشت. یعنی اگر چنانچه خونبها و دیه ای به قریش تعلق می گرفت، می بایستی ابوبکر آنرا تصدیق کند، و با اعلام ابوبکر قریش موظف به پرداخت دیه بود. اما اگر کسی غیر از ابوبکر تعهد به پرداخت دیه می کرد قریش در مقابلش هیچ مسئولیتی را نمی پذیرفت. پس از اسلام نیز بدین صفت - صدیق - مشهور شد و آن بدان سبب بود که شبی که حادثه اسرا و معراج روی داد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به درگاه خداوندی حاضر شدند، بسیاری از مردم این خبر را تکذیب نموده از اسلام برگشتند، برخی نیز پیش ابوبکر رفته خواستند در ایمانش رخنه اندازند، بدو گفتند: آیا رفیقت را دیده ای؟ شنیده ای چه می گوید؟

ادعا می کند که یک شبه به بیت المقدس رفته و بازگشته؟!!

ابوبکر گفت: از زبان خودش شنیده اید؟

گفتند: آری.

وی گفت: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده باشند به خدا سوگند که راست گفته اند. حیرت زده گفتند: آیا تو می توانی حرفش را باور کنی که دیشب به بیت المقدس رفته و قبل از طلوع خورشید دوباره بازگشته است؟!!

ابوبکر به آرامی گفت: آری، من او را در اموری مهم تر از این تصدیق نموده ام، مگر نه اینست که صبح و شام اخبار آسمانی و کلام خداوند را بر من تلاوت می کند و من او را تصدیق می کنم؟ پس چگونه اسراء و معراجش را انکار کنم... سپس شتابان خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و جوایای حقیقت شد، پس از شنیدن قصه اسرا و معراج بر آن مهر

تصدیق نهاده به درستی رسالت والای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شهادت و گواهی داد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز بدیشان فرمودند که: «ای ابوبکر، تو صدیق، بسیار راستگو هستی»^۱.
در صحیح بخاری روایت انس بن مالک خدمتگزار رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراهی ابوبکر و عمر و عثمان بالای کوه احد رفته بودند، ناگهان کوه به لرزه آمد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز پایشان را محکم بر کوه کوبیده فرمودند: «ای احد، آرام گیر که بر سر تو پیامبری است و صدیقی و دو شهید...».

مادر أم المؤمنین

اسم مادرش أم رومان بود، البته مؤرخین در مورد اسم ایشان اختلاف نظر دارند، برخی اسمش را زینب ذکر نموده و برخی نیز او را دعد دختر عامر بن عویمر بن عبدالشمس معرفی کرده‌اند^۲.

أم رومان در سال‌های اول ظهور اسلام به ایمان مشرف شد، حضرت عائشه رضی الله عنها در این مورد می‌فرماید: «از روزی که بیاد دارم پدر و مادرم مسلمان بوده‌اند». مادر عائشه رضی الله عنها پس آن که شوهرش ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مدینه هجرت نموده در آنجا اقامت ورزیدند به ایشان پیوست.

در روایتی از ابن سعد آمده که ام رومان در حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال ششم هجری دنیای فانی را بدرود گفتند و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله بر قبرستان حاضر شد و از خداوند متعال بر ایشان آمرزش خواستند.

صحت این روایت را سخن بخاری در تاریخ اوسط و صغیرش تکذیب می‌کند، چرا که بخاری نام ایشان را در لیست کسانی که در خلافت حضرت عثمان وفات کرده‌اند آورده است^۳.

ابن حجر در فتح الباری به این نقطه اشاره نموده که: «من پس از بحث و بررسی در روایت‌های وارده بدین نتیجه رسیده‌ام که روایت بخاری درست است»^۴.

۱- ابوبکر طنطاوی.

۲- ابوبکر طنطاوی.

۳- ابوبکر طنطاوی.

۴- فتح الباری ۳۳۷/۷.

خواهرانش

حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیش از اسلام دختری بنام «قتله» دختر عبدالعزی قریشی عامری را به عقد خویش در آورد که مؤرخین در مورد اسلام این زن شک دارند، ثمره این ازدواج پسری بنام عبدالله و دختری بنام أسماء بود. ابوبکر أم رومان را نیز به همسری پذیرفته بود که به اسلام و هجرتش اشاره شد، از وی عبدالرحمن و عائشه متولد شد.

پس از اسلام ابوبکر أسماء دختر عمیس را خواستگاری کردند که ایشان پسرش «محمد بن ابی بکر» را بدنیا آوردند و چندی بعد «حبیبه» دختر خارجه را به زنی پذیرفتند که از این زن پس از وفات ابوبکر «ام کلثوم» ضمتولد شد^۱.

خانواده هجرت و جهاد

کانون گرمی که عائشه رضی الله عنها در آن پرورش یافت، همه افرادش در همان لحظه‌های اول به اسلام گرویدند و همه شان به شرف هجرت نیز نایل شدند، بجز عبدالرحمن برادر عائشه که اسلامش تأخیر افتاد.

عبدالرحمن در غزوه‌های بدر و احد در صف مشرکان علیه مسلمانان جنگید. در روز بدر پیش آمده و مسلمانی را به مبارزه طلبید که پدرش (ابوبکر) برای مبارزه برخاست، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو اجازه نداده فرمودند: «ابوبکر مرا از وجودت محروم مساز». در صلح حدیبیه، خداوند سینه عبدالرحمن را با نور ایمان آرایش داد و ایشان به اسلام گرویدند.

تاریخ اسلام هیچ خانواده‌ای را سراغ ندارد که چون خانواده پر مهر صدیق اکبر رضی الله عنه به اسلام خدمت کرده باشند. بزرگ‌ترین شرف و فخر که زیننده این خانواده شد همان خدمتشان در هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه بود، که همه اعضای خانواده دوشادوش هم سختی‌ها و مشکلات آن را با جان و دل خریدند و هجرت که بزرگ‌ترین تحول در تاریخ اسلام و بشریت بود، که بعدها مسلمانان با توجه به اهمیت و بزرگی آن، آن را آغاز و مبدأ تاریخ اسلام شمردند، را رقم زدند.

سهل بن سعد می‌فرماید که: یاران رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم روز بعثت و حتی وفات آن حضرت را به اندازه روز تشریف فرمایی شان به مدینه مهم و حیاتی تلقی نکردند.^۱

حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ می‌فرماید که: یاران رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم سالروز هجرتشان به مدینه را مبدأ تاریخ قرار دادند که چرا هجرت ایشان رمز جدائی میان حق و باطل بود.^۲

تمامی افراد این خانواده با ایمان، چه زن و چه مرد، در صحنه هجرت نقش بسیار بزرگی ایفا نمودند و با جهاد و مردانگی و ثبات خویش چرخ هجرت را بسوی موفقیت و پیروزی به جلو راندند تا اینکه پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم به مدینه تشریف فرما شدند.

حال شایسته است که به بخشی از قصه هجرت، به روایت مادرمان - به نقل از بخاری - دقت نماییم تا بزرگی و عظمت این خانواده و نقشی که در طرح ریزی نقشه هجرت ایفا کردند بر ما روشن شود:

«... ابوبکر رضی اللہ عنہ نیز خود را برای هجرت به مدینه، آماده ساخت. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم به او گفت: «کمی صبر کن. امیدوارم به من نیز اجازه هجرت بدهند». ابوبکر گفت: پدرم فدایت باد. آیا چنین امیدی وجود دارد؟ فرمود: «بلی». پس ابوبکر رضی اللہ عنہ بخاطر اینکه رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را همراهی کند، از هجرت خودداری نمود. و دو شتر را به مدت چهار ماه با برگ درخت مغیلان، تغذیه کرد.

روزی، هنگام ظهر در خانه پدرم؛ ابوبکر، نشسته بودیم که شخصی به او گفت: این، رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم است که سر و رویش را پوشانده است و بر خلاف عادت گذشته، در این ساعت، آمده است. ابوبکر گفت: پدر و مادرم، فدایش باد. سوگند به خدا، کار مهمی او را در این ساعت به اینجا آورده است.

به هر حال، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آمد و اجازه ورود خواست. به او اجازه دادند. وارد خانه شد و به ابوبکر گفت: «اطرفیانت را بیرون کن». ابوبکر گفت: ای رسول خدا! پدرم فدایت باد. اینها، اهل تو هستند. آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «به من اجازه خروج (هجرت) رسیده است». گفت: ای رسول خدا! پدرم فدایت باد. آیا می‌توانم همراه تو باشم؟ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود:

۱- صحیح البخاری.

۲- فتح الباری ۲۰۹/۷.

«بلی». گفت: ای رسول خدا! پدرم فدایت باد. یکی از این دو شتر را بردار. رسول اکرم ﷺ فرمود: «فقط آن را در قبال پول، برمی دارم».

ما آن دو شتر را به سرعت، آماده کردیم و برای آنان، غذایی در یک سفره چرمی، تدارک دیدیم. آنگاه، اسماء دختر ابوبکر، از کمر بندش، قطعه‌ای پاره کرد و دهانه سفره را با آن بست. بدین جهت، او را ذات النطاقین می‌گویند.

آنگاه، رسول الله ﷺ و ابوبکر به غاری که در کوه ثور، قرار دارد، رفتند و سه شب در آنجا مخفی شدند. و عبد الله بن ابی بکر نیز که جوانی هوشیار و زیرک بود، شبها را با آنان می‌گذراند. و هنگام سحر از آنجا حرکت می‌کرد و طوری صبح زود، به مکه نزد قریش می‌آمد که گویا شب را آنجا بوده است.

او تمامی توطئه‌های قریش را بخاطر می‌سپرد و در تاریکی شب، نزد آنان باز می‌گشت و آن‌ها را با خبر می‌ساخت.

از طرفی دیگر، عامر بن فهیره؛ غلام آزاد شده ابوبکر ﷺ؛ گوسفندان شیرده را در آن حوالی می‌چرانید و هنگامی که پاسی از شب می‌گذشت، آن‌ها را نزد آنان می‌برد و اینگونه آنان شب را با نوشیدن شیر تازه و داغ، سپری می‌کردند. سپس در تاریکی، بانگ می‌زد و گوسفندان را از آنجا می‌راند. و هر سه شب، چنین کرد...»^(۱).

أسماء دختر ابوبکر - به نقل ابن اسحاق - قصه را چنین تعریف می‌کند:

«پیامبر خدا ﷺ عازم هجرت شده ابوبکر را نیز به همراهی خویش انتخاب فرمودند، ابوبکر همه دارایی‌اش که بیش از پنج و یا شش هزار درهم بود را نیز با خود گرفت تا صرف مخارج سفرشان کند، پدر بزرگم - أبوقحافه - که از فرط پیری نابینا شده بود چون از قصه باخبر شد به خانه مان آمده گفت: به نظر می‌آید که ابوبکر همه پول‌هایش را با خود برده و شما را در فقر و بی‌چارگی رها نموده! من در جواب گفتم: نه پدر جان، بابا پول زیادی هم برای ما گذاشته و سپس مقداری سنگ جمع کرده در صندوقچه پول‌ها گذاشتم و پارچه‌ای رویش کشیدم. دست پیرمرد را گرفته به آنجا بردم و گفتم: بابا بزرگ، به این پول‌ها دست بزن تا خیالت راحت شود. او نیز دستی روی پارچ کشید

و گمان کرد که زیرش مبلغی پول است با خیال راحت گفت: پس اشکال ندارد ابوبکر برایتان مبلغی گذاشته که تا مدتی کفایتان کند.
و در حقیقت پدرمان هیچ چیزی برایمان نگذاشته بود، فقط من می‌خواستم خیال پیرمرد را راحت کنم»^۱.

تولد عائشه رضی اللہ عنہا

عائشه رضی اللہ عنہا زیر سقف خانه ایمان و تقوی، رستگاری و سعادت چشم به دنیا گشود، ایشان از حضرت فاطمه الزهراء رضی اللہ عنہا ۸ سال کوچک‌ترند..
خودش خانواده‌اش را چنین معرفی می‌کند: «از روزی که بیاد دارم پدر و مادرم مسلمان و با ایمان بوده‌اند»^۲.

زرکشی می‌گوید: «جزء عائشه رضی اللہ عنہا هیچ یک از زنان پیامبر پدر و مادرش مهاجر نبودند و همچنین پدر و پدربزرگش هردو از صحابه و یاران آن حضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم به شمار می‌روند»^۳.

ابوبکر بن ابی خيثمه در مورد او چنین می‌گوید: «عائشه رضی اللہ عنہا در همان سن نوجوانی‌اش پس از ۱۸ نفر مشرف به قبول اسلام گشت»^۴.

راجح‌ترین قول در مورد تولدشان این است که ایشان در سال هفتم قبل از هجرت دنیا آمده‌اند، خودش در این مورد می‌گوید: «وقتی شش سال داشتم رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم مرا خواستگاری کرد و در ۹ سالگی به عقد ازدواجش درآورده و مرا به خانه‌اش برد»^۵.
و در تاریخ آمده است که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم در ماه شوال سال دوم هجری پس از بازگشت از غزوه بدر ایشان را به خانه خود بردند.

۱- حیاة الصحابة ۲/۳۳۷.

۲- سیر أعلام النبلاء.

۳- الإجابة.

۴- عیون النجاة.

۵- صحیح بخاری و صحیح مسلم.

روزهای کودکی

عائشه رضی الله عنها در سال پنجم و یا ششم و در روایتی چهارم پس از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله متولد شده‌اند، سال‌های اول زندگانی او مصادف بود با سخت‌ترین روزهای دعوت اسلامی، مسلمانان در زیر یوغ سخت‌ترین شکنجه‌ها، فشارها، آزار و اذیت‌ها قرار داشتند و هیچ مسلمانی امنیت و آرامش نداشت...

عائشه رضی الله عنها تصویری از رنج‌ها و شکنجه‌هایی که پدر بزرگوارش در راه به ثمر رساندن دعوت اسلامی متحمل شده بود را برای ما چنین ترسیم کرده: «پدرم از دست ظلم و ستم مشرکان مکه به تنگ آمده بود و برای رهایی از آن عذاب‌های طاقت فرسا رهسپار حبشه شد، چون به منطقه برک الغماد رسید، ابن دُغْنَه که رئیس قبیله قاره بود پیش او آمده از او خواست تا به مکه برگردد و وی مسؤولیت حمایت او را بر عهده می‌گیرد و قریش جرأت نخواهد کرد بدو هیچ آزاری رساند. به ابوبکر گفت: ابوبکر! مردی چون شما شهر و دیار خود را ترک نمی‌کند، چرا که کسی جرأت بیرون راندن او را ندارد، شما سرپناه بینوایانید، رابطه و مهر خویشاوندیشان را همیشه محکم برقرار می‌سازی، به مستمندان و درماندگان کمک می‌کنی، میهمان دوستی صفت برتر توست، در کنار مظلوم ایستاده حقش را از چنگ ظالم بدر می‌آوری، برگرد به شهر و خدایت را آنگونه که می‌خواهی عبادت کن من حامی تو هستم، کسی که به تو کوچک‌ترین اهانتی روا دارد با ما طرف است!»^۱

از روایت‌ها چنین برمی‌آید که عائشه رضی الله عنها در کودکی دخترکی زرنگ بوده و سرگرم بازی و شادی بوده است و تا سن ۹ سالگی با دختران هم سن و سالش همیشه طناب بازی می‌کرده و وقتی مراسم خواستگاریش در خانه بر پا بود او با دوستانش سرگرم بازی بود، خودش قصه‌ی به خانه بخت رفتنش را چنین تعریف می‌کند:

«روزی، با دوستانم مشغول طناب بازی بودم که مادرم؛ ام رومان؛ آمد و مرا صدا زد. نزد او رفتم ولی نمی‌دانستم از من چه می‌خواهد. او دستم را گرفت و مرا که نفس نفس می‌زدم، کنار دروازه خانه نگهداشت. اندکی، آرام گرفتم و نفس زدنم برطرف گردید. آنگاه،

کمی آب برداشت و دستی بر سر و صورتم کشید. سپس مرا به داخل خانه برد. جمعی از زنان انصار در آنجا نشسته بودند. آنان به من تبریک و خوش آمد، گفتند»^۱.

عائشه رضی الله عنها هنگام ازدواج نوجوانی بیش نبود که هنوز عشق و علاقه بسیاری به بازی و سرگرمی داشت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز این نیاز او را درک می کرد و دخترکان هم سن و سالش را پیشش می فرستاد تا در خانه با آنها سرگرم شود.

عائشه رضی الله عنها خودش چنین حکایت می کند: وقتی که در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دخترکان هم سن و سالم را می فرستاد تا با هم بازی کنیم و سرگرم شویم.^۲

که گاهی هم که نوجوانان بازی های رزمی خود را در مسجد به نمایش می گذاشتند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عائشه اجازه می داد که از پشت سر آن حضرت صلی الله علیه و آله بازی شان را تماشا کند. از اینروست که او این حاجت مبرم را در نوجوانان بخوبی درک کرده پدران و مادران را چنین سفارش می کند:

«دختران و پسران نوجوانتان را درک کنید و به آنها اجازه بازی و سرگرمی دهید». عائشه رضی الله عنها برای خودش اسباب بازی هایی نیز داشت که با دوستانش که در خانه جمع می شدند و بازی می کردند «احیاناً رسول خدا صلی الله علیه و آله سر می رسیدند دخترکان از آن حضرت صلی الله علیه و آله خجالت کشیده از بازی دست می کشیدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز موضوع را درک کرده از خانه خارج می شدند آن ها دوباره جمع می شدند و شروع به بازی می کردیم»^۳.

همچنین آورده است که: روزی من با چندتن از هم بازی هایم سرگرم بازی بودیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تشریف آوردند، ایشان فرمودند: عائشه این چیست که در دست داری؟ گفتم: اسب بالدار سلیمان است.

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز خندیدند.^۴

۱- صحیح بخاری و مسلم.

۲- ابوداود.

۳- صحیح بخاری.

۴- سیر أعلام النبلاء.

روزهای شاد کودکی او در خانه مهر و عطوفت، صدق و صفا، ایمان و رستگاری، نبوت و رسالت این چنین سپری شد.

به خانهٔ پر برکت

یکی از بهترین روزهای خاطره‌انگیز برای هر زنی همان روزی است که شاهین سعادت بر شانه‌های آرزویش می‌نشیند و جوان دلخواهش به خواستگاریش قدم پیش می‌نهد. این روز زیبا همواره در قلبش زنده می‌ماند و هر چند شوهر بیشتر بتواند قلبش را به تسخیر محبت و عشقش درآورد و لانه سعادتش را پر بارتر کند، اهمیت و زیبایی این روز دو چندان می‌گردد و همیشه چراغ راه زندگی پر سعادتش می‌شود. عائشه رضی الله عنها شوهر بزرگوارش را بیش از اندازه دوست داشت و قلبش مالمال این عشق و محبت و دوستی بود؛ البته چه کسی می‌تواند چون رسول خدا در قلب‌ها جای پیدا کند و بخصوص در قلب پاک زن دلخواهش؟

این است که خاطرهٔ روز خواستگاریش همواره حدیث شیرین زندگی‌اش بود. خاطره‌ای که سرتاسر و جودش را غرق شوق و سرور کرده بود. یاد آن روز شیرین او را در پرتوی از احساس شادمانی و خوشبختی فرو می‌برد و دیروز زیبا را برایش زنده می‌کرد!

حال ببین که خواستگاری چه حکایتی دارد؟

مرحله اول آن، خطاب الهی بود که بوسیله وحی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابلاغ شد و آن حضرت نیز آن را برای بانوی بزرگوار چنین بیان داشته‌اند: «سه شب متوالی تو را در خواب می‌دیدیم که فرشته‌ای تو را در پارچه‌ای از ابریشم پیچیده بمن تقدیم می‌کند و می‌گوید: این همسر شماست، پرده از چهره‌اش برگیر، من هم چون نگاهی می‌کردم می‌دیدم که شما هستی. با خود می‌گفتم، اگر این خواست پروردگارم باشد حتماً به انجام خواهد رسید»^۱.

ترمذی از زبان حضرت عائشه رضی الله عنها چنین آورده که: «جبرئیل علیه السلام تصویر ایشان را در پارچه‌ای سبز پیچیده خدمت آن حضرت آورده می‌فرمودند: این همسر شما در دنیا و آخرت است». و پس از وفات اولین همسر پیامبر، بانوی بزرگ اسلام خدیجه کبری رضی الله عنها

خداوند متعال به این ازدواج جامهٔ حقیقت پوشانید و عائشه به خانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله منتقل شد.

حضرت خدیجه رضی الله عنها سه سال قبل از هجرت از این دنیای فانی رخت بریست، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حدود دو سال صبر نمود و پس از آن بانوی اسلام عائشه رضی الله عنها را که دختری ۶ ساله بود، به عقد ازدواج خویش درآوردند.^۱

حضرت عائشه رضی الله عنها خود چنین حکایت می‌کند: چون مادر مؤمنان خدیجه کبری وفات یافت، خوله دختر حکیم به محضر حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیده به ایشان گفتند: یا رسول الله، آیا قصد ازدواج ندارید؟ حضرت فرمودند: با چه کسی؟ ایشان گفتند: هر چه خودتان بپسندید، اگر می‌خواهید با دختری و یا با بیوه زنی. حضرت فرمودند: دختر کیست و بیوه کیست؟

گفت: دختر، عائشه دختر عزیزترین دوست و محبوبترین خلق خدا نزد شما، و بیوه، سوده دختر زمعه، آن زن فداکاری که به شما ایمان آورده و در راه خدا ثابت قدم و پایدار مانده است.

حضرت فرمودند: هر دویشان را در جریان امر قرار ده، خوله می‌گوید با خوشحالی و هزار و یک آرزو نزد ام رومان رفتم و به او گفتم: یا ام رومان! شما چقدر خوشبخت و سعادت‌مندید، خوشابحالتان! گویی خداوند متعال به شما عنایت و لطف خاصی دارد. ام رومان حیرت زده گفت: منظورت چیست؟ گفتم: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تصمیم دارند عائشه را خواستگاری کنند. گفت: کمی صبر کن تا ابوبکر بیاید، ببینم او چه می‌گوید وقتی ابوبکر آمد موضوع خواستگاری را برایش عرض کردم. او نیز گفت: آیا ازدواج پیامبر خدا با عائشه که دختر برادر اوست درست است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب این اشکال فرمودند که: من و ابوبکر دو برادر دینی هستیم - نه برادر نسب - و ازدواجم با دخترش هیچ ممانعت شرعی ندارد.

ابوبکر در پی اعلام آمادگی رسول خدا صلی الله علیه و آله خوشحال و شادمان از جا برخاست. ام رومان به او یادآوری کرد که مطعم بن عدی عائشه را برای پسرش خواستگاری کرده بود و ابوبکر که هرگز عهد و پیمانش را نمی‌شکست. نزد مطعم رفت و از او پرسید: دربارهٔ دخترم حرف آخرتان چیست؟ مطعم روی به زنش کرد و گفت: به ابوبکر چه

۱- صحیح بخاری به روایت عروه بن زبیر.

پاسخی دادی؟ زن مطعم به ابوبکر گفت: می‌ترسم اگر پسر من با دختری ازدواج کند او را وادار می‌کنی به دینت بگردد.

ابوبکر گفتند: مطعم شما چه می‌گویید؟

مطعم خجالت زده گفت: راستش همسر من با ازدواج پسر من با دخترتان موافق نیست. ابوبکر سبک بال و با رضایت کامل از جای برخاست چرا که دیگر مجبور به پیمان شکنی نبود. و به خوله گفت: به رسول خدا ﷺ بگوئید تشریف بیاورند. حضرت پیامبر ﷺ نیز برای خواستگاری قدم پیش نهادند و عائشه را به همسری خویش برگزیدند.^۱

عروسِ هجرت

با خواستگاری پیامبر اکرم ﷺ از عائشه، ایشان به خاندان نبوت پیوستند، اما بنا به کوچکی عمر ایشان و مشغولیت‌های فراوانی که پیامبر اکرم ﷺ قبل از هجرت با آن درگیر بودند ازدواج تا مدت زمانی تأخیر افتاد.

وقتی حادثه تاریخ ساز هجرت از مکه به سرزمین امن و امان مدینه روی داد و پیامبر اکرم ﷺ همراه با یار غار خویش به مدینه هجرت نمود، عائشه از جمله خاندان پیامبر ﷺ بود که تا رسیدن فرمان رسول خدا همراه با سایر اعضای خانواده ابوبکر در مکه ماند. ماجرای هجرت از زبان عائشه رضی الله عنها چنین روایت شده است:

«پیامبر خدا ﷺ به مدینه هجرت فرمودند، ما و دختران آن حضرت در مکه مانده بودیم، آن حضرت به محض رسیدن به مدینه زید بن حارثه و ابو رافع را به همراه ۲ شتر در پی ما فرستادند و به آن‌ها مبلغ ۵۰۰ درهم که از ابوبکر گرفته بودند را نیز داده بود تا مایحتاج سفر را تهیه کنند.

ابوبکر نیز همراه ۲ یا ۳ شتری که با عبدالله بن اریقط لیبی فرستاده بود نامه‌ای به پسرش عبدالله نوشته بود که ترتیب هجرت خانواده ما که من بودم و مادرم أم رومان و خواهرم أسما را بدهد. زید نیز با آن مبلغ از منطقه قدید ۳ شتر خریده به مکه آورد. در آن هنگام طلحه تصمیم گرفته بود که خانواده ابوبکر را به مدینه ببرد بنابراین همگی با هم همسفر شدیم. زید و ابو رافع، فاطمه و ام کلثوم و سوده و أم ایمن و أسامه را

همراهی می‌کرد. به منطقه بیض رسیده بودیم که شتر من رم کرده از قافله دور شد، مادرم که در هودجی پیشاپیش من حرکت می‌کرد با دیدن شتر من، فریاد زد: وای دخترم، وای عروسم، کمک کنید... شما را به خدا دخترم را نجات دهید... و با سروصدای او مردم متوجه شده توانستند شتر را آرام کنند.

ما وقتی به مدینه رسیدیم که مسلمانان هنوز مشغول بنای مسجد بودند»^۱.

بنا به روایات نقل شده، عائشه رضی الله عنها در دوران سفر با خطر بسیار جدی‌ای روبرو شدند که لطف و عنایت الهی شامل حالشان شده از خطر مرگ نجات یافتند. این موضوع را از روایت دیگری بطور مفصل‌تر می‌خوانیم:

«در سفرمان بسوی مدینه به گردنه بسیار تنگ و خطرناکی رسیدیم، ناگهان شتر من دیوانه‌وار بصورت بسیار وحشتناکی رمید. به خدا سوگند که هنوز هم صدای مادرم که فریاد می‌کشید، آی مردم عروسم را نجات دهید... کمک کنید... در گوش‌هایم است. شتر سرش را بالا گرفته بود و بدینسو و آنسو می‌تازید. صدایی شنیدم که می‌گفت: مهار شتر را رها کن، من هم طناب زمام را که در دستم بود انداختم، شتر بدور خودش چرخ می‌زد و آنچنان آرام شد که گویا انسانی آن را مهار کرده باشد»^۲.

«بودن من با حضرت رسول مانند هیچ یک از زنان او نبود چرا که من خوشبخت‌ترین اینان بودم».

ازدواج میمون و مبارک

۱۷ رمضان سال دوم هجری بود که واقعه تاریخی و سرنوشت‌ساز بدر بوقوع پیوست. جنگی نابرابرانه و سخت که ثابت ساخت سلاح ایمان و تقوی از اسلحه‌های آهنین زمانه برنده‌تر و نیرومندتر است. جنگی که خداوند در آن حمایت و سرپرستی‌اش را از پیامبرش به نمایش گذاشت و بسیاری از سردمداران و سران قریش را خوار و ذلیل کرده و طوغ برده گی پیامبرش را برگردن آنان نهاد و بسیاری دیگر را غرق خون‌های پلیدشان در سیاهچال‌های نیستی و فراموشی برای همیشه دفن کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نتایج پربار این غزوه باشکوه که نبرد حق و باطل بود، بسیار خوشحال و

۱- سیر اعلام النبلاء.

۲- طبرانی در کتاب (مجمع الزوائد) این روایت را ذکر کرده و اسنادش را نیز (حسن) برشمرده است.

شادمان شد. نیز از ارمغان این پیروزی بزرگ خوشحال و سربلند بودند، پیامبر اکرم ﷺ وقت را بسیار مناسب دید که این شادی را با شادی‌ای دیگر هماهنگ سازد از اینرو بود که ماه شوال همان سال را برای مراسم عروسی خود و انتقال عائشه به زیر سقف خانه نبوت و وحی انتخاب فرمودند.

هیچ عجیب نیست که عائشه رضی الله عنها ماه شوال را بیش از همه ماه‌های سال دوست داشته باشد، چرا که شوال آن ماه پربرکتی است که بزرگ‌ترین حادثه و شیرین‌ترین خاطره عائشه را در آغوش دارد، هر ساله شوال با آمدنش قصهٔ سعادت و نیکبختی را با آهنگ دلنشین محبت و نبوت پیام آور آسمان برایش می‌سرود. خودش این تاریخ را چنین بیان می‌دارد: «رسول خدا ﷺ مرا در ماه شوال به خانه‌شان بردند، این ماه آغاز زندگی زناشویی ما بود».

«هیچ یک از زنان پیامبر اکرم ﷺ چون من عزیز و ارجمند نبودند و من از همه‌شان خوشبخت‌تر و سعادت‌مندتر بودم».

از اینرو بود که عائشه رضی الله عنها دوست داشت همه زنان در ماه شوال عروسی کنند^۱. چرا که ماه شوال در قلب عائشه معنا و مفهومی دیگر داشت، شوال برایش همه خوبی‌ها و سعادت و همه خاطره‌های زیبا و شاد زندگی را در برداشت، شوال او را از دختر ابوبکر بودن به مادر مؤمنان شدن عروج داد و در بلندی‌های پر رونق سعادت جای داد.

آمادگی برای زفاف

در مدینه بیماری واگیری منتشر شده بود، برخی از مهاجران نیز بدان مبتلا شده بودند که باعث به تنگ آمدنشان از وضع جدیدشان شده بود، پیامبر خدا ﷺ چون این حالت را دیدند دست به دعا بلند کردند: «بارالها! همانگونه که مکه را در دل‌هایمان عزیز و دوست داشتنی جای داده‌ای مدینه را نیز در دل‌هایمان عزیز گردان. بار خدایا! سلامتی و صحت و عافیت را بر این شهر نازل فرما و در مال و تجارت و زندگی آن برکت ده، و بیماری‌های واگیرش را به حجه منتقل گردان»^۲.

۱- صحیح مسلم.

۲- بخاری و مسلم.

لطف و رحمت الهی دعای پیامبرش را در برگرفته بیماری از شهر گریخت و مدینه شهری آرام و زیبا و پاک شد و از جمله شهرهای پاک و مقدس پروردگار گردید.

آب و هوای شهر جدید با طبیعت عائشه رضی الله عنها که تازه قدم به مدینه نهاده بود نیز سازگار نیفتاد از اینرو ایشان به مجرد وارد شدن به مدینه بر بستر بیماری افتاد و مدت یکماه تمام رنج و درد بیماری گوشت بدنش را مکید. و موهای سرش نیز شروع به ریزش کرد تا جایی که بلندی موها از گوشه‌هایش تجاوز نمی‌کرد. پس از مدتی، صحت و سلامتی دوباره برویش لبخند زد. مادرش که منتظر همچنین لحظاتی بود با دیدن رنگ و بوی سلامتی در آرزوی عروسیش او را تقویت می‌کرد و سعی داشت هر چه زودتر دخترش نیرو و توان و زیبایی از دست رفته‌اش را باز یابد. عائشه خود چنین حکایت می‌کند: «مادرم بسیار پریشان و ناراحت شده بود و برای معالجه و صحت یابی من از هیچ چیز در نمی‌گذشت، سعی داشت جسمم را تقویت دهد. وقتی اشتهای غذا خوردن پیدا کردم و توانستم خرما و خیار تازه بخورم، گویی او به آرزویش رسیده بود و توانست در مدت کوتاهی مرا چاق و سرحال کند»^۱.

روز زفاف

این بهترین روز و زیباترین خاطره زندگی عائشه بود که در قلبش برای همیشه نگاشته شده است، روز در آغوش گرفتن خوشبختی و سعادت... روزی که دقیقه‌ها و ثانیه‌هایش برای همیشه در روح و روانش زنده و جاویدان ماند، تا جایی که او نفس نفس زدن‌ها و تپش قلبش را بیاد دارد از او بشنویم که می‌گوید: «رسول خدا وقتی تنها شش سال داشتم مرا خواستگاری نمود و در ۹ سالگیم با من ازدواج کرد. وقتی وارد مدینه شدیم من یک ماه به سختی بیمار شدم و موهای سرم ریخت، پس از بهبودیم روزی با دخترکان هم و سن و سالم سرگرم بازی بودم که مادرم مرا صدا زد. دوان دوان بسویش رفتم، نمی‌دانستم که چرا مرا صدا می‌زند. او نیز بدون اینکه چیزی بر زبان آورد دستم را گرفت و بسوی اتاق خانه رفتیم، قلبم از فرط خستگی و دویدن نفس نفس می‌زد، برای آرام کردنم لحظه‌ای بر درِ اتاق ایستاد و چون خستگی کمی برطرف شده بود، مرا وارد اتاق کرد، بسیاری از زنان انصار در آنجا گرد آمده بودند که با دیدن من گفتند: مبارکه این شاء الله زندگیتان پر از خیر و برکت باشد،

همیشه سعادت‌مند و خوشبخت گردید. مادرم مرا به آن‌ها سپرد، آن‌ها سرم را شستند و مرا آماده کردند و رفتند، من نیز تا بعد از ظهر در اتاق تنها بودم تا اینکه رسول خدا ﷺ تشریف فرما شدند، زنها آمدند و مرا به ایشان تحویل دادند»^۱.

در جائی دیگر عائشه ولیمه ازدواجش را چنین و صف می‌کند: «... به خدا سوگند که جشن عروسیم شتر و یا و گوسفندی سرنبریدند، تنها سعد بن عبادہ سینی بزرگی از غذا برای رسول خدا ﷺ فرستادند که ایشان آن را در بین همسرانش توزیع فرمودند، بعدها من دریافتم که آن غذا را سعد فرستاده بود»^۲.

البته پیامبر خدا ﷺ برای میهمانانش نیز شیر و غذا فرستاد.

أسماء دختر یزید انصاری چنین حکایت می‌کند: من با برخی از زنان دیگر عائشه را برای زفاف آماده کردیم، پیامبر اکرم ﷺ برای ما نیز مقداری شیر فرستاد، گفتیم، خیلی ممنون، لازم نداریم، ایشان فرمودند: «گرسنگی و دروغ را با هم جمع نکنید»^۳.

در حدیثی دیگر اسماء چنین می‌افزاید: «من عائشه را برای رسول خدا ﷺ آرایش دادم، سپس نزد آنحضرت آمده ایشان را دعوت کردم که تشریف بیاورند، ایشان نیز تشریف آورده در کنار عائشه نشستند. عائشه از شدت حیاء سرش را پائین انداخته بود و تکان نمی‌خورد. من او را محکی زدم و گفتم: شیر را از دست رسول خدا ﷺ بگیر. عائشه شیر را گرفت و مقداری از آن نوشید. پس از آن پیامبر کاسه شیر را بمن داده فرمودند که آنرا به همسرم بدهم»^۴.

مهریه عروس خوشبخت

مهریه یکی از حقوق زنان است که اسلام مرد را بر ادای آن پایبند داشته تا بعنوان یک واجب آنرا به همسرش تقدیم دارد. خداوند متعال در آیه ۴ سوره نساء می‌فرماید:

﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً﴾ [النساء: ۴] «با کمال مهر و عطوفت و شادی مهریه زنان را به ایشان تقدیم دارید».

۱- بخاری و مسلم.

۲- السمط الثمین.

۳- امام احمد ۴۵۱/۶.

۴- امام احمد ۴۵۸/۶.

رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم معادل ۵۰۰ درهم را به عنوان مهریه به همسر گرانقدرشان حضرت عائشه رضی اللہ عنہا تقدیم داشتند.

عائشه خود در جواب سؤال ابوسلمه بن عبدالرحمن که از مهریه آن حضرت به همسرانش می‌پرسید چنین می‌گویند: مهریه‌ای که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم برای هر یک از همسرانشان تقدیم داشتند چیزی معادل ۱۲ اوقیه و یک نش بود. سپس پرسیدند: آیا می‌دانی نش چیست؟ گفتم: خیر نمی‌دانم ایشان فرمودند: نش معادل نصف اوقیه است، یعنی مهریه هر زن پیامبر ۱۲/۵ اوقیه بود که معادل ۵۰۰ درهم است. این هم مهریه‌ای است که پیامبر برای همسرانش تعیین کرده بود.

پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم حضرت عائشه را در همان اتاقی که هنگام بناء مسجد پس از تشریف آوردنشان به این شهر، به خود اختصاص داده بودند جای داد. که این اتاق همچون سایر حجره‌های آن حضرت در کنار مسجد واقع بود.

مسجد پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم از طرف شرق و شمال و جلویش به ۹ اتاق چوبی ختم می‌شد که پرده‌هایی بافته شده از موی حیوانات بر درهایشان دیده می‌شد و از جهت مغرب فضای بازی بود و هیچ اتاقی دیده نمی‌شد. درب هر یکی از اتاق‌ها به راهروئی باز می‌شد که به مسجد منتهی می‌گشت، یکی از این اتاق‌ها که درش از چوب سرو کوهی بود به عائشه تعلق داشت^۱. حضرت حسن در مورد خانه‌های پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم می‌فرمایند: «در روزهای خلافت عثمان بود که من به خانه‌های همسران پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم می‌رفتم تا سقف‌هایشان را با دست تعمیر کنم»^۲.

در زمان حکومت ولید بن عبدالملک بود که دستور داده شد بخاطر تنگی مسجد اتاق‌های همسران پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم نیز شامل محدوده مسجد گردد. سعید بن مسیب که یکی از بزرگ‌ترین تابعی‌ها است فرمودند: «ای کاش خانه‌های پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم را بحال خود باقی می‌گذاشتند و از بین نمی‌بردند تا مردم در ساختمان سازی افراط نکنند و با چشمان خود می‌دیدند آنکس که خداوند متعال کلید گنج‌های جهان را در اختیارش نهاده بود، چگونه ساده و بدون آرایش می‌زیست و این اتاق‌های ساده الگویی می‌شد

۱- الإسلام والمرأة.

۲- الطبقات ۵۰۶/۱.

برای آنان که دریابند خداوند چه زندگی ساده و بی‌زرق و برقی را برای پیامبرش برگزیده بود»^۱.

عمران بن اُبی اُنس حجره شریفه را چنین وصف می‌کند: چهار تا از این اتاق‌ها از سنگ و شاخه‌ای خرما ساخته شده بود در حالی که پنج اتاق دیگر تنها از چوب‌ها و شاخه‌های درختان خرما بنا شده بود که در آن‌ها از سنگ هیچ استفاده نشده بود و در دروازه‌های هر خانه پرده‌ای از مو به طول و عرض (سه در یک) $\frac{1}{3}$ ذراع آویزان بود. که بعدها تمامی این اتاق‌ها بجز اتاق عائشه که آرامگاه پیامبر اکرم ﷺ و دو یار بزرگوارشان ابوبکر و عمر -رضی الله تعالی عنهما- است، ضمیمه مسجد شدند. حجره عائشه هنوز هم در زیر قبه خضراء (سبز) قرار دارد و سبب آرامش روح و روان مؤمنانی که از چهار سوی جهان بسویش می‌شتابند، می‌باشد.

این اتاق بی‌آلایش و ساده به - مهبط وحی - و خانه صدای آسمان مشهور است چرا که بسیار اتفاق افتاده که در آن وحی به پیامبر اکرم ﷺ نازل می‌شده است. این حجره چسپیده به مسجد بوده طوری که دروازه‌اش داخل مسجد باز می‌شده و حتی پیامبر ﷺ در چند قدمی آن در مسجد به اعتکاف می‌نشستند و در برخی اوقات سر مبارکشان را از پنجره آن داخل خانه می‌بردند تا حضرت عائشه سر آن بزرگوار را شستشو دهند. عائشه خود این حکایت را چنین بیان می‌دارد: «پیامبر اکرم ﷺ بعضی وقت‌ها که در مسجد معتکف بود، سرش را داخل اتاقم که در کنار مسجد بود می‌آورد تا من آن را شستشو دهم، البته چه بسا اتفاق می‌فتاد که من در عادت ماهانه‌ام می‌بودم و سرمبارکشان را می‌شستم» و در روایتی دیگر اضافه می‌کنند که سرشان را شسته تمیز می‌کردم و شانه می‌زدم^۲.

۱- از کتاب، سعید بن مسیب سیدالتابعین، از انتشارات دارالقلم.

۲- بخاری و مسلم.

جهاز عروس

عائشه تخت بزرگترین پادشاه دنیا و عزیزترین انسان در پیش خداوند را چنین به تصویر می‌کشند: «تخت خواب رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم از پوست بود که داخلش با لیف درخت خرما پر شده بود»^۱.

وقتی پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم تشریف فرما شد و آن را دید، با تعجب پرسید: عائشه! این چیست؟ گفتم: تشکی است که یکی از زنان انصار که به خانه ما آمده بود و لحاف شما را دید، برایمان فرستاد. ایشان فرمود: تشک را به صاحبش بازگردان، به خدا سوگند اگر من بخواهم خداوند کوههایی از طلا و جواهرات بمن ارزانی می‌دارد»^۲.

در آن روزهای اول زندگی پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم جز یک بستر هیچ نداشتند، حتی وقتی از عائشه جويا شدند که: آیا پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم وقتی شما در عادت ماهانه‌تان بودید با شما بر یک بستر می‌خوابیدند، ایشان گفت، آری، در آن روزها ما یک بستر بیشتر نداشتیم، اما بعدها که خداوند رختخواب دیگری بما عطا فرمود، رسول خدا در عادت ماهانه‌ام از من کناره می‌گرفتند»^۳.

از حدیث آتیه چنین برمی‌آید که گاهی نیز رختخواب آن حضرت بر روی حصیری فرش می‌شد.

چون از عائشه پرسیدند که آیا گذشتن سگ و یا الاغ و یا زن از جلوی نماز باعث باطل شدن نماز می‌شود؟ فرمود: شما ما زنان را به سگ‌ها و الاغ‌هایتان تشبیه می‌کنید! به خدا قسم چه بسا پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم نماز می‌خواند در حالیکه من روی حصیری جلویشان - بین ایشان و قبله - دراز کشیده بودم و اگر کاری برایم پیش

۱- به روایت مسلم. این روایت از زهد و پارسائی رسول اکرم پرده بر می‌کشد که رختخوابش از لیف درختان خرما و از پوست بوده نه از پشم و ابریشم. و اگر دست سخاوتمند روزگار بدو رختخواب نرم و شاهانه‌ای تقدیم می‌داشت، بدون شک رسول اکرم نمی‌پذیرفت. بی‌هقی از عائشه رضی اللہ عنہا روایت می‌کند که: «روزی یکی از زنان انصار به خانه ما آمد، و با دیدن رختخواب رسول اکرم که لحافی خشن و سخت بود متأثر شده و به خانه‌اش بازگشت و تشکی از پشم را برای ما هدیه فرستاد».

۲- حیاة الصحابة.

۳- امام احمد..

می آمد نمی خواستم که باعث رنجش آن حضرت شوم و از جلوی ایشان بگذرم، از اینرو از کنار پای آن حضرت کنار می خزیدم تا کارم را انجام دهم^۱.

- بعدها فرصتی دست داد که عائشه رضی الله عنها به اتاق این ابر مرد تاریخ چند متکا نیز بیفزاید - پارچه ای داشتم که عکس هایی روی آن نقش بسته بود آن را روی تاقچه ای که در قبله نماز پیامبر صلی الله علیه و آله بود آویزان کردم، آن حضرت چون پارچه را در نماز جلوی خویش یافتند فرمودند: «عائشه! این پارچه را از جلویم بگیر» من هم آن را گرفته با آن چند متکا درست کردم^۲.

از این حدیث و روایات مشابه آن که در کتاب های حدیث آمده چنین بر می آید که عائشه رضی الله عنها ذوق و علاقه خاصی به تزئین و زیبایی اتاقش داشت، از آنجمله آمده است: پرده ای داشتیم که بر آن عکس های پرنده هایی طراحی شده بود، و چون کسی به اتاق وارد می شد آن را می دید، آنحضرت به من فرمود: «این پرده را از جلویم جمع کن، چون هر وقت وارد اتاق می شوم، با دیدن آن دنیا بیادم می آید»، و در روایتی دیگر اضافه می کند: «کسانی که این عکس ها را طراحی کرده اند مورد عذاب خداوند واقع می شوند، به آن ها گفته می شود: آنچه را که آفریده اید زنده کنید، فرشتگان رحمت الهی به خانه ای که در آن عکس باشد وارد نمی شوند».

«خداوند ما را دستور نداده که سنگ و گل را نیز لباس بپوشانیم»^۳.

در خانه تازه عروس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چراغی نبود که سینه سیاه تاریکی را درهم شکند: «جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله می خوابیدم و پاهایم در قبله آنحضرت قرار می گرفت، ایشان چون به سجده می رفتند با دست مبارکشان به پاهایم می زدند من پاهایم را جمع می کردم، و چون دوباره به قیام می ایستادند دوباره پاهایم را دراز می کردم، البته در آن روزها خانه ها چراغ نداشت»^۴.

۱- به روایت بخاری و مسلم.

۲- مسلم و نسائی.

۳- به روایت بخاری و مسلم.

۴- به روایت بخاری.

شاید از خود بپرسیم که چرا چراغ روشن نمی کردند، عائشه جواب می دهد، اگر ما روغنی برای شعله ور ساختن و بر افروختن چراغ می داشتیم از آن تغذیه می کردیم^۱. در آن زمان که نفت وجود نداشت مردم چراغها را با پیه و چربی می افروختند، که منظور ایشان از روغن همان چربی است.

این همان اتاقی بود که بانوی بزرگ اسلام، و زن دانشمند و فارغ التحصیل دانشگاه نبوت نزدیک به پنجاه سال در آن زندگی بسر برد، و در طی این مدت طولانی به امکانات رفاهی اتاق هیچ اضافه نشد و تنها تغییری که بعدها در اتاق پدید آمد این بود که پیکر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و دو یار باوفایش ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما در زیر سقف آن اتاق به انتظار روز رستاخیز آرام خوابیدند.

گذران زندگی

آنچه گذشت تصویری بود زنده از قصر باشکوه شاه بانوی اسلام عائشه صدیقه رضی الله عنها، در اینچنین خانه ای که رنگ و بوی زهد و پارسایی بر دیوارهایش نقش بسته، چه سفره هایی چیده می شد؟ و چه غذاهایی نوش جان می گشت؟

این سؤال را عائشه رضی الله عنها خود در جواب خواهرزاده اش عروه از خورد و خوراک مادران مؤمنان چنین پاسخ می دهد: «خاله جان! خیلی وقتها بود که یک ماه تمام می گذشت و در هیچ یک از خانه های پیامبر صلی الله علیه و آله آتش افروخته نمی شد. عروه با تعجب پرسید: پس خاله! چطور زندگی می کردید؟ خوراکتان چه بود؟ ایشان گفتند: آب و خرما، البته همسایه ای از انصار داشتیم که دام پرور بود و گاهی از شیر گوسفندانش به پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه می کرد، ما هم از آن شیر استفاده می کردیم»^۲.

عائشه در جواب کسی که پرسید: آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خریدن گوشت قربانی بیش از سه روز نهی فرموده اند؟ جواب داد: آنحضرت فقط در سالی که قحط سالی بود، چنین امری فرمودند تا ثروتمندان به بینوایان غذا دهند، ما خودمان از پاچه گوسفندی که بر آن ۱۵ روز گذشته بود، تغذیه می کردیم کسی با تعجب پرسید؛ آخر چرا؟ عائشه لبخندی زد و گفت:

۱- به احمد و طبرانی مراجعه شود.

۲- به روایت بخاری.

«اهل بیت رسول الله ﷺ تا روزی که ایشان به رحمت الهی پیوستند، هیچ گاه سه روز تمام از نان گندم سیر نشدند»^۱.

پس از اینکه رسول خدا به دیدار پروردگارش شتافت سری به خانه آن حضرت بزینم تا ببینیم چه بر جای گذاشته، عائشه چنین می گوید: «آنروزی که رسول خدا ﷺ از جهان فانی رخت بر بستند در خانه ام جز مقداری جو که در تاقچه بود هیچ چیز دیگری که قابل خوردن باشد وجود نداشت، که تا روزهای بسیاری - تا وقتی که جو تمام شد - غذایم همین جوها بود»^۲.

انس خدمتگزار پیامبر اکرم ﷺ خوراک آنحضرت را چنین وصف می کند: «آنحضرت زره خویش را در مقابل ۲۰ پیمانۀ گندم برای خانواده اش نزد مردی یهودی به گرو گذاشته بودند، آن روز من نانی از جو با اندکی روغن باز شده که طعمش تغییر کرده بود بردم» روزی از آنحضرت شنیدم که «هرگز بر یک پیمانۀ خرما و یا حبوبات شبی در خانه محمد ﷺ نگذاشته» این در حالی بود که آنحضرت ۹ همسر و خانواده داشتند^۳.

این سختی های زندگی و کمبودها موجب شد که مادران مؤمنان به تنگ آیند و از آنحضرت درخواست کنند که به مخارجشان بیفزایند، آنحضرت از این درخواست بسیار ناراحت و خشمگین شده از آنها دوری جسته در خانه ای که در بالا قرار داشت سکونت اختیار کرد، تا اینکه فرمان الهی برای آنحضرت نازل شد که همسرانش را در انتخابشان مختار سازند:

۱- یا از ایشان جدایی برگزینند و به جایی روند که امکانات مادی دنیایی و ارزشها و احترامات اجتماعی بیشتری بدست آورند.

۲- و یا اینکه بر همین زهد و پارسایی و تنگدستی صبر کنند و از خداوند متعال اجر و پاداش بی دریغ دریافت دارند.

مادران مؤمنان، آنانکه قدم بقدم و دوش به دوش پیامبر اکرم ﷺ بار سنگین امانت آسمان را حمل می کردند، خداوند و رسولش و اجر و پاداش جهان آفرین در روز

۱- به روایت بخاری.

۲- به روایت بخاری.

۳- به روایت بخاری و ترمذی.

رستاخیز را برگزیدند و شرف در کنار آنحضرت بودن را بر همه دنیا ترجیح دادند این بود که خداوند نیز درهای دنیا و آخرت را برویشان گشود.

عائشه می گوید که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم پیشنهاد انتخاب یکی از دو راه بالا را از او شروع کرده به ایشان فرمودند: «امری را برای مطرح می سازم که نمی خواهم در جواب دادنم شتاب کنی، با پدر و مادرت مشوره کن سپس جوابم ده». عائشه بخوبی می دانست که پدر و مادرش مثل خود او هرگز جدایی او را از پیامبر را نخواهند پذیرفت.

پس از آن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این آیه را تلاوت فرمودند: ﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُمْ تُرَدُّنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّ وَأُسْرِحَنَّ سَرَا حًا جَمِيلًا ۗ وَإِن كُنْتُمْ تُرَدُّنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَالِدَارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: ۲۸-۲۹]. «ای پیامبر، به همسرانت بگو؛ اگر چنانچه دنیا و زرق و برق آن را برای خود می خواهید بیائید تا شما را به بهترین وجه آزاد و رها گردانم تا آنچنانکه می خواهید از آن بهره گیرید. و اگر خداوند و پیامبر او و اجر و پاداش آخرت را آرزو دارید، پس بدانید که خداوند برای پاکان و نیکوکاران شما اجر و پاداش بسیار بزرگی آماده ساخته است.»

عائشه به آنحضرت پاسخ دادند: «در چه موردی با پدر و مادرم مشورت کنم؟! من خدا و رسولش و اجر و پاداش آخرتش را می خواهم». بعد از آن سایر همسران پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم نیز چنین پاسخی را به ایشان عرض داشتند.^۱

باوجود آنهمه مشکلات و تنگدستی ها، رنج و مشقت ها، صبر و تحمل ها، چشمان عائشه یار و غم خوار رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم همیشه در یاد آنحضرت جویبار اشک روان بود و از اینکه از نعمت در کنار آنحضرت بودن محروم شده بود تأسف می خورد و آرزو داشت که ای کاش با آن حضرت و در کنارش بسوی بهشت های برین پر می گشود، و چون غذایی خوشمزه می یافت تا با آن شکمش را سیر کند، بلافاصله اشک در چشمانش حلقه می زد چه که بیاد می آورد آن روزها را به روزهایی که خاندان رسالت هرگز و هرگز شکم سیر با بالین ننهاده اند، تا اینکه رسول خدا به دیدار پروردگارش و بسوی رحمت او شتافت.^۲

۱- صحیح البخاری و صحیح مسلم، برای کسب معلومات بیشتر می توانید به تفسیر ابن کثیر ۴۸۱/۳

مراجعه کنید.

۲- حلیة الأولیاء ۴۶/۲.

فصل دوم: در خانه پیامبر

- ۱- پیشگفتار
- ۲- بهترین شوهر و مهربان‌ترین انسان
- ۳- عائشه همسر گرامی پیامبر
- ۴- عائشه همسر نمونه پیامبر
- ۵- محنت بزرگ در قصه اتهام دروغ
- ۶- مادرهای مؤمنین
- ۷- عائشه زن غیرتمند پیامبر
- ۸- عائشه زن جهادگر
- ۹- عائشه و دفاع او از زن
- ۱۰- وداع با دوست

فصل دوم: در خانه نبوت

پیشگفتار

اسلام زنی را که در زیر شلاق‌ها و تازیان‌های ظلم و ستم و در بدترین موقعیت اجتماعی بسر می‌برد و در مصاف با انسان که (مرد) بود هیچ ارزشی نداشت را از این باتلاق نیستی به صحنه زندگی و فعالیت اجتماعی سوق داد و زن را به عنوان انسان و بعنوان مادر و همسر به جامعه معرفی کرد. زن در سایه مکتب اسلام بدان مکانت و متانتی دست یافت که در زیر پرچم هیچ مکتب و اندیشه‌ای نمی‌توانست بدان دست یابد. پیامبر اکرم ﷺ بعنوان عَلم بردار و رهبریت دیانت توحید اهتمام بسیار شایانی را برای زن قائل بود و همیشه و همواره در تمامی مراحل زندگی او را بعنوان اهرمی اساسی برای حرکت و پیشرفت معرفی می‌کرد.

رسول اکرم ﷺ در روایات بسیاری بر تربیت و پرورش زن تأکید دارد، از اینروست که رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند: «هر آنکس که ۲ یا ۳ دختر و یا ۲ یا ۳ خواهر را پرورده و تحویل جامعه دهد، چون از این دیار رخت بریندد من و او همچون دو انگشت دست در کنار هم خواهیم بود - و به انگشت سبابه و میانه‌شان اشاره فرمودند - و در مورد زن که شریک زندگی و همسر و بانوی خانه است چنین می‌فرمایند: «بهترین شما آن کس است که برای همسر و خانواده‌اش بهترین باشد و من برای همسر و خانواده ام بهترین و خیرخواه‌ترین شما یانم»^۱.

و همچنین می‌فرمایند که: «مؤمن‌ترین شما آن کسی است که برای خانواده و همسرش خوش رفتارترین و مهربانترین‌ها باشد».

بالاترین و والاترین مقام زن مادر بودنش است که رسول اکرم ﷺ این مرتبه بلند را از جهاد در راه خدا برتر می‌شمرد و از کسی که برای جهاد و نبرد اعلام آمادگی

می کرد می پرسید: «آیا مادر داری؟ و اگر جواب مثبت می بود بدو می گفت: برو به مادرت خدمت کن که بهشت در زیر پای مادران است»^۱.

شوهر نمونه... مهربان ترین و والاترین انسان

پیامبر اکرم ﷺ خود آسوه و نمونه یک شوهر مهربان و با شفقت در محیط خانه بود که لمحهای از این شفقت و مهربانی بی مثال را می توان از لابلای برخی از روایاتی که مادر مؤمنان عائشه برایمان نقل کرده اند مشاهده کرد از آن جمله است:

۱- در صفات پیشین خواندیم که چگونه پیامبر اکرم ﷺ با همسر کم سن و سالش که هنوز علاقه به بازی و سرگرمی داشت، رفتار می کرد و به هم بازی ها و دوستانش اجازه می داد که با او سرگرم بازی شوند و هنگامی که صحابه در مسجد برنامه های رزمی و ورزشی خود را به نمایش می گذاشتند بدو اجازه می داد که از پشت شانۀ مبارکش آن ها را تماشا کند. عائشه رضی الله عنها خود این صحنه را چنین به تصویر می کشد: روز عید بود چند نفر مرد سیاه پوست با نیزه و سپر، جوانمردی و دلیری خویش را به نمایش گذاشته بودند. درست یادم نیست که آیا من از پیامبر اکرم ﷺ خواهش کردم و یا خود ایشان به من پیشنهاد کرد که بروم از پشت سرشان بازی و نبرد آن ها را تماشا کنم.

من نیز سرم را در پشت شانۀ مبارکش نهاده تماشا می کردم و ایشان جوانان را تشویق می کردند که: ای بنی ارفده ادامه دهید و چون خسته شدم پیامبر ﷺ فرمودند اگر خسته شده ای برو استراحت کن^۲.

۲- پیامبر اکرم ﷺ با خانواده شان بسیار مهربان بوده با آن ها بازی و شوخی می کردند و خوش می گفتند و خوش می خندیدند.

عائشه رضی الله عنها روایت است که: روزی غذایی درست کرده خدمت آن حضرت ﷺ تقدیم داشتم، سوده همسر دیگر پیامبر ﷺ بین من و ایشان نشسته بود، به سوده گفتم: از این غذا میل کن، او امتناع کرد، باز هم تعارف کردم به شوخی گفتم: یا می خوری یا به صورتت می مالم! او باز هم از خوردن سرباز زد، منم دستم را داخل غذا برده به

۱- به روایت نسائی و ابن ماجه و طبرانی.

۲- به روایت بخاری و مسلم.

صورتش مالیدم، پیامبر خدا ﷺ از این شوخی ما خندید و به سوده اشاره کرده گفت: تو هم غذا به صورتش بمال. و او هم از فرصت استفاده کرده صورتم را پر غذا کرد و پیامبر اکرم ﷺ همچنان می‌خندید که صدای عمر از همان نزدیکی‌ها شنیده شد که داد می‌زد: عبدالله، عبدالله کجائی؟ ای عبدالله...

پیامبر ﷺ نیز بگمان اینکه عمر ﷺ به خانه ما می‌آیند به ما فرمود که بروید صورت‌هایتان را بشوئید.

عائشه رضی الله عنها می‌گوید: از آنروز به بعد من همیشه احترام و هیبت خاصی برای عمر قائل بودم چرا که دیدیم پیامبر اکرم ﷺ به ایشان اهتمام و احترام خاصی داشتند.^۱

۳- از نمونه‌های دیگر مهربانی حضرت پیامبر اکرم ﷺ به خانواده‌اش می‌توان از همکاری ایشان با همسرانشان در کارهای خانه نام برد.

اسود بن یزید از مادر مؤمنان عائشه رضی الله عنها پرسید که پیامبر خدا ﷺ در خانه چه کار می‌کنند؟ وی گفت: به کارهای خانه مشغولند و چون صدای اذان را می‌شنوند به مسجد می‌روند.

۴- چه بسا که پیامبر اکرم ﷺ با همسرانش می‌نشست و به حرف‌های آن‌ها گوش فرا می‌داد، کتاب‌های حدیث، بسیاری از این نشست‌های جالب و شوق‌انگیز را برای ما به رشتهٔ تحریر درآورده است. از جمله روایتی زیبا و دلنشین از عائشه رضی الله عنها است که برای پیامبر خدا داستان أم زرع را تعریف می‌کردند - أم زرع در این داستان زیبا و دلنشین زنی است که در جمعی از دوستانش از خوبی‌های شوهرش که او را طلاق داده یاد می‌کند و او را مورد تعریف و تمجید قرار می‌دهد - پیامبر اکرم ﷺ نیز پس از شنیدن این قصهٔ زیبا، رابطهٔ علاقه و محبت خویش با مادر مؤمنان را به دوستی و عشق أم زرع و شوهرش تشبیه کردند: «من و تو مثل أبو زرع و أم زرع می‌باشیم، جز اینکه شوهر أم زرع او را طلاق داد^۲ و من هرگز تو را طلاق نمی‌دهم».

۵- پیامبر اکرم ﷺ با زنانشان بسیار عطوفت و مهربان بودند و همیشه مراعات حالشان می‌نمودند و هرگز بر آن‌ها سخت نمی‌گرفتند، أم المؤمنین عائشه در این باره

۱- به روایت ابویعلی.

۲- به بخاری و مسلم و نسائی و طبرانی مراجعه شود.

می‌فرمایند: «رسول اکرم ﷺ هرگز دست مبارکشان را برای زدن کسی بلند نکردند و هرگز زنی و یا خدمتکاری را نیاززدند و دستشان تنها در راه جهاد برای زدن بلند می‌شد»^۱. گذشته از این اگر چنانچه یکی از همسرانش در حق ایشان کوتاهی می‌کردند و یا بر ایشان خشم می‌گرفت، آن حضرت در پی رضایت او برآمده سعی می‌کردند او را راضی و خشنود سازند.

امام ذهبی در کتاب با ارزش شان النبلا - زندگینامهٔ رادمردان - از نعمان بن بشیر چنین آورده است: روزی ابوبکر صدیق بر در خانه پیامبر اکرم ﷺ حاضر شده اجازهٔ دخول می‌خواستند که ملاحظه فرمودند صدای عائشه بر آن حضرت بلند است، ابوبکر نیز عصبانی شد و با صدای بلند بر عائشه داد زد که: ای دخترک فلانه! صدایت را بر رسول خدا بلند می‌کنی، و خواست که او را تأدیب کند، پیامبر اکرم ﷺ جلو آمده ابوبکر را از زدنش باز داشت، ابوبکر نیز که طاقت دیدن چنین حادثه‌ای را نداشت از خانه خارج شد، آنگاه آنحضرت سعی کرد که بار دیگر عائشه را راضی سازد و به او می‌گفت: دیدی که نگذاشتم تو را بزندی... لحظه ای بعد دوباره ابوبکر بازگشت که صدای خنده رسول خدا ﷺ و عائشه را از پشت در شنید، آنگاه اجازه خواسته فرمود: آیا نمی‌خواهید مرا در صلح و شادیتان شریک کنید همانطور که در دعویاتان شریکم نمودید^۲.

۶- ایشان در میان همسرانشان کمال مساوات و عدالت را پیشهٔ خویش ساخته بودند و هیچ یک از همسرانشان را بر دیگری برتری نمی‌دادند و حتی هنگامی که رهسپار سفری می‌شدند در بین ایشان قرعه کشی می‌کردند و هر که قرعه بنامش می‌افتاد در سفر می‌توانست همراه پیامبر اکرم ﷺ باشد و در مناجاتشان می‌فرمودند که: بارالها، اینست نهایت توان عدل و مساوات من در آنچه قدرت تصرف در آن دارم، خدایا در آنچه از قدرت و توانم بیرون است - یعنی محبت و عشق و علاقهٔ قلبی - مرا باز خواست مکن.

این رفتار و کردار خانوادگی آنحضرت سرمشق و الگویی است برای همه مسلمانان چه که اخلاق رسول اکرم ﷺ ترجمهٔ گویایی است از آیات پر نور قرآن مجید و خداوند متعال ایشان را الگو و نمونه‌ای قرار داد تا مؤمنان قدم بر جای پایهای ایشان نهاده پیش روند و هرگاه همسری در حق خانوادهٔ خویش کوتاهی می‌نمود همیشه بدین الگوی

۱- صحیح مسلم.

۲- به روایت ابوداود و نسائی.

صلاح و رستگاری گوش زد می‌شد که بنگر زندگی رسول اکرم را و سعی کن که در مقابل همسرت چون ایشان باشی!

قصه عمر بن خطاب رضی الله عنه با همسرش چهره از این مدارا و لطف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گشاید که چگونه عمر از آن همه شدت و سخت منشی خویش کوتاه آمده و راه و روش خویش در مقابل زن را تغییر دادند و خود را بر اطاعت از رویه آن حضرت صلی الله علیه و آله ملزم شمردند.

ایشان چنین می‌گویند: «قبل از اسلام زن فاقد همه ارزش‌های انسانی بود و هیچ اهمیتی در جامعه نداشت تا اینکه اسلام او را سوار بر بال‌های محبت خویش به بالا سوق داده جایگاه بسی والایی را برایش رقم زد.

روزی در قضیه‌ای رأی‌گیری می‌کردم که زخم خواست اظهار رأی کند که اگر چنین و چنان کنی... من نیز در سخنش پریده گفتم: به تو هیچ ربطی ندارد، من که در کارهایم با زنان مشورت نمی‌کنم!

همسرم با تعجب گفت: امر تو بسیار عجیب است! چطور تو برای زن هیچ ارزشی قائل نیستی و حتی مشورت با او را عیب می‌شمی در حالی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به دخترت ام المؤمنین حفصه رضی الله عنها آنچنان اهتمام می‌دهد و همیشه با او مشورت می‌کند و کارهایش را با او در میان می‌گذارد! تا جایی که ام المؤمنین حفصه رضی الله عنها به خودش اجازه می‌دهد که در بسیاری از کارهای رسول اکرم صلی الله علیه و آله دخالت کند، خودم روزی دیدم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام روز را بخاطر آن‌ها ناراحت و خشمگین بود و من که طاقت ناراحتی آنحضرت را نداشتم به حفصه گفتم: دخترم شما چطور بخودتان اجازه می‌دهید که در کارهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دخالت کنید و او را اینچنین ناراحت کنید.

حفصه گفتند که: به خدا قسم ما همیشه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کارهایش بحث و بررسی می‌کنیم و در تصمیم‌گیریشان با ایشان شریک می‌شویم، من هم گفتم: پس دخترم از خشم و ناراحتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برحذر باش که آتش دوزخ بسیار هولناک و وحشتناک است.

عمر رضی الله عنه از شنیدن این حکایت بسی بشگفت آمد و از اینکه زن تا این مرحله جای پایش باز شده بسیار تعجب کرده خواست در این مورد بیشتر تحقیق کند از اینرو پیش ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها که با ایشان رابطه خویشاوندی داشت، رفت و با او در این مورد بیشتر موضوع را باز کرد.

او گفت: عمر! کارهای تو بسیار عجیب است می‌خواهی در هر کاری دخالت کنی و از هر چیزی سردرآوری، تا جایی که می‌خواهی در بین رسول اکرم ﷺ و زنانش نیز دخالت کنی!

سخن‌های ام سلمه رضی الله عنها روحیه‌ام را سخت درهم شکست و مرا وادار ساخت که در این مورد سخت به فکر و اندیشه فرو روم»^۱.

عائشه رضی الله عنها در خانه نبوت

رسول اکرم ﷺ آیتی بودند از عدل و برابری و مساوات در جامعه و الگو و نمونه‌ای بی‌نظیر در محیط خانواده، و همیشه با همسران خویش در نهایت فروتنی و تواضع برخورد نموده در بین آنان آئینه عدل بودند و داد.

اما عشق و محبت را حکایتی است دیگر که از توان میزان عدل و داد بیرون است، تمایل قلبی و محبت خارج از توان و قدرت بشری است این حقیقتی است که در سرشت و فطرت انسانی ریشه دارد و قرآن کریم نیز بدان اشاره‌هایی فرموده: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ [الأنفال: ۲۴]. «و بدانید که خداوند میان انسان و قلب او حجابی قرار می‌دهد» - حجابی که چه بسا قلب را از سلطه و قدرت انسان بیرون می‌کشد.

آری حجابی که پشت صحنه آیه عدالت در بین زنان سوره نساء از آن پرده برمی‌کشد: ﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ﴾ [النساء: ۱۲۹]. هر اندازه که سعی و تلاش بخرج دهید هرگز نمی‌توانید بین زنانان نهایت عدل و مساوات در - عشق و محبت - را مراعات کنید.

حقیقتی است انکار ناپذیر که حتی توانسته بود پیامبر اکرم ﷺ که اسوه پاکی و عدالت بودند را زیر چتر خود گیرد و عائشه را در قلب او جای دهد که هیچ یک از همسران آن حضرت بدان نرسند!

واقعیتی بود که از چهار چوبه کلبه خانواده به زبان‌های یاران آن حضرت نیز بروز کرده بود. روزی مردی در حضور عمار بن یاسر رضی الله عنه به عائشه رضی الله عنها ناسزا گفت، عمار برآشفته و او را سخت سرزنش کرده گفت: هلاک و نابود گردی ای نامرد، عزیزترین

همسر گرامی رسول خدا را چنین ناسزا می‌گویی؟!^۱.

انس بن مالک خدمتگزار رسول اکرم ﷺ و عشق رسول اکرم ﷺ به همسرش عائشه را اولین محبت و مودت در اسلام می‌داند.^۲

تا جایی که برخی از یاران آن حضرت چون می‌خواستند هدیه به پیامبر اکرم ﷺ تقدیم دارند، صبر می‌کردند تا ایشان را در خانه عائشه ببینند آنگاه خدمت من رسیدند، و این مسأله بدون شک غیرت و حسادت سایر همسران آن حضرت را بر می‌انگیخت. عائشه خود این واقعت را چنین بیان می‌کند:

«یاران پیامبر اکرم ﷺ همیشه در انتظار روزی که آن حضرت ﷺ به خانه من می‌آمدند روز شماری می‌کردند تا هدیه‌ای که می‌خواستند را به پیامبر اکرم ﷺ تقدیم دارند، دوستانم - سایر همسران پیامبر - از این امر به تنگ آمده شکایت خود را به مادر مؤمنان ام سلمه رضی الله عنها بردند که: ما نیز چون عائشه از خیر و خوبی بدمان نمی‌آید از رسول خدا ﷺ خواهش کنید تا به یارانمان بفرمایند هر وقتی که خواستند هدیه‌ای به پیامبر اکرم ﷺ تقدیم دارند، بدون در نظر گرفتن موقعیت و خانه پیامبر تقدیم دارند.

ام سلمه رضی الله عنها نیز خدمت رسول اکرم ﷺ این مسئله را عرض نمودند، اما پیامبر اکرم ﷺ بدان هیچ اعتنایی نکردند، بار دیگر چون پیامبر به خانه ام سلمه آمدند باز ایشان موضوع را باز کردند، باز هم پیامبر اکرم ﷺ توجهی نکردند، بار سوم چون ام سلمه باز حرف از این امر زدند، پیامبر اکرم ﷺ به آرامی از ایشان خواستند که در مورد عائشه او را آزار ندهند و فرمودند که: «به خدا سوگند که وحی پروردگارم در بستر هیچ یک از شما بر من نازل نشده مگر در بستر عائشه»^۳.

عائشه رضی الله عنها که بدین محبت عشق می‌ورزید، احياناً از پیامبر اکرم ﷺ می‌پرسیدند که محبتشان را نسبت به او تصویر کشند. آنحضرت نیز می‌فرمودند: محبت من به تو چون گره ریسمان است.

۱- سنن ترمذی.

۲- حلیة الأولیاء ۴۴/۲.

۳- صحیح بخاری.

عائشه رضی الله عنها با کنجکاوی و عشق هر چند گاهی می پرسیدند که: گره چگونه است؟! آن حضرت می فرمودند: چون همیشه محکم است!^۱

ما خوب فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به فاطمه دختر عزیز و جگر گوشه اش را به خاطر داریم که پیامبر از ایشان پرسیدند که: «دخترم، مگر آنچه را که من می پسندم و دوست دارم را دوست نمی داری؟! فاطمه با خوشحالی می گفتند: چرا، هر آنچه را دوست گیری من نیز آن را دوست دارم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عائشه اشاره نموده می فرمودند: پس او را دوست داشته باش».

عمرو بن عاص رضی الله عنه یکی از یاران عزیز آن حضرت^۲ روزی از ایشان پرسیدند که چه کسی پیش ایشان از همه عزیزتر است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: عائشه.

عمرو که بسیار آرزو داشت که نام خودش را بشنود با هزار و یک امید پرسیدند: منظورم از مردان است.

پیامبر خدا فرمودند، پدرش - یعنی ابوبکر صدیق^۳.

علاقه و محبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عائشه رضی الله عنها زبانزد خاص و عام بود و همسران آن حضرت با وجود تمام غیرت و حسادت فطری که در زنان نهفته است نمی توانستند این واقعیت را پنهان دارند، این مادر مؤمنان ام سلمه رضی الله عنها است که بر جسد بی جان عائشه اشک ریزان می گوید: «به خدا سوگند که او بعد از پدرش عزیزترین و محبوبترین شخص در قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند»^۴.

مادر مؤمنان سوده دختر زمعه رضی الله عنها که چون دیگر همسران پیامبر این علاقه و عشق را بخوبی درک می کرد، چون غبار پیری را بر صورت خویش دید، نوبت خود را به عائشه داد تا بدینصورت از شادی رسول اکرم لذت ببرد^۵.

۱- حلیة الأولیاء ۴۴/۲.

۲- صحیح بخاری و صحیح مسلم.

۳- سیر أعلام النبلاء.

۴- به صحیح بخاری و مسلم رجوع شود.

۵- به صحیح بخاری و مسلم رجوع شود.

واگر پیامبر اکرم ﷺ روزی از یکی از همسرانش ناراحت می‌شدند عائشه رضی الله عنها را واسطه قرار می‌دادند تا رضایت رسول اکرم ﷺ را جلب کند.

ابن ماجه قصه‌ای زیبا که بیانگر این حقیقت است را چنین درج کرده:

رسول اکرم ﷺ روزی بنا به مسئله‌ای از مادر مؤمنان صفیه دختر حبی رنجید، صفیه پریشان دست به دامان عائشه شده و گفت: که اگر بتوانی رسول اکرم ﷺ را از من راضی کنی، نوبت خودم را بتو می‌دهم.

عائشه می‌گوید که من با خوشحالی پذیرفته دست بکار شدم، چادری که آغشته به زعفران بود را آب پاشیدم تا بویش همه جا را پر کند سپس در کنار رسول اکرم ﷺ نشستم، آن حضرت به آرامی فرمودند: «عائشه، امروز نوبت تو نیست»!

عائشه بادی به گلو داده با ناز و کرشمه خوشحال و خندان گفت: «لطف خداست، که به هر که خواهد عنایت فرماید»!

سپس ماجرا را برای رسول خدا تعریف کرده دل ایشان را بدست آورده از صفیه راضیشان کردند.^۱

دانشمندان بزرگ تابعین نیز این مقام و منزلت مادر مؤمنان عائشه رضی الله عنها را نزد رسول خدا ﷺ درک کرده در سخنانشان بدان اشاره می‌کردند: مثلاً مسروق روایاتی که از مادر مؤمنان نقل می‌کرد را چنین آغاز می‌کرد: «راستگو دختر راستگوترین فرد، همسر محبوب محبوب رب العالمین (محمد ﷺ)، آنکه وحی آسمان بر پاکدامنی او شهادت و گواهی داد بمن چنین روایت کرده...»^۲

مادر مؤمنان عائشه که بدین عشق و محبت افتخار می‌ورزید، همیشه این علاقه و محبت را پایدار داشت و تا آخرین نفس رسول خدا در این دنیای فانی با او و در کنار او بود. در صفحات آینده قصه وفات رسول خدا را با هم ورق خواهیم زد و خواهیم دید که رسول خدا ﷺ از همسران گرانقدرش اجازه می‌خواهد تا لحظات آخر عمر، شرف پرستاری نصیب عائشه گردد. مادر مؤمنان عائشه همواره این نعمت والای الهی را بر خود شکرگذار است و اشکریزان از آن به بزرگ‌ترین نعمت الهی یاد می‌کند: «از والاترین و برترین نعمت‌های خداوند بر من این بود که رسول خدا در خانه من و در

۱- در اسناد این روایت سمیه مصری نامی آمده که شخص گمنام است.

۲- الإجابة.

آغوش من در حالی که سر مبارکشان را بر سینه من تکیه داده بودند، به سوی یار جاویدانشان شتافتند».

همسر نمونه رسول اکرم ﷺ

عائشه پرتوی از فضایل و خوبی‌ها بود، خوبی‌هایی که خداوند متعال به او ارزانی داشته بود تا نزد پیامبر اکرم ﷺ مرتبه و مقام والایی کسب کند. صفات پیشین نمایانگر این خوبی‌ها و فضایل بود، حال از برخی دیگر از این الگوگیری‌های این زن بزرگ پرده برمی‌کشیم، تا سالکان و عاشقان راه سعادت آن‌ها را چراغ راه خویش قرار دهند و از آن‌ها درس زندگی آموزند:

۱- عائشه دختر عزیزترین و بهترین دوست و یار رسول اکرم در زمان رسالت و نبوت و قبل از آن بود، دختر ابوبکر صدیق مردی که همواره در کنار آنحضرت رادمردانه ایستاد و در پیش رسول خدا مکانت و منزلت خاص داشت، پیامبر اکرم ﷺ نیز بنابه احترام و بزرگی‌ای که برای او قائل بود، عائشه همسر عزیزش را «دختر ابوبکر» و «دخت صدیق» نیز صدا می‌زد تا یادآور اهمیت و بزرگی خانواده او شود. و ما حدیث بیانگر این موضوع را بیان خواهیم داشت.

۲- وحی الهی نیز این مکانت عائشه را مورد تقدیر قرار داده و ما پیش از این بیان داشتیم که چه بسا وحی الهی در خانه ایشان بر پیامبر اکرم ﷺ نازل می‌شد و پیام‌آور آسمان نیز این را در دفتر فضایل در خطاب سایر همسرانشان ذکر نمود: «به خدا سوگند، وحی الهی در بستر هیچ یک از شمایان بر من نازل نشد مگر در بستر عائشه». جبرئیل پیک آسمانی رسالت نیز بر این بزرگی مهر تقدیر نهاده به عائشه عرض سلام فرمودند، که پیامبر اکرم ﷺ سلام ایشان را به عائشه ابلاغ داشتند که او در جواب گفتند: «رحمات و برکات و سلام پروردگارم بر جبرئیل بادا! شما چیزهایی را می‌بینید که من از درکشان عاجزم»^۱.

عائشه گویا شاهدی بود بر نزول جبرئیل بر پیامبر اکرم ﷺ که پس از غزوه خندق به ایشان فرمان داد، بسوی بنی قریظه رفته ریشه فتنه و فساد یهودیان را برای همیشه خشک گرداند.

۱- به روایت از بخاری و مسلم.

در مبحث آینده براءت و پاکدامنی عائشه و آیات روشنگر این موضوع را بررسی می‌کنیم.

سبب نزول آیه‌های تیمم که یکی از نعمت‌هایی الهی بود نیز ایشان بودند حکایت چنین اتفاق افتاد: در یکی از سفرهای پیامبر اکرم ﷺ گردن بند عائشه از گردنش افتاده و گم شده بود. از اینرو کاروان به تأخیر افتاد و همه به جستجوی گردنبند مشغول بودند در هنگام سحر نیز در آن بیابان، آبی برای وضو نیافتند، این بود که آیه تیمم نازل شد، اسید بن حضیر که حکمت این تأخیر را دریافته بود رو کرد به خانواده ابوبکر و گفت: «البته این اولین خیر و برکت شما نیست».

۳- عائشه تنها دختری بود که پیامبر اکرم ﷺ با ایشان ازدواج کردند، دیگر همسران آنحضرت همه زنهایی بیوه بودند، ایشان از سایر همسران پیامبر جوان‌تر بود. او نیز این را یکی از افتخارات خویش می‌داند و با تکیه بر این نقطه همواره خودش را در پیش آنحضرت عزیزتر و به قلبشان نزدیک‌تر می‌ساخت، و احیاناً با تشبیهات زیبایش قلب آنحضرت را به سوی خویش جلب می‌کرد: «اگر وارد باغی شدید پر از بوته و درختانی که از آن‌ها استفاده شده و تنها درختی است که هیچ شتری از آن تغذیه نکرده، شما شترتان را پیش کدام درخت می‌برید تا بچرد» آنحضرت نیز که منظور ایشان را درک کرده بودند فرمودند: «پیش درختی که استفاده نشده است». این سخن آینه‌ای است از محبت و عشق آنحضرت به عائشه تنها دختر باکره‌ای که آنحضرت به همسری پذیرفتند.^۱

۴- علاوه بر فضایل و برتری‌های برشمرده شده، می‌توان از ذوق و سلیقه زیبا و ادب و فصاحت و بیان و اخلاق عائشه رضی الله عنها نیز نام برد.

عائشه در مقام سخن با پیامبر اکرم ﷺ با زبانی شیرین و خوش و با ادبی پر بار و با فصاحتی بی‌مانند سخن می‌گفت، از آنجمله است این حکایت زیبا و این تشبیه نمونه، که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «قصه من و شما مثل حکایت ابو زرع و أم زرع است»، عائشه در جواب گفتند: ای رسول خدا شما، از ابو زرع بسی والاتر و برترید.

این منطق زیبا و ذوق و سلیقه سخنوری را در حدیث زیر ورق می‌زنیم: عائشه از رسول اکرم ﷺ روایت می‌کنند که ایشان روزی به او فرمودند: «من خشم و رضایت تو

۱- به روایت صحیح بخاری.

را از خودم بسادگی درک می‌کنم!» عائشه با کمال تعجب پرسیدند: «چگونه؟! چطور درمی‌یابید که من از شما ناراحت و یا خشنودم» آنحضرت فرمودند: «وقتی تو از من راضی و خشنود هستی، هنگام رد کردن چیزی می‌گوئی: نه! سوگند به پروردگار محمد ﷺ. اما وقتی ناراحت و یا دلخور هستی می‌گوئی: نه! قسم به پروردگار ابراهیم». عائشه نیز این سخن را تصدیق کرده بیان داشت که او نمی‌تواند حتی در حال خشم و غضب جز از نام آنحضرت دوری جوید، گفتم: آری، چنین است. یا رسول خدا من در حالت خشم و ناراحتی هم نمی‌توانم بجز از نام شما چیزی را ترک کنم^۱.

این زیبایی کلام و شیوایی گفتار ایشان بود که پیامبر اکرم ﷺ از همسخن شدن با ایشان بسیار لذت می‌برد، و چه بسا شب‌های تاریک و آرام سفرهای طولانی که کاروان آرام آرام دل صحرا را می‌شکافت پیامبر و عائشه گرم سخن بودند^۲.

۵- از همه این خوبی‌ها گذاشته اینکه عائشه چون همسر نمونه و الگو برای همسران مؤمنان همیشه با زیبایی و جمال و آرایش بی‌مانندی جلوی آن حضرت خودشان را نمایان می‌کرد.

او در حقیقت نمونه‌ای بارز بود از آن زن پاکدامن و نیکوئی که پیامبر اکرم ﷺ آن را چنین و صف نموده: «دنیا مجموعه‌ایست از وسایل [آرایش]، و بهترین چیز در دنیا زن صالح و نیکوست، زنی که چون شوهرش بدو نظر افکند شاد و خوشحال شود، و اگر بدو دستور و فرمانی دهد اطاعت کند، زنی که چون شوهرش از خانه دور شد از خودش و مال و منال شوهرش به بهترین صورت مواظبت کند»^۳.

این بانوی نمونه و اسوه زندگی زناشویی همیشه سعی بر این داشت که باعث مسرت و خوشحالی همسرش شود از اینرو به زیبایی و زینت و آرامش خویش بسیار توجه می‌کرد.

در برخی از احادیث وارده به این موضوع اشاره‌هایی شده است از آنجمله: «رسول خدا ﷺ به اناق من وارد شد، انگشترهای درشت نقره‌ای که در انگشتانم بود توجه ایشان را جلب کرد، فرمودند: اینها چیست؟! گفتم: اینها را بخاطر آرایش و زیبایی برای

۱- به روایت صحیح بخاری.

۲ به روایت بخاری.

۳- به تفسیر این کثیر مراجعه شود.

شما در دستم گذاشته ام، فرمودند؛ آیا زکات آن‌ها را داده‌ای؟ گفتم: خیر - و یا اینکه گفتم اگر خداوند بخواهد ادا می‌کنم - فرمودند: این کار برای رهایی از آتش سوزان جهنم کافی است»^۱.

عائشه همیشه برای استوار کردن پایه‌های خانواده زنان را به آرایش و تزئین برای همسرانشان تشویق می‌کرد.

تا جایی که روزی به زنی می‌گفت: اگر شوهر داری و می‌توانی که دو چشمت را از حلقه درآوری و برای خوشحالی او به او هدیه کنی از این کار درگذر مکن.^۲ زنی از ایشان پرسیدند که بر صورتش موهای زائدی است آیا می‌تواند برای آرایش و زینت و زیبایی و جلب توجه شوهر آن موها را از صورتش بکند.

ایشان در جواب گفتند: هر آنچه موجب آزار و اذیت می‌شود را از خود دور کن، و خودت را همیشه برای شوهرت آرایش و زینت ده گویا که به جشن می‌روی، و اگر شوهرت به تو دستوری داد از او اطاعت کن و اگر قسمی و سوگندی یاد کرد، قسمش را برآورده‌ساز، و هر کسی را دوست ندارد به خانه‌اش راه مده.^۳

پیش از این با عائشه رضی الله عنها در اتاقش بودیم و از ذوق و سیلقه زیبایش سخن‌ها گفتیم، از روایت‌های پیشین و روایت‌هایی که حال ذکر کردیم برمی‌آید که عائشه در

۱- به روایت أبوداود.

۲- سیرأعلام النبلاء.

۳- البته لازم است به این نکته اشاره کنیم که حدیث مذکور با روایت دیگری که از ایشان آمده هیچ منافاتی ندارد، آنگاه که گفته‌اند: «رسول اکرم از خال کوبی و درخواست خال کوبی کردن، و از پیوند زدن و بستن موی کسی به موی خود و از نخ زدن و کندن موهای پیشانی و از کسی خواستن که موهایش را بکند منع فرموده‌اند». چرا که منظور ایشان استفاده از روش‌های دیگری است برای آرایش و زینت غیر از آنچه در حدیث دوم ذکر شده است. و فقها و علمای اسلامی نیز استفاده از برخی مواد آرایشی و زینت دهنده را برای زنانی که خودشان را برای شوهرانشان آراسته می‌کنند جایزه دانسته‌اند. امام نووی گفته است: تزئین با روش‌های مطرح شده جایز است مگر با تراشیدن که با آن موها را بهم پیوند می‌زنند. برخی حنبلی‌ها از این نیز پیش رفته‌اند و در پیوند - البته در صورتی که از موهای زنان بی‌بند و بار نباشد - اشکالی نمی‌بینند. و در روایتی از ایشان آمده که پیوند مو جایز است مگر آنکه هدف از آن فریب دادن کسی باشد که در اینصورت حرام است و نهی وارده را بر کراهت تنزیهی دلالت داده‌اند برای استفاده بیشتر به کتاب فتح الباری ۳۱۸/۱۰ مراجعه شود.

بین زنان مدینه بیش از همه به زیبایی و آرامش علاقه داشت و در این راستا از ذوق و سلیقه خاصی نیز بهره‌مند بود. روزی زنی از زنان خدمتکار از پوشیدن لباس از لباس‌های عائشه خود داری کرد، ایشان به او گفتند: من در زمان پیامبر اکرم ﷺ لباسی داشتم که همه دختران مدینه چون به خانه بخت می‌رفتند برای شب رفاف آن را از من عاریه می‌گرفتند تا با آن به زیبایی و آرایش شان بیفزایند^۱.

محنت بزرگ

در طول مدتی که عائشه صدیقه، در کنف پیامبر خدا ﷺ زندگی می‌کرد، صفای علاقه پیامبر نسبت به او را هیچ چیزی مکدر نکرد، بجز محنت سیده عائشه در داستان تهمت دروغ.

این حادثه همانند ابری سیاه بود که بر زندگی سیده عائشه گذر کرد و او در سایه آن بدترین نوع رنج و درد را تحمل کرد و این آزمون سخت را پشت سر گذاشت.

اما عنایت خدا او را دریافت و این ابر تیره و تار را از زندگی او بدور نمود و بار دیگر در خانه نبوت و مهبط وحی، صفا و درخشندگی و اخلاص تجلی کرد. بدینسان نه تنها این محنت نتوانست چیزی از قدر و منزلت او را بکاهد، بلکه به مناقب و فضایل او فضل جدیدی را اضافه کرد، بطوری که بر گوهرهای گرانبهای زندگی او، گوهری همیشه جاویدان الهی، که همانا آیات کتاب او تعالی است افزوده گردید، که مؤمنین در محراب‌های عبادت و نمازهای شان این آیات را تلاوت می‌کنند و تا بروز قیامت پاینده و جاوید است.

این ابر تیره و تار سرچشمه‌اش قلب‌های ناپاک و پر از کینه منافقینی بود، که در پی فرصتی می‌گردیدند، تا رسول خدا ﷺ را آزار دهند و در این جهت هیچ فرصتی را از دست نمی‌دادند.

آنان اگر چه فرصتی مناسب برای ریختن زهرها و کیدهای خود نمی‌یافتند، ولی در عین حال از بکارگیری هر نوع نیرنگ و حقه بازی و دغل باکی نداشتند، اما عنایت خداوند متعال، پیامبر ﷺ را در مقابل آنانکه در کمین او و خانواده‌اش نشسته بودند،

حفظ فرمود و مکر و نیرنگشان را از میان برداشت و تا بروز قیامت برای فرو مایگان بی‌مایه، شرمندگی و ننگ را بر جای گذاشت.

خود سیده عائشه درباره این محنت سخن می‌گوید:

«رسول خدا ﷺ وقتی که اراده سفر می‌فرمود، بین همسرانش قرعه می‌کشید، قرعه هرکس که بالا می‌آمد او را با خود به سفر می‌برد، در یکی از غزوات برنامه قرعه کشی انجام گردید، - غزوه بنی مصطلق - و قرعه بنام من برآمد. با رسول خدا ﷺ بیرون شدم در حالی که در آنروزها آیات حجاب نازل شده بود، من در هودج خود قرار داشتم مسافرت انجام گردید و کاروان بسوی مدینه باز گردید، بمدینه نزدیک شده بودیم که در محلی فرود آمدیم پس از مدتی استراحت ندای کوچ برخاست، چون اعلام کوچ شد، من برای قضای حاجت از لشکر کناره گرفتم چون کارم تمام شد به هودج خود بازگشتم، ناگهان متوجه شدم، که گلوبندی که از عقیق ظفار بود، از گردنم افتاده است در جستجوی گلوبند خود برآمدم و این جستجو مرا مدتی مشغول کرد، افرادی که مسئول حمل هودج من بودند، هودج را بر شتری که سوار می‌شدم قرار داده بودند و گمان کرده بودند که من در هودج هستم، در آن روزها زنان سبک و وزن بودند، و چاقی آنان را سنگین نکرده بود، زیرا که مقدار کمی می‌خوردند، از اینرو گروهی که هودج را بر شتر بار کرده بودند، متوجه سبکی آن نشده بودند. من هم دختر کم سال بودم، این امر بیشتر آنان را به اشتباه انداخته بود آنان شتر را حرکت داده و به سفر خود ادامه داده بودند من هم گلوبند خود را یافتم، البته پس از آنکه کاروان راه افتاده بود به محل خود بازگشتم در آنجا کسی را نیافتم که صدای مرا بشنود، ناچار جامه‌ام را بر خود پیچیدم و در محلی که منزل داشتم منتظر ماندم، گمان کردم بزودی متوجه نبود من خواهند شد و آنگاه برای بردن من باز خواهند آمد، در همین هنگام که نشسته بودم خواب بر من چیره شد و خوابیدم.

صفوان بن معطل سلمی زکوانی، مامور بررسی عقب لشکر بود چون به بررسی اطراف و جوانب پرداخت و به محل منزل من رسید، سیاهی یک انسان را مشاهده کرد که خوابیده است. به نزد آمد و چون قیافه‌ام را دید مرا شناخت زیرا که قبل از حجاب هم مرا دیده بود با کلمات استرجاع او که می‌گفت: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ از خواب بیدار شدم، چادرم را به صورتم کشیدم و به خدا سوگند حتی یک کلام هم با من سخن نگفت و من هیچ سخنی غیر از آیه استرجاع از او نشنیدم بلکه شترش را

خواباند و من سوار شدم، سپس شتر را هی می‌زد تا که به اول ظهر که سپاهیان به مدینه رسیده بودند ما نیز وارد مدینه شدیم، در حالیکه توسط بعضی اشخاص کنایات نادرستی گفته شد و برخی با تحمل گناه آن به هلاکت افتادند و آن کس که مسئولیت اصلی دروغ و اتهام را به عهده داشت، عبدالله بن ابی بن سلول بود. به مدینه آمدیم و اتفاقاً مدت یکماه بیمار شدم و مردم نیز شایعات را سبک و سنگین می‌کردند و لی من در جریان اتهامات وارده بر خود نبودم، تنها چیزی که در موقع درد و بیماری مرا به شک و امی داشت، این بود که از رسول خدا ﷺ آن محبت‌های گذشته را که معمولاً در هنگام بیماری ام ابراز می‌داشتند، مشاهده نمی‌کردم و فقط حضرت بر من وارد می‌شدند سلام می‌فرمودند و سپس می‌پرسیدند: «حالت چطور است؟».

تا اینکه بعد از دوران نقاهت، باری به همراه ام مسطح برای قضاء حاجت خارج شدم و معمولاً شبی یکبار بیشتر بیرون نمی‌رفتم و آن زمان طبق رسوم اعراب، توالی را نزدیک خانه نمی‌ساختیم، بلکه برای جلوگیری از آزار آن، از خانه‌های مسکونی دور می‌ساختیم.

پس از آنکه فارغ شدیم من و ام مسطح بسوی خانه برگشتیم، ام مسطح لغزید و پسرش مسطح را نفرین کرد. به او گفتم حرف بدی گفتی، آیا مردی را ناسزا می‌گویی که در غزوه بدر حضور یافته است؟

گفت: مگر نمی‌دانی و نشنیده‌ای که او چه گفته است؟

گفتم: چه گفته است؟

او داستان افک را برایم شرح داد، بدینسان بیماری من افزون گردید. چون به خانه بازگشتم و رسول خدا ﷺ بر من وارد شد و پرسید:

«حالت چطور است؟» به او گفتم: اجازه می‌دهید نزد پدر و مادرم بروم؟ گوید: مقصودم از اجازه گرفتن و رفتن به خانه پدرم این بود که به اصل داستان از طریق پدر و مادرم آگاه شوم. حضرت به من اجازه دادند، به نزد پدر و مادرم رفتم و خطاب به مادرم گفتم: ای مادر! مردم چه می‌گویند؟

گفت: دخترم برخود آسان گیر، به خدا سوگند بسیار کم اتفاق می‌افتد که زنی پاکیزه در نزد شوهری که دوستش می‌دارد، باشد و در آن حال تعدادی رقیب هم داشته باشد، و مردم درباره او سخنان گزاف نگویند.

گفتم: سبحان الله چگونه مردم این سخنان را گفته‌اند؟ آنگاه آن شب را تا صبح گریه کردم، نه اشکم باز ایستاد و نه خواب به چشمانم راه یافت بلکه تا صبح گریستم. رسول خدا ﷺ علی بن ابی طالب و اسامه بن زید رضی الله عنهما را احضار فرمودند، زیرا که وحی در این باره به تأخیر افتاده بود و ایشان قصد داشتند درباره جدایی از من با آن دو نفر مشورت کنند.

اسامه در مشوره به حضرت گفت: «آنچه او درباره خانواده حضرت می‌داند، پاک‌ی این خاندان است و در جان خود جز محبت این خاندان چیز دیگری نمی‌یابد و گفت: «یا رسول الله! عائشه اهل شما است و من درباره اهل شما جز خیر چیز دیگری نمی‌دانم».

اما علی بن ابی طالب گفت: «یا رسول الله! خداوند به شما گنجایش داده است و غیر از این زن، زنان دیگری است، اگر از کنیز بپرسید شاید حقیقت را بگوید». آن گاه رسول خدا ﷺ از بریره سؤال کرده بود که آیا از عایشه با مورد مشکوک‌ی مواجه شده است؟ بریره گفته بود: نه به خدا سوگند! من هیچ مورد مشکوک و شبهه‌آمیزی از او سراغ ندارم، جز اینکه می‌دانم او دختری کم سن و سال است که در حال خمیر کردن آرد، خواب می‌رود و گوسفندی می‌آید و آرد را از جلوی او می‌خورد.

آن گاه رسول خدا ﷺ در حالی که از عبدالله بن ابی بن سلول به شدت ناراحت گردیده بود، از روی منبر خطاب به مسلمانان فرمود: چه کسی خیال مرا از طرف مردی راحت می‌کند که آزارش حتی به زندگی خانوادگی‌ام سرایت کرده است و در مورد مردی سخن می‌گویند که من از او جز نیکی سراغ ندارم و هیچ گاه بدون حضور خودم به خانه‌ام نیامده است.

سعد بن معاذ رضی الله عنه انصاری برخاست و گفت: یا رسول الله من حاضرم شما را از این رنج و مصیبت خلاص کنم، اگر عامل شایعه از قبیله اوس باشد گردنش را می‌زنم و اگر از برادران خزرجی ما باشد، باز هم شما هر دستوری بدهید، اجرا خواهیم کرد. سعد بن عباده سردار خزرج و مردی صالح بود ولی حمیت و تعصب قومیت بر او مستولی شده بود، برخاست و خطاب به سعد بن معاذ گفت:

دروغ می‌گویی، به خدا سوگند نه او را می‌کشی و نه توان کشتن او را داری. اسید بن حضیر که پسر عموی سعد بود برخاست و خطاب به سعد بن عباده گفت: به خدا سوگند که تو دروغ می‌گویی، تو منافقی هستی که از منافقین دفاع می‌کنی؛ هر دو

قبیله اوس و خزرج برانگیخته شدند به طوری که حتی تصمیم به جنگ گرفتند، در حالی که رسول الله ﷺ بر منبر ایستاده بود، حضرت آنان را به سکوت و آرامش دعوت فرمود، تا که همگی ساکت شدند.

آن روز را در حالی گذراندم، که نه اشکم خشکید و نه خواب به چشمانم راه یافت و پدر و مادرم به نزدم آمدند. گمان داشتند که گریه جگرم را پاره کرده است، آن دو نزد من نشسته بودند و من گریه می‌کردم؛ مدت یک روز و ۲ شب گریه‌ام ادامه یافت. یکی از زنان انصار اجازه ورود خواست او را اجازه دادم، او نیز با من هم نشین شد و با من گریه می‌کرد. حال ما بدین منوال بود، که رسول خدا ﷺ بر ما وارد شد، سلام فرمود و سپس نشست و این اولین نشستن بود که پس از شایعه‌ها، حضرت را در کنارم می‌دیدم، یک ماه وحی درباره من نازل نشد، رسول خدا ﷺ هنگامی که نشستند، پس از حمد خدا فرمودند: «ای عایشه! در مورد تو به من خبرهایی رسیده است، اگر تو واقعاً بی‌گناه هستی، پس به زودی خداوند بی‌گناهی تو را اثبات خواهد کرد، اما اگر مرتکب گناهی شده‌ای، پس استغفار و توبه کن؛ زیرا بنده وقتی گناهی مرتکب شود و بعد از آن به خدا روی آورد، خدا نیز گناهِش را می‌آمرزد».

چون گفتار رسول خدا به پایان رسید، اشکهایم خشکید به طوری که حتی یک قطره هم احساس نکردم. به پدرم گفتم: از جانب من به رسول خدا ﷺ پاسخ گوی. پدرم فرمود: به خدا سوگند نمی‌دانم چه پاسخی خدمت رسول خدا عرض کنم. به مادرم گفتم: به رسول خدا پاسخ گوی. مادرم فرمود: نمی‌دانم خدمت رسول خدا چه بگویم.

پس شروع به سخن گفتن کردم: - در حالی که زنی کم سال بودم و قرآن را زیاد نخوانده بودم - به خدا سوگند، می‌دانم که شما این داستان را شنیده‌اید و این شایعه چنان کارگر افتاده و آن را باور نموده‌اید. اگر بگویم که من از این اتهام بری هستم - و خدا می‌داند که از آن بری هستم - شما مرا تصدیق نمی‌کنید. اگر اعتراف کنم و اتهام را بپذیرم - در حالی که خداوند می‌داند که من از آن بری هستم - شما حتماً مرا تصدیق می‌کنید. به خدا سوگند، من مثالی را نمی‌یابم که خدمت شما عرض دارم، مگر فرموده پدر یوسف را که فرمود:

﴿فَصَبِّرْ بِجَمِيلٍ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ﴾ [یوسف: ۱۸].

«صبر جمیل را پیش می‌گیرم و بر آنچه که می‌گوئید خداوند یاری دهنده است و از او تقاضای یاری دارم».

سپس خود را از این پهلو به آن پهلو گردانیدم و بر بستر خود آرامیدم در حالی که روح و جانم مالمال برائت از این اتهام بود، چون من یقین داشتم که از این گناه بری هستم، می‌دانستم که خداوند مرا از آن تبرئه خواهد کرد؛ ولی نمی‌دانستم که برائت من در قرآن به صورت آیتی که برای همیشه تلاوت خواهد شد، نازل می‌شود. احتمال می‌دادم که خداوند تبرئه مرا در خواب پیامبرش ﷺ به او اعلام می‌دارد.

عایشه می‌گوید: به خدا سوگند! هنوز رسول خدا ﷺ از جایش تکان نخورده بود و هیچ یکی از کسانی که داخل خانه بودند، خارج نشده بودند که وحی بر آن حضرت ﷺ نازل گردید و آثار نزول وحی برایشان پدیدار شد و عرقها از چهره‌اش مانند دانه مروارید سرازیر گردید؛ پس از اینکه آثار وحی برطرف گردید، رسول خدا ﷺ خندید و اولین سخنی که بر زبان آورد، این بود که فرمود: ای عایشه! خدا نیز تو را تبرئه کرد.

عایشه می‌گوید: مادرم گفت: بلند شو، دستهای پیامبر اکرم ﷺ را ببوس. گفتم: خیر؛ بلکه من فقط شکر خدا را به جای می‌آورم. این آیات نازل گردید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا مَحْسَبُ لَهُمْ...﴾ [النور: ۱۱-۲۰].

که این آیات همه درباره برائت من بود.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از نزول تبرئه عایشه گفت: به خدا سوگند! که بعد از این به مسطح چیزی نخواهم داد. او همواره به مسطح به خاطر اینکه مردی بینوا و از خویشاوندانش بود، کمک می‌نمود. آن گاه این آیه نازل گردید:

﴿وَلَا يَأْتِلِ أَوْلُوا الْفَضْلِ مِّنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيَعْفُوا وَلِيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [النور: ۲۲].

ابوبکر صدیق فرمود: بلکه به خدا سوگند من دوست دارم که خداوند بر من ببخشد بنابراین انفاق و کمک مالی بر مسطح را از نو آغاز کرد و فرمود:

به خدا سوگند، هرگز این کمک را از او قطع نخواهم کرد.

عایشه می‌گوید: رسول خدا ﷺ از همسرش، زینب بنت جحش، در مورد من سؤال کرده بود. او گفته بود: ای رسول خدا ﷺ! من گوشها و چشمهایم را از عذاب خدا بازمی‌دارم و در مورد او جز خیر چیز دیگری نمی‌دانم. عایشه می‌گوید: زینب از میان سایر همسران رسول خدا ﷺ با من رقابت می‌کرد و خداوند به خاطر تقوایی که داشت او را حفاظت کرد، اما خواهرش، حمنه، که همواره به خاطر زینب با من درگیر بود، از کسانی بود که در این شایعه شرکت داشت. (صحیح بخاری و صحیح مسلم).

بدینسان سیده عائشه با الطاف خدای سبحان و به شهادت کلام ربانی از محنت وارده سر بلند بیرون آمد و کلام خدا بر پاکی و پاکیزگی و برائت او گواهی داد، شهادتی که روزگار نمی‌تواند آن را محو کند و گذشت سال‌ها بر آن نمی‌تواند تأثیری بر جای نهد و یا همانند آن را بیافریند.

آری این برائت و اعلام پاکی ام المؤمنین از جانب خدا مقام او را در قلب گرامی رسول خدا ﷺ افزود و عزت او را نزد آن حضرت ﷺ و مؤمنین تا روز قیامت پایدار نمود.

موقف خاورشناسان در قضیه افک

استاد عقاد - رحمت خدا بر او بادا - در کتابش "الصدیقة بنت الصدیق" موقف خاورشناسان در قضیه افک را عرضه نموده و بر کسانی که هنوز هم به صحت داستان افک جزم دارند و یا در نفی آن قاطع نیستند، پاسخ داده و گفته است: غرض ابن سلول منافق همان غرضی است که تا به امروز در روزگار ما افرادی به آن متشبث گردیده‌اند تا از این طریق راهی پیدا کنند که اسلام و پیامبر اسلام ﷺ را مورد طعن قرار دهند، به ویژه این طریقی است که مبشرین مسیحی در میان خاورشناسان در آن قدم گذاشته‌اند. برخی از این افراد ادب و تربیت را رعایت نموده و حادثه افک را موضوعی بعید دانسته‌اند، چنانکه مویر (Muir) پس از اشاره به این داستان گفته است: «سیرت عائشه قبل و بعد از این حادثه ما را و می‌دارد که به برائت او از این اتهام اعتقاد داشته باشیم».

بعضی از آنان حکایت را نقل کرده و آن را با معجزاتی در آمیخته‌اند که جز انسان مسلمان آن‌ها را تصدیق نمی‌کند، چنانکه واشنتن ارونک در سیرت پیامبر ﷺ این کار را انجام داده، به طوری که قضیه را قاطعانه نفی نکرده و راه را برای بگو مگو باز گذاشته است.

برخی از آنان هم از حقیقت تجاوز کرده‌اند و روایات وارده در این موضوع را تحریف کرده و در گزارشات تاریخی خیانت کرده‌اند و چنین پنداشته‌اند که سیده عائشه یک روز کامل از پیامبر ﷺ دور شده تا با صفوان مصاحب و همراه باشد که این قول خلاف تمام آن چیزی است که درباره قصه افک به ما رسیده و نقل گردیده است که در میان این گروه رودویل (Rodwell) صاحب ترجمه معانی قرآن را می‌توان عنوان کرد، آنجا که او در حاشیه ترجمه‌اش در سوره النور به تحریف حقیقت پرداخته است.

این جمعیه که از آنان نام برده شد کسانی هستند که بیش از سایر خاورشناسان در این قضیه جنبه احتیاط را مراعات کرده‌اند.

ولی مبشرین مسیحی که بی‌پروا به تحریف حقیقت دست یازیده‌اند، این احتیاط را مراعات نکرده‌اند، بلکه به صحت داستان جزم کرده‌اند و بعضی از آنان گفته‌اند: محمد ﷺ خود آیاتی را در سوره النور آورده تا به این ترتیب زمینه عذاب و مجازات کسانی را که از همسرش بدگوئی کرده بودند فراهم سازد.

علت این امر آن است که این مبشرین نسبت به قرآن کریم جاهل اند و این جهل آنان را گرفتار چنین تهمتی ساخته، که بدون علم به منابع و موارد خبر، در آن فرو روند و طبل رسوایی خود را به صدا در آورند.

بسیار جای تأسف است که ما تحت تأثیر گروهی خبرچین و دروغ‌پرداز قرار گیریم و در گناهی بزرگ با آنان شریک شویم و بدون علم از گمان آنان پیروی کنیم و چنین پنداریم که اخلاق مردم و حقایق تاریخ مرهون و وقف اخبار ساختگی و بی‌پایه آن‌ها است، درحالی که این شایعه بحثی نیست که متکی به عقل و دانش باشد و یا گمانی نیست که بر قرینه‌ای بنا شده باشد بلکه دروغی است که برای مؤرخ درست نیست که به آن اعتنا کند و سوء نیتی است که شایسته انسان نمی‌باشد و تأیید این دروغ و تهمت در حق یک زن پاک نهاد، پستی و ذلتی است که برای مردان بزرگوار شایسته نیست که در آن وارد شوند. قصد ما از اینکه به بخشی از این بدگویی‌ها و دروغ پردازی‌ها اشاره کردیم این است که بدانیم بر ما واجب است تا خود را به اندازه ضخامت اغراض پلید دشمنان اسلام، از آن‌ها برحذر داریم. موضوعی که از زمان صدر اسلام تا روزگار ما هنوز جمعی درصدد ترویج آن هستند، پس از ما نیز کسانی سعی خواهند کرد بر این دروغ بزرگ صحنه بگذارند. به راستی چرا مردمانی این همه جسارت

به خرج می‌دهند تا بر یک زن بی‌گناه اتهام وارد سازند؟ واقعیت این است که آنان قصد تشکیک دعوت پیامبری را دارند که این زن بی‌گناه همسر او است.

کسی که این دروغ‌های واهی و بی‌اساس را می‌پذیرد، در واقع عقل خود را فریب داده است، زیرا که بسیاری از اموری را تصدیق کرده که هر کدام از آن امور نیاز به دلیل دارد در حالی که دلایل همه بر ضد باور او است.

شخصی که این دروغ را قبول می‌کند باید بپذیرد که صفوان بن معطل مردی بوده که به خدا و اسلام و پیامبر ایمان نداشته است و اینکه سیده عائشه - همسر پیامبر - به پیامبر ایمان نیاورده و به دین او عمل نمی‌کرده است، در صورتیکه بر هیچکدام از اینها دلیلی وجود ندارد. بلکه همه دلایل گواهی می‌دهد که صفوان و عائشه هر دو به خدا و اسلام و پیامبر ایمان داشته‌اند و قدم به قدم از حضرت پیروی کرده و او را الگوی ایمان خود قرار داده بودند.

براستی بعد از همه اینها آیا می‌دانیم که این همسر پیامبر کیست؟ آری او دختر ابوبکر صدیق است که حتی در دوران جاهلیت از او کاری خلاف اخلاق انسانی سر نزده و در این خاندان هیچگونه عادت جاهلی دیده نشده است، پس چگونه ممکن است در اسلام و در کنار پیامبر اسلام، تن به چنین رسوائی داده باشد (پناه بر خدا). در این قضیه حتی قوی‌ترین دلایل هم نمی‌تواند چیزی را به اثبات برساند، چه برسد به این دروغ واهی و بی‌اساس. اکنون بر کسی که این شایعه را به عنوان حقیقت می‌پذیرد لازم است تا از خود بپرسد: رابطه خیالی صفوان با ام المؤمنین چگونه پدید آمده است؟

آیا در آن شب معین این ارتباط پدید آمده است؟

این مرد چگونه توانست با ام المؤمنین گفتگو را آغاز کند در حالی که وی در هودج خود قرار داشت، و ماموران هودج حرمت خاندان رسول خدا ﷺ را مراعات می‌کرده‌اند و مسئولیت و وظایف خود را به نحو احسن انجام می‌داده‌اند؟

وانگهی هیچگونه شکی نیست که این صفوان می‌دانسته که ام المؤمنین به شوهرش ایمان دارد و هیچگونه تنگ دلی نسبت به حضرت در طول زندگی‌اش احساس نکرده است، بنابراین:

چگونه ممکن است صفوان به خود چنین جرئتی دهد که از روی هوس به چنان امری دست یازد؟ و عقل چگونه می‌تواند باور کند که همسر پیامبر و دختر ابوبکر

صدیق به صورت تصادف به چنان گناهی دچار گردد؟ و علاوه بر همه اینها مسلم بوده که هیچ سزای از پیامبر پنهان نخواهد ماند و خداوند راز را بر پیامبرش برملا خواهد ساخت، چنانچه حدیث افک و و این شایعه و دروغ بزرگ را برملا کرد و شایعه‌سازان را رسوا نمود، همه این گفتارها بی‌مایه و باطل است که جز خبرچینان و فتنه انگیزان آگاهانه و یا ناآگاهانه آن را نمی‌پذیرند.

آری این پندار نادرست را جز منافقین مدینه و کارگزاران آنان که در روزگار ما به عنوان مؤرخ نامیده می‌شوند، باور نمی‌دارند و این گروه از آنرو بدان باور داشته‌اند که به پیامبر اسلام ایمان ندارند بلکه اینان فرومایگان غافل و نادانی هستند که در وادی گمراهی سرگردان شده‌اند. (نقل از کتاب صدیقه دخت صدیق به اختصار)

این روشی را که استاد عقاد در تکذیب این شایعه پیش گرفته و در آن به وحی آسمانی استناد نکرده، بلکه آن را به وسیله عقل محک زده است. روشی است که هم مسلمان آن را می‌پسندد و هم غیر مسلمان و البته قبل از استاد عقاد صحابی جلیل ابویوب انصاری نیز به همین روش در موضوع این شایعه پاسخ داده است:

همسر ابویوب از او پرسید: یا ابا ایوب، آیا می‌دانی مردم درباره عائشه چه می‌گویند؟
فرمود: آری و این دروغ است ام ایوب! آیا شما رضایت داری که به چنان گناهی آلوده شوی؟

ام ایوب گفت: خیر به خدا سوگند من هرگز تن به چنان ذلتی نمی‌دهم.
ابویوب فرمود: به خدا سوگند عائشه از شما بهتر است - و سزاوار آن است که او نیز هرگز به چنین گناهی تن ندهد- لذا این داستان ساختگی و دروغی بیش نیست.
(تفسیر ابن کثیر)

امهات المؤمنین

رسول خدا ﷺ به دور از همه عیوب و معصوم از همه گناهان و جدا از همه مظاهر شرک و تقلید جاهلیت زندگی کرد. چون عمرش به ۲۵ سال رسید با ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها ازدواج فرمود در آن روز خدیجه ۴۰ ساله بود و قبل از پیامبر با دو نفر دیگر ازدواج کرده بود. پیامبر نزدیک به ۲۵ سال با ام المؤمنین خدیجه زندگی کرد و در این مدت با دیگر زنی ازدواج نفرمود.

چون مسئولیت دعوت به دین خدا را بعهدہ گرفت و مشرکین میدان را بر او تنگ کردند، پیشنهادهاتی هم از جانب نمایندگان مشرکین بر او عرضه گردید با این شرط که او دست از دعوتش بردارد. از جمله پیشنهادهاتشان یکی این بود که زیباترین زنان عرب را به نکاح او در خواهند آورد ولی حضرت با تمام وجود مخالفت فرمود و زندگی با ام المؤمنین خدیجه را همچنان ادامه داد تا که این زن قهرمان وفات کرد.

پس از وفات ام المؤمنین خدیجه رضی اللہ عنہا با دیگر امهات مؤمنین، این زنان پاک سیرت - رضی اللہ عنهن - ازدواج فرمود، که همگی از در سنین بالایی بودند و به غیر از سیده عائشه همه شان بیوه بودند. هر کدام از آنان یا همسر شهیدی بوده که شوهرش را در راه خدا از دست داده بود و حضرت به منظور طیب خاطر و جبران مصیبت‌های وارده به آنان، اقدام به ازدواج نمود و یا اینکه زنی مهاجر بوده که بخاطر رضای خدا با شوهرش به حبشه مهاجرت کرده و در آنجا شوهرش را از دست داده بود، لذا رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم به منظور شرکت در ماتم و رنج او به خواستگاری او کسی فرستاده تا بدینوسیله از پیوستن او به خانواده‌ای کافر جلوگیری نماید و یا دختر بزرگ قبیله‌ای بوده که حضرت برای جلب و جذب آن قبیله به سلام، با او ازدواج فرموده و یا اینکه ازدواج بر اساس فرمان خدا انجام گرفته، تا اینکه خداوند بدینوسیله قانونی را جامه عمل بپوشاند و یا عادت زشتی از عادات جاهلیت را نابود و محو سازد.

بدینسان تمام زنانی که حضرت با آنان ازدواج فرموده و خداوند آنان را به همسری پیامبرش کرامت بخشیده ۱۱ زن بوده‌اند. ۲ نفر از آنان در ایام حیات پیامبر وفات کردند که سیده خدیجه و سیده زینب بنت خزیمه بودند و ۹ نفر باقی ماندند و در موقع رحلت حضرت هنوز حیات داشتند.

مسأله تعدد زوجات پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از جمله اموری است که مخصوص حضرت بوده و برای اجرای برنامه‌های نبوت و رسالت که خداوند آن حضرت را بدان برگزیده مقرر گردیده بوده است. همسران پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم برای اسلام و دعوت جاودانه آن مایه خیر و برکت بوده و چه در حیات حضرت و چه بعد از وفات ایشان این برکت استمرار یافته است. در حیات پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم همسرانش سبب نشر دین خدا در بین قبایلی گردیده که خداوند آن قبایل را رابطه دامادی پیامبر کرامت بخشیده است؛ به عنوان مثال می‌توانید به نتایج حاصل از ازدواج حضرت با سیده جویریہ دختر حارث، رئیس قبیله بنی مصطلق توجه نمائید که مسلمانان تمام اسیران خود را بواسطه این ازدواج آزاد

کردند و گفتند چگونه خویشاوندان رسول خدا را در اسارت داشته باشیم. و بنابه روایت ابوداود: هیچ زنی را ندیدم که برکت او بر قومش بیشتر از جویریه باشد زیرا که اهل صدخانوار بخاطر او از بنی مصطلق آزاد گردیدند.

پس از وفات پیامبر عظمت و اهمیت مادرهای مؤمنین در حفظ سنت و تعلیم و نشر آن در بین مردم آشکار گردید، بویژه سنت‌های حضرت در امور خانوادگی که هیچکس بجز مادرهای مؤمنین رضی الله عنهن از آن‌ها آگاه نبودند. در واقع حجره‌های همسران حضرت مدارسی بود که پیامبر برای نشر علم و سنت آن‌ها را بنا فرموده بود و این از جمله حکمت و رحمت خدا به این امت بوده است، زیرا که همسران صاحب رسالت تا ۵۰ سال سنت مطهر او را بازگو کردند و چنان در نشر فرهنگ و حی کوشیدند که گویا وحی قطع نشده است و چنین می‌نمود که خورشیدی فروزان تابیده که امکان غروب آن وجود ندارد و ان شاء الله در بخش مسئولیت علمی سیده عائشه از خدمات بزرگ ایشان در این مجال سخن خواهیم گفت و اثرات ارزشمند و جاودانه همسران پاک رسول خدا در موضوع سنت مطهر را با هم مشاهده خواهیم کرد.

عائشه رضی الله عنها همسر غیرتمند پیامبر

علی‌رغم رفتار مهربانه پیامبر نسبت به مادرهای مؤمنین و علاقه شدید حضرت بر رعایت عدالت در بین آنان گاهی بر اساس انگیزه‌های فطری، آتش غیرت و رقابت در بین آنان شعله می‌کشید و آنان را به دسته‌های رقیب همدیگر مبدل می‌ساخت.

سیده عائشه رضی الله عنها گفته است: «همسران پیامبر دو گروه شده بودند من و سوده و حفصه و صفیه در یک گروه قرار داشتیم و زینت دختر حش و ام سلمه و دیگران در گروه دیگر بودند». صحیح البخاری.

رسول خدا در مقابل این غیرت و رقابت امهات المومنین چگونه رویارویی کردند؟ حضرت در مقابل این جریان در موقفی ایستادند که دلالت بر عظمت حکمت و ژرفای ادراک ایشان نسبت به واقعیت به روان و آگاهی دقیق از سرشت و فطرت انسان می‌کند. پیغمبر در مقابل این جریانات غافلگیر نگردید و چنین می‌نمود که وقوع آن را انتظار داشته است، بنابراین نسبت به اینگونه حوادث طوری برخورد فرمودند که وقوع آن را امری طبیعی می‌دانستند و آن را غریب نمی‌دیدند.

لذا حضرت بر هیچکدام از همسرانش با شدت و سخت‌گیری مواجه نگردیدند و از این طریق به ملامت‌شان زبان نگشودند، بلکه احساسات و مشاعر آنان را در مد نظر قرار داده بودند و حتی اگر یکی از آنان از طرف پدر و یا کسان خود مورد ملامت قرار می‌گرفت حضرت در مقام دفاع از آنان قرار می‌گرفت.

به موقف پیامبر در حادثه‌ای که سیده عائشه رضی الله عنها آن را برای ما بیان می‌کند توجه فرمائید: در راهی که می‌پیمودیم بار سفرم سبک بوده و شترم قوی و گریز پای ولی وسایل صفیه گران بود و شترش تنبل و کند راه. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بارهای عائشه را بر شتر صفیه حمل کنید و بارهای صفیه را بر شتر عائشه بار کنید تا که حرکت ادامه یابد». چون این فرمایش حضرت صلی الله علیه و آله را دیدم گفتم: هان ای بندگان خدا این زن یهودی تبار بر ما غالب آمد و رسول خدا را با خود همداستان کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ام عبدالله! وسایل شما سبک است ولی وسایل صفیه سنگین است. اگر بارهای شما را بر شتر او و بارهای او را بر شتر شما قرار ندهیم حرکت به تعویق می‌افتد، بنابراین کار را برای سهولت راه انجام دادیم».

گفتم: مگر شما مدعی نیستید که رسول خدا هستید؟

گوید: حضرت صلی الله علیه و آله تبسم کرده و فرمودند: «مگر شما ای ام عبدالله شک دارید؟».

گفتم: مگر شما مدعی رسالت خدا نیستید؟ پس چرا عدالت را رعایت نمی‌فرمائید؟

در این میان ابوبکر صدیق رضی الله عنه صدای مرا شنید و او در حالی که ناراحت شده بود بر من روی آورد و به صورتم سیلی زد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هان ای ابابکر آرام باش».

ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: یا رسول الله مگر گفته او را نشنیدید؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انسان غیرتمند پائین و بالای وادی را نمی‌بیند»^۱.

بواسطه مقام رفیعی که ام المومنین عائشه رضی الله عنها نزد رسول خدا داشت بیش از همه همسران حضرت دارای غیرت و حساسیت بود و بر این واقعیت گفتار خود او گواهی

۱- ابویعلیٰ] در مورد ابن اسحاق که یکی از راویان این حدیث می‌باشد گفته شده که او نیرنگباز بوده است همچنین در مورد سلمه بن فضل و اینکه او دارای شرایط روایت حدیث بوده یا نه اختلاف است. برای تحقیق به مجمع الزوائد مراجعه فرمائید.

۲- نسائی، صحیح البخاری.

می‌دهد: من کسی را در آشپزی مثل صفیه ندیدم برای رسول خدا ﷺ ظرفی غذا تقدیم کرد، من بر اساس غیرت زنانه، نتوانستم خود را کنترل کنم بنابراین ظرف او را شکستم سپس از رسول خدا در مورد کفاره آن سوال کردم، حضرت ﷺ فرمودند: «کفاره کارت ظرفی است مثل ظرف او و طعامی است مثل غذای او»^۱.

حتی ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها بر مقام سیده ام المؤمنین خدیجه الکبری رضی الله عنها نیز غیرت می‌ورزید و خود او در این مورد اقرار کرده است. هاله دختر خویلد خواهر ام المؤمنین خدیجه اجازه شرفیابی به حضور رسول خدا ﷺ را می‌خواست و او به روش ام المؤمنین خدیجه درخواست اجازه کرد، حضرت خوشحال شده و فرمودند: «خدا یا این هاله دختر خویلد است».

عائشه گوید: به حضرت گفتم: همواره پیرزنی از پیر زنان قریش را بیاد می‌آوری که گونه‌هایش قرمز بوده و روزگار او را از جهان برده است و خداوند همسری بهتر از او نصیب کرده است.

پیامبر ﷺ فرمود: «خدا همسری بهتر از او بر من ارزانی نفرموده است، زیرا او وقتی به من ایمان آورد که مردم کفر ورزیدند و آنگاه مرا تصدیق نمود که مردم مرا تکذیب کردند و زمانی با مال خود مرا یاری داد که مردم مرا تحریم کرده بودند و خداوند از او فرزندی را بمن عنایت فرمود و از فرزندان مردم مرا بی‌نیاز فرمود» (صحیح مسلم و مسند امام احمد).

در حدیثی دیگر عائشه رضی الله عنها غیرت خود را در مورد ام المؤمنین خدیجه بیان می‌دارد: «بر هیچ زنی مثل خدیجه غبطه نخوردم، او سه سال قبل از آنکه پیامبر با من ازدواج کند وفات کرده بود و همواره می‌شنیدم که حضرت از او یاد می‌کرد و خداوند به پیامبرش امر کرده بود که ام المؤمنین خدیجه را به خانه‌ای از لولو در بهشت مژده دهد، هرگاه حضرت گوسفندی را ذبح می‌فرمود به دوستان ام المؤمنین خدیجه هدیه می‌فرستاد». در روایتی حضرت پیامبر فرموده است: «محبت ام المؤمنین خدیجه بر من ارزانی شده است» (صحیح مسلم و صحیح البخاری).

به واسطه مکانت رفیعی که ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها در قلب رسول خدا داشت هم چشمی و رقابت شدیدی را در بین دیگر همسران حضرت بر می‌انگیخت. سیده عائشه خود یکی از این هم چشمی‌ها را بیان می‌کند: «همسران پیامبر، فاطمه دختر

گرامی‌شان را خدمت حضرت فرستادند او در حالی اجازه حضور به خدمت پدرش را درخواست کرد که حضرت با من در بستر دراز کشیده بود. رسول خدا ﷺ به دختر گرامی خود اجازه ورود دادند ایشان فرمود: یا رسول خدا همسرانت مرا خدمت شما فرستاده‌اند و درخواستی دارند مبنی بر اینکه شما در مورد دختر ابی قحافه به عدالت رفتار فرمائید - یعنی محبت قلبی خود را نیز بطور مساوی بین همسران تقسیم نمائید - عائشه گوید: من ساکت بودم که رسول خدا ﷺ فرمودند: «دخترم! مگر شما آنچه را که من دوست می‌دارم دوست نمی‌داری؟».

فاطمه رضی الله عنها فرمود: آری چنین است.

حضرت فرمود: «او را دوست مدار».

فاطمه برخاست و به نزد همسران حضرت تشریف برد و آنان را از گفتگوی خود با پدرش آگاه گردانید و فرمایشات پدر را بدانان باز گفت. آنان گفتند: شما نتوانستید برای ما کاری انجام دهید، به خدمت رسول خدا بازگرد و به او بگو: همسرانت شما را سوگند می‌دهند که در مورد دختر ابی قحافه به عدالت رفتار کن.

فاطمه رضی الله عنها فرمود: به خدا سوگند دیگر در این مورد هرگز با او صحبت نمی‌کنم، سپس همسران پیامبر زینب دختر حجش را خدمت حضرت فرستادند و این زینب بود که از منزلت من در نزد رسول خدا در مقابل بقیه همسران حضرت حمایت می‌کرد و من هیچگاه زنی بهتر از او را ندیدم، زنی پرهیزکار و پارسا و راستگو و نگهدار صلح و رحمت بود، زنی که بیش از همه در راه خدا صدقه و بخشش می‌نمود و در این راه تقرب به پیشگاه خدا تنها آرزویش بود. او تمام دارائی‌هایش را در راه خدا انفاق کرد بجز یک دستبند آهنی که برایش باقیمانده بود.

زینب اجازه حضور بخدمت رسول خدا خواست - در حالی که حضرت مثل وقتی که حضرت فاطمه آمده بود در بستر عائشه استراحت می‌کرد - رسول خدا ﷺ به او اجازه داد و او گفت: یا رسول الله! همسرانت مرا خدمت شما فرستاده‌اند و در مورد دختر ابی قحافه درخواست اجرای عدالت دارند.

عائشه گفت: سپس زینب مرا با زبان مورد حمله قرار داد و تا مدتی طولانی حملاتش را ادامه داد و من مراقب رسول خدا ﷺ بودم و به او نگاه می‌کردم که آیا

اجازه پاسخگوئی بمن می‌دهد؟ او گفت: زینب هم چنان میدان مبارزه را رها نکرد تا اینکه من دانستم که رسول خدا ﷺ از اینکه من پیروز شوم بد نمی‌برد.

عائشه گفت: سپس با سخن او را مورد حمله قرار دادم و او را رها نکردم تا اینکه بر او پیروز گردیدم و رسول خدا ﷺ فرمود: «او دختر ابوبکر است» (صحیحین).

هم چشمی در بین همسران حضرت در سفر و حضر وجود داشته است و سیده عائشه گفته است: رسول خدا وقتی که اراده سفر می‌کردند بین همسران خود قرعه می‌انداختند، در یکی از این سفرها قرعه بنام عائشه و حفصه در آمده بود و در مسافرت شب حضرت به نزدیک شتر عائشه تشریف می‌آورد و در راه با او سخن می‌گفت: ای عائشه آیا امشب بر شتر من سوار نمی‌شوی تا من هم بر شترت سوار شوم که هر دو ببینیم چه اتفاق می‌افتد؟

عائشه گفت: که گفتم آری.

سپس شتر او را سوار شدم و او هم بر شتر من سوار شد، پیامبر خدا ﷺ تشریف آورده و نزدیک شتر متعلق به عائشه که حفصه بر آن سوار بود رفتند، سپس بر او سلام فرمودند و آنگاه سفر ادامه یافت تا که کاروان برای استراحت فرود آمد.

عائشه شتر خود را که حفصه بر آن سوار بود و پیامبر در کنارش حرکت می‌کرد گم نمود پس از پائین آمدن هر دو پایش را در میان گیاه اذخر قرار داده و می‌گفت:

خدایا بر من عقربی و یا ماری را مسلط کن تا مرا بگزد زیرا که نمی‌توانم به حضرت چیزی بگویم. (صحیحین)

گاهی هم غیرت و هم چشمی زنان، موجب فریب و حيله می‌شد. عائشه گفته است: رسول خدا در نزد زینب دختر حش درنگ می‌فرمود و در نزدش غسل میل می‌کرد من و حفصه همدیگر را سفارش کردیم که حضرت بر هر کدام از ما وارد شد بگوئیم که از شما بوی گیاه مغافیر به مشام می‌رسد.

مگر از این گیاه استفاده کرده‌اید؟

حضرت بر یکی از آن دو وارد شد و او طبق سفارش عمل کرد. حضرت فرمود:

«خیر بلکه غسل در نزد زینب دختر حش میل کرده‌ام و دیگر تکرار نمی‌کنم».

آنگاه - برای جلوگیری از تحریم غذایی پاک و حلال - این آیه کریمه نازل گردید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَرْوَاجِكَ...﴾ [التحریم: ۱].

«هان ای پیامبر چرا آنچه را که خدا بر تو حلال فرموده حرام می‌گردانی رضایت همسرانت را طلب می‌کنی...».

تا اینکه خداوند فرمود: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ﴾. اگر شما (عائشه و حفصه) بسوی خدا توبه کنید و بدین ترتیب به آن دو توجه داد که تصمیم پیامبر مثل تصمیم افراد عادی نیست بکه او رسول خدا است و هر تصمیم او منتهی به حلال و حرام می‌گردد لذا می‌باید آنان متوجه آن باشند.

و هم خداوند قضیه را بدینسان توضیح داد: ﴿وَإِذْ أَسْرَ الْأَثَمِيُّ إِلَى بَعْضِ أَرْوَاحِهِ﴾ - و آنگاه که پیامبر به بعضی از همسرانش راز گفت این بدان سبب بود که حضرت فرموده بود: « بلکه عسل صرف کرده‌ام» (صحیحین).

عائشه زن جهادگر

زن مسلمان در صدر اسلام در تحمل مسئولیت و مشکلات جهاد در راه خدا با مرد شریک و سهیم بود، جهاد زن متناسب با فطرت و طبیعت او بود که اغلب شامل پرستاری، تهیه غذا، رساندن آب، رسیدگی به احوال زخمی‌ها و نقل و انتقال شهداء می‌گردید. جز در حالات بسیار ضروری در جنگ عملی، زن شرکت نداشت. پس زنان در جهاد یاور مردان و پشتیبان آنان بوده است.

سیده عائشه در این مجال و در معرکه‌های اولیه حق و باطل سهم بزرگی را دارا بود. در غزوه احد به همراه جمعی از زنان مسلمان به آب دادن زخمی‌ها پرداخت و مشک آب را بر دوش خود حمل می‌کرد و آب را به مجاهدین راه خدا تقدیم می‌کرد. انس بن مالک گوید: عائشه دختر ابوبکر و ام سلیم را دیدم که جامه‌هایشان را در هم پیچیده بودند به طوریکه خلخال‌هایشان نمودار بود و مشک‌های آب را با خود حمل می‌کردند و آب را به دهان هر یک از زخمی‌های جنگ سرازیر می‌کردند و دوباره باز می‌گردیدند و با مشک‌های پر آب باز می‌گشتند و بار دیگر آب را به دهان تشنگان فرو می‌ریختند.^۱

۱- صحیح البخاری و صحیح مسلم. اینکه انس بن مالک اشاره به دیدن خلخال‌ها دارد شاید نگاهش گذرا بوده که منع شرعی ندارد و یا اینکه این موضوع قبل از دستور حجاب بوده است.

در غزوه خندق از حصارى که رسول خدا ﷺ زنان و اطفال را در آن جای داده بود بیرون آمد و به صفوف جلوی جبهه رفت بطوریکه چون عمر بن خطاب او را دید، جرئت او را نپسندید. ام المؤمنین در این مورد گفته است: روز خندق بیرون گردیدم و احوال مردم را بررسی می کردم، ناگهان صدای پایی را از پشت سرم شنیدم، سعد بن معاذ رضی الله عنه را دیدم که پسر برادرش حارث بن اوس نیز به همراهش بود و با خود سپری را حمل می کرد، بر زمین نشستم سعد از کنارم گذشت، در حالی که ذره ای آهنین بر تن داشت و قسمت هایی از بدنش از زره بیرون زده بود. من بر سعد بیمناک بودم که تمام بدنش در داخل زره نبود - سعد رضی الله عنه از تناورترین مردان بود - او گذر کرد و با خود رجز می خواند: کمی صبر کن تا شاهد مبارزه زیبای مبارزان باشی / چه زیبا است مرگ وقتیکه موعد آن نزدیک می شود.

با شتاب از زمین برخاستم و وارد باغی گردیدم که در آن جمعی از مسلمانان از جمله عمر بن خطاب بودند و درمیانشان مردی غرق در آهن بود و کلاه خودی بسر داشت، عمر پرسید: چرا اینجا آمدی؟ به خدا سوگند خیلی جرئت داری آیا از اینکه بلایی به سرت بیاید در امان هستی، شاید فرار کردی. عمر بن خطاب همچنان مرا ملامت می کرد بطوریکه آرزو کردم زمین شق شود و در آن ساعت من در زمین فرو روم.

ناگهان آن مردی که سر تا پایش غرق در آهن بود چهره برگرفت و دیدم که او طلحه بن عبید الله می باشد و فرمود: وای بر تو ای عمر امروز بسیار زیاده روی کردی آیا مگر انضمام و یا فرار جز بسوی خدای متعال است؟! (مسند امام احمد و تفسیر ابن کثیر ۴۸۰/۳).

چون دولت اسلام گسترش یافت و میدان های جهاد از مدینه منوره دور گردید مشارکت ام المومنین عائشه رضی الله عنها در جهاد کم شد زیرا که رسول خدا در هر یک از غزوات بین همسران خود قرعه می کشید، چنانکه بیان آن در قبل گذشت. ولی ام المومنین عائشه رضی الله عنها همچنان در جهت ترغیب و تشویق به جهاد ادامه می داد.

امام احمد از قول ام المومنین عائشه رضی الله عنها روایت نموده که او را مکاتبی - به برده ای گفته می شد که با پرداخت بهای خود آزاد می گردید، البته در کار کردن آزاد بود تا معادل قیمت خود را تهیه کند - بود که برای پرداخت قسمتی از وجه بدهی خود آمده بوده و عائشه به او گفته است: غیر از این بار دیگر شما را ضرورتی نیست که

به نزد بیانی بهتر است که جهاد در راه خدا بر خود لازم گیری زیرا که از رسول خدا شنیدم که می فرمود: «هیچ غباری در راه خدا در قلب و جان آدمی وارد نمی شود مگر آنکه خداوند آتش را بر او حرام می فرماید».

عائشه رضی الله عنها و دفاع از زن

زنان چون اسلام را شناختند دریافتند که این دین است که می تواند آنان را از ستم های جاهلیت که با آن دست به گریبانند برهاند، لذا به تصدیق آن همت گماشتند و در راه آن به جهاد پرداختند و در سایه آن حقوق مشروعه و کامل خود را مطالبه کردند و به دفاع از محرومیت های حاکم بر خود برخاستند. سیده عائشه رضی الله عنها در این میان نقش بزرگی را ایفا نمود، به طوری که رهبری مدافعین از حقوق زن را به عهده داشت و چشم های زنان محروم و درمانده و رنج کشیده فقط بسوی او دوخته شده بود، زیرا که او در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای مقام ارجمندی بود و چه بسا که وحی بر حضرت در حجره او و بخاطر شکایات زنان مظلوم و قضایای آنان نازل می گردید. از آن جمله است گفته سیده:

مردم رسم داشتند که مرد زنش را هرطور می خواست طلاق می داد و باز هم زن در قید همسری او باقی بود زیرا که در ایام گذرانیدن عده مجدداً به او رجوع می کرد و اگر صد طلاق هم داده بود، باز امکان رجوع و دربند نگهداشتن زن برای مرد میسر بود تا اینکه مردی به زنش گفت: به خدا سوگند تو را آنطور که بتوانی از من جدا شوی طلاق نمی دهم و نه هم تو را در خانه ام می پذیرم. این کار چگونه ممکن بود؟ مرد گفت: تو را طلاق می دهم چون موعد سر رسیده عده ات شد رجوع می کنم.

زن به خانه عائشه رضی الله عنها آمد و او را در جریان قرار داد، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه تشریف آورد، عائشه موضوع را به حضرت باز گفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله سکوت کرد تا که این آیه نازل گردید: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ [البقرة: ۲۲۹]. «طلاق رجعی دو تا است پس از آن یا زن بر اساس روش نیک و معروف نگهداشته می شود و یا اینکه بخوبی راه او باز می گردد».

عائشه گفت: از آن پس مردم طلاق را بر طبق فرمان خدا به مورد اجرا می گذاشتند، چه کسانی که در قبل زناشان را در بلا تکلیفی گذاشته بودند و چه آنانکه

این کار را نکرده بودند، دیگر حق نداشتند که زن را در حالت بلا تکلیفی باقی بگذارند.
(ترمذی)

و نیز از آنجمله است قول سیده عائشه رضی الله عنها: مبارک است آن ذاتی که شنوایی او بر همه چیز و همه اقوال احاطه دارد، من قول خوله دختر ثعلبه را می شنوم در حالی که بخشی از اسرارش را پنهان می داشت ولی خدمت رسول خدا از شوهرش شکایت می کرد و می گفت: یا رسول الله جوانی مرا خورد و من آنچه را دارا بودم بر او نثار کردم ولی چون سن من بزرگ شد و دیگر از من فرزندی تولد نمی شود، مرا وا گذاشت و ظهار^۱ گفت؛ خدایا من به پیشگاه تو شکایت می کنم.

هنوز برنخاسته بود که جبرئیل آمد و این آیات را آورد. ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَدِّلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ﴾ [المجادلة: ۱]. «خدا شنید قول زنی را که درباره شوهرش با شما صحبت می کرد و شکایتش را به پیشگاه خدا برد». (صحیح البخاری و ابن ماجه).

آن دیگر همسر ثابت بن قیس است که شوهرش او را مضروب ساخته و قسمتی از بدنش زیر ضربات شکسته است، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و حضرت در حجره عائشه بود، صبح گاهان بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و شکایتش را به پیشگاه او تقدیم کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت شوهر او را احضار کرد و فرمود: «در مقابل دریافت مبلغی از مالش از او جدا شو» (ابوداود).

آن یکی زن جوانی است که به خانه عائشه آمد و گفت: پدرم مرا به پسر برادرش به نکاح داده تا باین ترتیب موقعیت خود را بالا برد ولی من راضی نیستم، عائشه به او گفت: بنشین تا رسول خدا صلی الله علیه و آله بیاید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف آورد و عائشه او را در جریان شکایت زن قرار داد. حضرت صلی الله علیه و آله پدرش را احضار کرد و آنگاه اختیار را به زن جوان داد آنگاه آن زن گفت: یا رسول الله هم اکنون اجازه دادم هر طور پدرم می خواهد عمل کند ولی مقصود من این بود که بدانم آیا زنان هم در امر ازدواج اختیار دارند یا خیر. (نسائی و صحیح البخاری)

۱- ظهار این است که مردی بزنش بگوید تو مثل ظهر یکی از محارم من هستی.

پس از وفات رسول خدا ﷺ سیده عائشه به عنوان رهبرِ دفاع از حقوق زن باقی ماند و در مقابل هرکسی که کرامت زن را مورد بحث قرار می‌داد، می‌ایستاد و خشم می‌گرفت. چنانکه در قبل انکار او را در مورد قطع نماز را با هم مشاهده کردیم که شخصی گفت: سگ و الاغ و زن موجب قطع نماز می‌گردد و گفته عائشه را که فرمود: «شما ما را به الاغها و سگها تشبیه کردید»^۱.

عائشه رضی الله عنها بشدت خشمگین شد و گفت: به خدائی که قرآن را بر ابوالقاسم نازل فرموده سوگند که حضرت بدینسان سخن نگفته‌اند ولی رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «اهل جاهلیت می‌گفتند: آمد و نیامد نیک فالی و بدفالی در مورد زن و مرکب و منزل وجود دارد».

سپس عائشه رضی الله عنها این آیه را تلاوت کرد:

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا﴾ [الحديد: ۲۲].^۲

۱- اصل حدیث را در فصل جهاز عروس مطالعه فرمائید. عائشه رضی الله عنها و علمای بعد از او استدلال کرده‌اند که عبور زن از مقابل نمازگزار موجب قطع نماز مرد نمی‌گردد و حدیث صحیحی را که جمعی از اصحاب مثل ابوهریره و ابن عباس و ابوذر رضی الله عنه روایت کرده‌اند بر این حمل کرده‌اند که مراد از قطع نماز ورود نقص در آن می‌باشد زیرا که قلب نمازگزار بوسیله این چیزها مشغول می‌گردد، و مراد ابطال نماز نمی‌باشد و در شرح صحیح مسلم از امام نووی نیز مطلب بدینگونه بیان شده است. لازم به ذکر است که حدیث قطع نماز را امام احمد هم در بخش مسند سیده عائشه آورده که گفت رسول خدا فرموده است: «چیزی موجب قطع نماز مسلمان نمی‌شود مگر الاغ و کافر و سگ و زن» و در ادامه‌اش عائشه گفت ما را با چهار پایان نازیبائی مقارن فرموده است. همچنین چون دو نفر به نزد عائشه رضی الله عنها آمدند و گفتند: ابوهریره حدیثی را آورده که رسول خدا می‌فرموده است: «آمد و نیامد نیک فالی و بدفالی در مورد زن و مرکب و منزل وجود دارد».

۲- ابوداود و طیالسی انکار عائشه را بر ابوهریره به شکل دیگری آورده‌اند، در این روایت آمده که عائشه گفت: «ابوهریره درست حدیث را حفظ نکرده است... آخر حدیث را شنیده ولی اول آن را نشنیده است» این امر دلالت بر اضطراب روایت از عائشه دارد زیرا که حدیث صحیحی را بخاری و مسلم از طریق ابن عمرو سهل بن سعد در اینمورد آورده‌اند و مسلم از طریق جابر نیز آن را آورده است، بنابراین مجالی برای این نمی‌ماند که: «ابوهریره درست حدیث را حفظ نکرده است»

«نرسید هیچ مصیبتی در زمین و نه در جان شما مگر نوشته شده است در کتابی پیش از آنکه بیافرینیم آن مصیبت را».

همچنانکه سیده عائشه رضی الله عنها در مقام دفاع از زن و حقوق او بسیار سخت گیر بود، همچنین بر زنانی که با برخی از احکام شریعت مخالفت می کردند نیز به شدت سرناسازگاری داشت. با زنان حمص که بر او وارد شدند بدینگونه برخورد کرد که به آنان گفت: شاید شما از آن زنانی هستید که به حمامهای عمومی می روند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «هر زنی که جامه هایش را در غیر از خانه شوهرش بگذارد به تحقیق که پرده بین خود و خدا را دریده است» (ابن ماجه، ابوداود، امام احمد).

چون در لباس زنان پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییراتی را مشاهده کرد، ناراحت شد و گفت: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده می فرمود که زنان چه چیزهایی را به وجود آورده اند، حتماً آنان را از ورود به مساجد منع می کرد چنانکه زنان بنی اسرائیل از ورود به مسجد به واسطه ایجاد بدعت منع شدند. (متفق علیه).

عائشه رضی الله عنها بسیار علاقمند بود که لباس های زن طوری باشد که او را از مردان بیگانه بیوشاند، اگر بر یکی از زنان جامه ای نازک را می دید اظهار انزجار می کرد و اگر می توانست آنرا پاره می نمود. ابن سعد آورده که حفصه دختر عبدالرحمن بر ام المومنین وارد شد در حالی که چادری نازک پوشیده بود، عائشه چادرش را از هم درید و سپس چادری ضخیم بر او پوشانید.

در عهد رسول خدار از زنان تعریف و توصیف می نمود، زیرا که در این زمان زنان اوامر خدای را اجراء می کردند. عائشه رضی الله عنها گوید: خداوند زنان مهاجران اول را رحمت کند زیرا که چون خداوند نازل فرمود: ﴿وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾ [النور: ۳۱]. «و باید که زنان فرو اندازند چادرهای خود را بر گریبان های خود».

ضخیم ترین پارچه ها را برش دادند و آن را برای خود چادر ساختند.
و هم عائشه گوید: «چادر آنست که موی و چهره زن را بیوشاند».

اگر آنچه به عائشه رضی الله عنها نسبت داده شده صحیح باشد، به قول زرکشی از باب افزودن موارد مفید در حکم می باشد و از باب تعارض نیست. در این مورد به الاجابه مراجعه فرمائید.

شایان ذکر است که گفته شود عائشه رضی الله عنها پوشانیدن صورت در احرام در موقع اعمال حج بر این امر این گفتار او دلالت می‌کند:

ما همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم سواران از کنار ما می‌گذشت در حالیکه ما احرام داشتیم چون برابر ما می‌رسیدند ما چادرهای خود را بر صورت خود می‌انداختیم و چون دور می‌شدند آن را بر می‌گرفتیم. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله او را همراه برادرش عبدالرحمن برای ادای عمره فرستاد و برای عمره احرام بست نیز این امر را مراعات می‌کرد و خود می‌گوید: من بیاد دارم که دختری کم سال بودم که برای زیارت کعبه آورده شدم، در بین راه چرت می‌زدم به طوریکه سرم پائین می‌افتاد تا که به تنعیم رسیدیم، من در آنجا با بقیه مردم در انجام عمره هم‌زمان گردیدم و تهلیل می‌گفتم در آن حال گاهی چادرم را از گردنم بر می‌گرفتم شخص همراهم عبدالرحمن بن ابوبکر - با تازیانه بر پایم می‌کوبید و مرا خبر می‌کرد که باید صورتم را بپوشانم.

راوی گوید: از ام المومنین پرسیدم مگر کسی را می‌دیدی که آنجا باشد؟
گفت: برای عمره احرام بسته بودم بنابراین می‌باید شرایط آن را مراعات می‌کردم تا که به رسول خدا پیوستم. (متفق علیه).

وداع با دوست

ام المومنین عائشه رضی الله عنها، به شرف پرستاری و خدمتگزاری رسول خدا در آخرین بیماری حضرت نایل گردید در موقع بیماری هر روز می‌پرسید فردا نوبت کدام خانه است؟ فردا کجا باید باشم؟

این سوال از آنرو بود که علاقمند بود، نوبت خانه عائشه رضی الله عنها فرا رسد. سرانجام رسول خدا صلی الله علیه و آله از همسرانش اجازه گرفت که در خانه عائشه پرستاری شود و همسران ایشان به او اجازه دادند که هر جا را بیشتر دوست دارد در همانجا باشد.

ام المومنین عائشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا روزی فوت کرد که معمولاً نوبت ورود ایشان به خانه من بود خداوند روح مبارکشان را قبض فرمود، در حالی که سر مبارک بر سینه‌ام تکیه بود و در آخرین لحظات آب دهنم با آب دهان مبارک درهم آمیخت. (صحیح البخاری).

در حدیثی دیگر سیده عائشه رضی الله عنها بیان می‌دارد که چگونه آب دهانش با آب دهان رسول خدا در هم آمیخته است.

عائشه رضی الله عنها گوید: از نعمت‌ها و الطاف خداوند بر من: اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه‌ام وفات کرد و آن روز نوبت من نیز بود، حضرت در حالی روح گرمی‌اش به پیشگاه خدا رفت که پیکر مبارکش بر سینه‌ام تکیه بود و خداوند آب دهان من و او را در آخرین لحظات بهم آمیخت. عبدالرحمن وارد شد و به دستش مسواکی بود و من رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر خود تکیه داشتم، دیدم حضرت به سوی عبدالرحمن نگاه می‌کند، دانستم که مسواک را دوست می‌دارد عرض کردم: آیا آن را برای شما بگیرم؟

با سر مبارک اشاره فرمود: آری، سپس آن را از عبدالرحمن گرفتم، دیدم مسواک سفت است، پرسیدم: برای شما آن را نرم کنم، باز با سر مبارک اشاره فرمودند: آری، پس آن را برایش نرم کردم. نرم کردن مسواک بوسیله دندان انجام می‌گرفته که چون عائشه آن را با دندانش برای رسول خدا نرم کرده بدیهی است آب دهانش در آن باقیمانده و با آب دهان رسول خدا صلی الله علیه و آله درهم آمیخته است. مقابل ایشان ظرف آبی قرار داشت که دست‌های خود را در آن فرو می‌برد و بصورتش می‌کشید و می‌فرمود «لا اله الا الله، برای مرگ سکرانی هست».

آنگاه دستش را بلند کرد و می‌فرمود: «فی الرفیق الأعلى» تا که روح مبارک ایشان قبض گردید و دست‌شان پائین آمد. متفق علیه

عائشه رضی الله عنها در چنین مرحله دردناکی که بر او گذشت همچنان متین و پایدار و با قلبی استوار روحانی آرام بود و بر غم سکران مرگ که آن را مشاهده کرده بود توانسته بود آرامش خود را حفظ کند حتی می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فوت کرد در حالی که بر سینه‌ام تکیه بود و پس از آن روز که حضرت را در حال وفات دیدم شدت مرگ کسی را زشت نمی‌دانم. (صحیح بخاری، نسائی، ابن ماجه).

ثبات و آرامش روان او را ببین در حالیکه بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله شدت یافته عائشه معوذات را بر رسول خدا می‌خواند و دست مبارک را مساس می‌کند زیرا که بیاد دارد چون رسول خدا بیمار می‌شد خود اینکار را انجام می‌داد. (صحیح البخاری)

آفرین بر تو ای ام المومنین! خداوند تو را در موقعی ثابت و پایدار حفظ کرد که مردان تنومند در چنان موقعی توان پایداری و ثبات را نداشتند. این ثبات درباره‌ات عجیب و غریب نیست زیرا که تو دخت ابوبکر صدیق هستی که خداوند او را در هنگام اعلام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت و پایدار نگهداشت و اصحاب پیامبر بوسیله او به ثبات و

آرامش بازگشتند در حالیکه شدت مصیبت آنان را تکان داده بود و عاطفه‌هایشان را جریحه دار ساخته و عقلهایشان را ربوده بود. عمر گفتارش را می‌گفت و مردم نمی‌دانستند چکار می‌کنند، تا اینکه ابوبکر صدیق آمد و در میان اصحاب به آن موقعیت عظیم قیام کرد و آرامش روحی را بدانان بازگردانید و مردم از آن پس دانستند که ثواب رنج مصیبت وارده بر خود را می‌باید از خدا در خواست کنند.

ام المومنین گوید: چون روح رسول خدا ﷺ قبض گردید ابوبکر نزد زنش دختر خارجه در عواملی بود مردم می‌گفتند: حضرت نمرده است این حالت او نوعی دریافت وحی است ابوبکر صدیق آمد صورت مبارک پیامبر ﷺ را باز کرد و بین دو چشمش را بوسه زد و گفت: در پیشگاه خدا شما گرامی‌تر از آن هستی که دوباره طعم مرگ را بچشی. به خدا سوگند رسول خدا ﷺ وفات کرده است.

عمر همچنان در گوشه‌ای از مسجد می‌گفت: به خدا سوگند پیغمبر نمرده است و او نخواهد مرد تا آن زمان که دست‌ها و پاهای بسیاری از منافقین را قطع کند. او می‌دید که کفر و شرک ریشه کن شده اما نفاق همچنان پا بر جا است و تصور می‌کرد که ریشه کن کردن نفاق نیز در دوران حیات حضرت انجام خواهد شد.

ابوبکر صدیق برخاست به منبر بالا رفت و گفت: هرکس خدا را پرستش می‌کند همواره خداوند زنده است و نمی‌میرد و هر کس محمد ﷺ را می‌پرستید همانا محمد ﷺ فوت کرده است و این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿۱۴۴﴾ [آل عمران: ۱۴۴]. «محمد ﷺ جز مقام پیغمبری مقامی دیگر نبود پیامبران قبل از ا نیز گذشته‌اند آیا اگر بمیرد و یا کشته شود شما به عقب خود باز می‌گردید و هر کس به گذشته‌اش باز گردد هر پیر چیزی به خدا ضرر نمی‌رساند و خدا شاکرین را پاداش خواهد داد».

عمر گوید: چنان بودو که گوئی این آیه را من جز در آن روز نخوانده بودم. (صحیح البخاری، نسائی، ابن ماجه).

رسول خدا ﷺ در حجره ام المومنین عائشه در همانجائی که خداوند روح او را قبض فرمود دفن گردید و اولین ماه در خانه ام المومنین قرار گرفت زیرا که عائشه گفته بود که خواب دید که سه ماه در خانه‌اش سقوط کرد ابوبکر صدیق در تفسیر آن

فرموده بود: اگر روایت صحیح باشد سه نفر از بهترین مردم روی زمین در خانهات دفن خواهند شد چون رسول خدا ﷺ فوت کرد ابوبکر صدیق خطاب به عائشه فرمود: «این است بهترین ماهی که در خانهات قرار می‌گیرد یا عائشه».

سپس در همین خانه ابوبکر صدیق و عمر فاروق نیز دفن شدند و بدین ترتیب سه ماه در این خانه قرار گرفت. (طبرانی).

ابوداود در سنن خود آورده که قاسم گفت: بر عائشه صدیقه وارد شدم و گفتم: مادر: لطفاً قبر پیامبر و دو یارش را به من نشان بده او پرده از ۳ قبر برگرفت که قبرها برجسته نبود و کچکاری هم نشده بود بلکه ساخت آنها خاک قرمز رنگی بود.

فصل سوم:

عائشه بعد از پیامبر ﷺ

- ۱- مقدمه
- ۲- عائشه در عهد ابوبکر صدیق رضی الله عنه
- ۳- عائشه در عهد عمر فاروق رضی الله عنه
- ۴- عائشه در عهد عثمان ذوالنورین رضی الله عنه
- ۵- تلاش در کشف حقایق رفتن به مکه
- ۶- عائشه در عهد علی بن ابیطالب
در مقابل فاجعه روی آوردن حوادث روز فاجعه تهمت ظالمانه علی و مادرهای مومنین موقف علی در حادثه افک عائشه و فاطمه
- ۷- عائشه در عهد معاویه رضی الله عنه
- عائشه پس از جنگ جمل رابطه او با معاویه رضی الله عنه -
- ۸- وفات عائشه رضی الله عنها.

فصل سوم:

عائشه رضی الله عنها بعد از پیامبر

مقدمه

خداوند متعال مادرهای مومنین را به مقامی ارجمند بالا برد به طوریکه در مقابل این مقام والا انسان ناچار اظهار فروتنی می‌کند و چنان رعایت و لطف خدا شامل حال آنان گردید که هر مسلمانی به پاکی و عظمت آنان اذعان می‌کند. خداوند متعال برای گرامیداشت آنان آیاتی را نازل فرمود که تاکنون ۱۴ قرن است در محرابهای عبادت مسلمین تلاوت می‌شود و تا روز قیامت هم ادامه خواهد یافت. مؤمن این آیات را می‌شنود و روحش مالا مال از تجلیل نسبت به مادرهای مؤمنین می‌گردد، زنان پاک سیرتی که در غم و شادی در کنار رسول خدا بودند و تنگدستی را تحمل کردند و انواع مصیبت‌ها و رنج‌ها را بخاطر رضای خدا و رسول او بردوش کشیدند و چون این رنج‌ها در طریق دعوت الی الله بود، خود را سبک‌بار دیدند و با جانی آرام در خدمت رهبر دعوت همت گماشتند. خداوند فرموده است:



«ای زنان پیامبر هر کدام از شما از خداوند و رسول او فرمانبرداری کند و عمل نیک انجام دهد مزدش را دوبار به او عنایت می‌کنیم و برایش رزق نیکویی را مهیا می‌سازیم.»

﴿يُنِسَاءَ النَّبِيِّ لَسُنُنٌ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ أُنثَىٰئِنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٣٢﴾ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾ وَأذْكُرَنَّ مَا يُثَلَّىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾﴾ [الأحزاب: ۳۲-۳۴].

«ای زنان پیامبر شما مانند هیچکدام از سایر زنان نیستید البته اگر پرهیزکار باشد پس در سخن گفتن با ملایمت نباشید تا که مبدا آکس که در قلبش بیماری است نسبت به شما طمع ورزد و به معروف سخن بگوئید. در خانه‌های تان بمانید و همچون تجمل جاهلیت خود را نیارائید و نماز را بر پای دارید و زکات را بدهید و از خدا و رسول او اطاعت کنید جز این نیست که خداوند اراده فرموده است تا از شما خدان پلیدی را دور کند و شما را به کمال طهارت و پاکی پاک گرداند. بیاد آوردید آنچه را که از آیات خدا و حکمت در خانه‌های تان تلاوت می‌شود که خداوند صاحب لطف است و نسبت به همه چیز آگاه است.»

در طول حیات پیامبر خانه‌های مادرهای مؤمنین مهبط وحی بود و چون حضرت به جوار رحمت خدا پیوست، این خانه‌ها محل مراجعه مردم بود که برای تعلیم و گرفتن فتوا بدان‌جا مراجعه می‌کردند و یا اینکه برای دادخواهی وارد این خانه‌ها می‌شدند. بدینسان در این خانه‌ها دل‌های حیران آرامش می‌یافت و نادانان از این خانه‌ها علم می‌آموختند و بی‌نویان این خانه‌ها را برای خود پناهگاهی می‌یافتند و دادخواهان از آنجا برآورده می‌شد. بلی مردم از هر طبقه‌ای که بودند چه خلفاء و چه دیگران در برابر همسران رسول خدا فروتنی می‌کردند. بنابراین چه بسا که مظلومان تظلم خود را به خانه‌هایشان می‌بردند. (عائشة و السياسة)

سیده عائشه درمیان سایر همسران حضرت نمودار بود، زیرا که در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای مقامی والا و از محبت حضرت برخوردار بود. همچنین در علم و ادب صاحب مکانتی بزرگ بود به طوری که خواص و عوام امت به او نیازمند بودند و از اقطار و

اکناف جهان اسلام و از شهرهای دور افتاده به سوی او بار سفر می‌بستند و آنچه که باعث افزایش شوق مردم می‌گردید همان زیارت رسول خدا ﷺ بود بنابراین حجره او کعبه محبان و آرزومندان و محل آرامش جان‌های مؤمنین بود.

عائشه رضی الله عنها در عهد ابوبکر صدیق رضی الله عنه

رسول خدا ﷺ در اثناء بیماری خود با امر به ابوبکر صدق رضی الله عنه که امامت جماعت مسلمانان را در نماز بعهده بگیرد در واقع او را به عنوان جانشین خود نامزد کرده بود. عائشه صدیقه رضی الله عنها به خاطر اینکه مبادا مردم نسبت به صدیق بدفالی بزنند و به این ترتیب پدرش در مظان سوء تفاهم واقع گردد، تلاش نمود که این وظیفه را حضرت به عهده کسی دیگر بگذارد.

عائشه رضی الله عنها گوید: چون گفتم یا رسول الله ابوبکر مردی رقیق القلب است چون قرآن بخواند نمی‌تواند جلوی اشکش را بگیرد بهتر می‌بود که غیر از ابوبکر کسی دیگر را بدین کار امر می‌فرمودید.

عائشه رضی الله عنها گوید به خدا سوگند مقصودم از این گفته چیزی جز اینکه می‌ترسیدم مردم نسبت به ابوبکر صدیق بدفالی بزنند نبود. زیرا که او اولین جانشین حضرت به حساب می‌آمد. لذا دوباره و سه باره بخدمت حضرت آمدم و درخواست خود را تکرار کردم تا اینکه حضرت فرمود: «شما همانند صواحب یوسف علیهم السلام هستید»^۱

پس از وفات پیامبر عائشه صدیقه در کنار مرقد مطهرش به عزاداری نشست و مقامی علمی خود را که مدتی بعد علنی گردانید برای مردم در ابتدای امر ظاهر نگرانید، زیرا که مرحله اول به زمان رسول خدا نزدیک بود و مردم درگیر جنگ با مرتدین بودند.

چون برخی از زنان پیامبر تصمیم گرفتند حضرت عثمان را به نزد ابوبکر صدیق بفرستند و میراث خود را از رسول خدا ﷺ درخواست کنند، ام المؤمنین عائشه خطاب بدانان گفت: «مگر رسول خدا نفرموده است؟ از ما میراث برده نمی‌شود و هر آنچه را ما بگذاریم صدقه است» [امام احمد ۶/۲۶۲].

۱- صحیح مسلم. یعنی در اصرار ورزی به آنچه که خود می‌خواهید.

«در مورد این حدیث شریف و تطبیق آن با کتاب خدا می‌توانید به جلد اول راهنمای مذهب شافعی، تالیف شیخ الاسلام چاپ دانشگاه تهران صفحه ۳۰۰ مراجعه فرمائید».

مدت خلافت ابوبکر صدیق طولانی نشد و روایات به طور متفق بیانگر این است که یار غار پیامبر چون عمرش معادل عمر پیامبر گردید دیار فانی را وداع گفت: بدین ترتیب مدت خلافت او ۲ سال و ۳ ماه و ۱۰ روز بود، تولد او نیز دو سال و ۳ ماه و ۲۹ روز قبل از عام الفیل بوده است و سرانجام در سن ۶۳ سالگی به رحمت خدا پیوست. بیماری ابوبکر صدیق رضی الله عنه مدت ۱۵ روز ادامه یافت. مردم به عیادتش می‌رفتند و عائشه صدیقه رضی الله عنها نیز به پرستاری او مشغول بود. در اثناء پرستاری گاهی بعضی از اشعار را زمزمه می‌کرد و در مواردی صدیق رضی الله عنه به او تذکراتی می‌داد در حالی که در آستانه مرگ قرار داشت. این تذکرات برای این بود که بجای زمزمه شعر آیات قرآن کریم جانشین گردد. چون وفات ابوبکر صدیق فرا رسید و حضرت در بستر احتضار قرار گرفت. عائشه رضی الله عنها این گفته حاتم را می‌خواند: «لعمرك ما يغنيك عن الفتي اذا حشرت يوما وضاق بها الصدر». بجانث سوگند که ثروت جوان رابی نیاز نمی‌سازد. آنگاه که روزی خرخر مرگ فرا رسد و به سبب آن سینه انسان تنگ گردد.

ابوبکر صدیق فرمود: این گفتار را مگو دخترم ولی بگو: ﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾ [ق: ۱۹]. «سختی مرگ رسید بحق این آن چیزی است که از آن فرار می‌کردی».

ام المومنین رضی الله عنها دوباره بازگردید و بر بالین صدیق می‌خواند: «وابيض يستسقى الغمام بوجهه ربيع اليتامى عصمه الارامل» سپید چهره‌ای که ابرها از صورت زیبایش آبیاری شدند. او بهار یتیمان و حافظ و خدمتگزار بیوه زنان بود.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: او رسول خدا است. (امام احمد)
ابوبکر صدیق وصیت کرد که در کنار رسول خدا دفن شود چون وفات کرد آرامگاه او در حجره عائشه رضی الله عنها و سرش در مقابل کتف رسول خدا قرار گرفت و لحد قبرش به آرامگاه حضرت رسول چسبانده شد و قبر ابوبکر نیز مثل قبر رسول خدا مسطح

گردید و بر آن آب ریخته شد و بدینسان ماه دوم در حجره ام المومنین عائشه رضی الله عنها فرود آمد.

ابوبکر صدیق از بین پسران و دخترانش سیده عائشه رضی الله عنها را مسئول اجرای وصیت خود قرار داد و به او فرمود: من برایت قطعه زمینی - باغ - را بخشیده بودم ولی هم اکنون در آخرین لحظات حیات چیزی از بابت آن در دل من است آن را برای تقسیم بین وراث بازگردان.

عائشه گفت: آری بازگرداندم.

آنگاه بوبکر صدیق فرمود: اما از زمانیکه امر مسلمانان را بعهده گرفتم از درهم و دینارشان چیزی دریافت نکردم، ولی از غذاهای پس مانده مسلمین بهره‌مند شده ام و شکم خود را سیر کردم و جامه‌های خشن‌شان را پوشیده ام و از بیت المال مسلمین چیزی در دست ندارم، مگر این خدمتگزار حبشی و این شتری شیرده و این قطیفه چون من وفات کردم آن‌ها را به نزد عمر بفرست و درخواست عفو کن.

عائشه رضی الله عنها گوید به سفارش صدیق عمل کردم چون نماینده‌ای برای تسلیم آن به نزد عمر رضی الله عنه رفت اشک‌های عمر سرازیر شد و دانه‌های اشک بر زمین می‌افتاد و می‌گفت: «خداوندا ابوبکر را رحمت کند که جانشینان بعد از خود را به رنج انداخت.» (حیة الصحابة ۲/۴۶۰).

عائشه در عهد خلافت عمر رضی الله عنه

در عهد عمر رضی الله عنه مقام والای ام المومنین عائشه رضی الله عنها بیشتر ظاهر گردید. عمر و دیگر بزرگان صحابه وقتی که در امری با مشکل مواجه می‌گردیدند، بخصوص امری که مربوط به احوال شخصی افراد مربوط می‌شد، نزد ام المومنین عائشه رضی الله عنها می‌رفتند و درباره آن از او سوال می‌کردند. ابن سعد بروایت از محمود بن لبید آورده است: همسران پیامبر احادیث رسول خدا را حفظ می‌کردند ولی همگی‌شان مثل عائشه و ام سلمه نبودند، عائشه در عهد عمر و عثمان در مسایل دینی فتوا می‌داد تا که آن دو - که خدا رحمتشان کند - درگذشتند. بزرگان اصحاب رسول خدا عمر و عثمان و کسانی که بعد از آن دو بودند درباره مسایل دینی به نزد این دو همسر حضرت رسول می‌فرستادند و درباره احادیث از آن دو می‌پرسیدند. (الطبقات ۲/۳۵۷).

از جمله نمونه‌هایی که می‌توان نام برد اینکه چون انصار و مهاجرین درباره قضیه مقاربت مرد و زن بدون انزال و وجوب غسل و یا عدم وجوب آن اختلاف کردند، ابوموسی گفت: من پاسخ این مشکل را برای شما می‌آورم. سپس ابوموسی گوید بر درب خانه عائشه از او اجازه ورود خواستم، چون اجازه داد به او گفتم:

یا ام المومنین - یا ای مادر -! من می‌خواهم درباره چیزی از شما سوال کنم ولی از شما شرم می‌دارم.

عائشه رضی الله عنها گفت: از من شرم مدار از اینکه چیزی را می‌پرسی همچنانکه از مادرت که تو را بدنیا آورده شرم نمی‌داری، زیرا که من هم مادرت هستم. آن گاه پرسیدم چه چیزی غسل را واجب می‌کند؟

گفت: آدم آگاه نیز هم اکنون درمانده است، رسول خدا فرموده است: «وقتیکه شخص با همسرش در می‌آمیزد و محل ختنه غائب می‌گردد در اینجا است که غسل واجب گردیده است». و طحاوی این حدیث را در مشکل الاثار آورده و عنوان نموده شاید که عمر بن خطاب این پرسش را نموده است. (الاجابه)

عمر رضی الله عنه چنین باور داشت که برای کسی که احرام دارد مناسب نیست که بوی خوش عطر از او استشمام گردد و می‌گفت: من اگر از شخص محرم بوی رجاله قیر را بیابم بهتر است که از او بوی خوش عطر به مشامم برسد.

چون عائشه این خبر را شنید او را دریافت و گفت: رسول خدا - از بوی خوش استفاده کرده‌اند - و در روایتی رسول خدا در احرام خود از بوی خوش استفاده کرده‌اند - از آن پس عمر رضی الله عنه در حالی احرام می‌بست که آثار مشک از پیکرش نمودار بود.

بیهقی از قول عبدالله بن عمر آورده که گفت از عمر رضی الله عنه شنیدم که گفت در مراسم حج چون جمره‌ها رازدید و سررا تراشیدید هر چیزی جز زنان شما و استفاده از عطر برایتان حلال گردیده است.

سالم گوید که عائشه گفت: هر چیزی حلال می‌گردد مگر استفاده از همسرانتان زیرا که من در موقع تمام شدن احرام پیغمبر او را عطر می‌زدم. (الاجابه)

صحیح البخاری و مسلم آورده‌اند که عائشه گفت: من رسول خدا را در موقع احرام بستن و همچنین در موقع پایان احرام و حلال شدن قبل از طواف خانه عطر زدم.

حضرت عمر نسبت به مادرهای مؤمنین بسیار اهمیت می‌داد و از احوال‌شان بسیار جستجو می‌کرد خود سیده عائشه در این مورد گواهی می‌دهد:

عمر بن خطاب سهم ما را - همسران پیامبر - به نزد ما می‌فرستاد حتی از کله و پاچه نیز سهم ما را معین می‌کرد. (اخبار عمر)

در نزد عمر رضی الله عنه ۹ عدد سینی بود، که اگر میوه، یا چیزی نو آورده می‌شد، سهم همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آن‌ها می‌نهاد و به خانه‌های‌شان می‌فرستاد. (حیات الصحابة ۳۶۹/۲).

چون خبیر را تقسیم نمود، همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله را، بین اینکه یک قطعه زمینی به آنان واگذار گردد، و یا اینکه صد پیمانانه محصول دریافت دارند، مختار قرار داد... که عائشه و حفصه دریافت محصول را اختیار کردند. (اخبار عمر)

درباره شدت اهتمام عمر رضی الله عنه به همسران پیامبر آمده است، که او نسبت به آنان بی‌نهایت ادای ادب می‌کرد، و هرگاه که همسران حضرت می‌خواستند، به حج بروند، عثمان بن عفان رضی الله عنه و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه را مأمور می‌کرد، که یکی از جلو و دیگری از پشت سر آنان حرکت کنند، و نگذارند کسی با آنان سیر کند، چون در محلی برای استقرار و استراحت می‌آمدند، آن دو مأمور پاسداری‌شان بودند و چون هنگام طواف خانه می‌رسیدند و مأمور بودند، که جز زنان کسی دیگر را نگذارند، با آنان در طواف شریک باشند. (اخبار عمر)

سیده عائشه، هیبت عمر را در دل داشت و از او با احترام یاد می‌کرد، که مزاح او با سیده سوده - که داستان آن در قبل گذشت - بر این واقعیت دلالت می‌کند، عائشه می‌گفت: هیبت عمر را در دل می‌داشتم، زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله به هیبت او احترام می‌گذاشت. در مسند عائشه رضی الله عنها احادیثی آمده که او از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره فضایل و مناقب حضرت عمر رضی الله عنه روایت کرده است، از آن جمله فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله است:

«در امت‌های قبل از شما افرادی بودند، که به آنان الهام می‌گردید، اگر در امت من یکی از آنان باشد، حتما عمر بن خطاب از آنان خواهد بود» (صحیح مسلم)

و هم فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله: «من می‌بینم که شیاطین انس و جن از عمر فرار می‌کنند» حضرت عمر رضی الله عنه پس از آنکه ضربت خورده بود، عبدالله پسرش را به نزد ام

المومنین فرستاد که برایش اجازه بگیرد، تا در حجره شریفه دفن گردد، ام المؤمنین بر این اجازه داد.

درباره اظهار ادب عمر در کشاکش مرگ نسبت به سیده عائشه جای بسی تأمل است، زیرا که او در آخرین لحظات حیات نیز نسبت به همسران پیامبر ادای احترام می‌کرد، او به فرزندش عبدالله گفت: به نزد ام المومنین عائشه برو و به او بگو: عمر شما را سلام می‌رساند، مرا به عنوان امیرالمومنین یاد نکنی، زیرا که امروز امیر مسلمین نیستم. بلکه بگو: عمر بن خطاب از شما درخواست اجازه دارد، که در کنار دو یار خود در حجره شریفه دفن گردد.

عبدالله فرمان پدر را اجرا کرد، سلام گفت و اجازه خواست وقتیکه وارد حجره شریفه شد، ام المومنین را در حال گریه یافت، همچنانکه عمر وصیت کرده بود، سلام او را ابلاغ کرد، و درخواست او را مطرح نمود.

عائشه رضی الله عنها گفت: من خود می‌خواستم در اینجا دفن شوم، ولی امروز عمر را بر خود ترجیح می‌دهم. چون عبدالله به سوی پدرش باز گردید، گفتند این عبدالله است که باز گردیده است. حضرت عمر فرمود مرا بالا گیرید، مردی او را بخود تکیه داد، پرسید چه آورده‌ای؟

عبدالله گفت: یا امیرالمؤمنین آن چیزی را که دوست می‌داری، ام المؤمنین رضی الله عنها برای شما اجازه داد.

عمر رضی الله عنه فرمود: الحمدلله. هیچ چیزی به اندازه این آرامگاه برایم مهم نبود. ای عبدالله! چون روح قبض گردید، مرا با تابوتم بردارید، سپس بر درب حجره عائشه رضی الله عنها به ایستید و شما بار دیگر خطاب به عائشه رضی الله عنها بگویید: عمر بن خطاب اجازه ورود می‌خواهد، اگر اجازه داد مرا داخل کنید، ولی اگر نپذیرفت مرا به قبرستان مسلمین باز گردانید زیرا که بیم دارم اجازه او به من بخاطر قدرتی باشد، که به عنوان رئیس دولت مسلمین داشته‌ام.

چون پیکر او را برداشتند، چنین می‌نمود که مسلمین را تا آن روز چنان مصیبتی نرسیده است، عبدالله بر درب حجره عائشه رضی الله عنها ایستاد و اجازه خواست، چون اجازه داده شد، او را وارد کردند و در حجره شریفه دفن نمودند و بدینسان خداوند او را با پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر صدیق رضی الله عنه کرامت بخشید. و سومین ماه در حجره عائشه در آمد.

عائشه رضی الله عنها در عهد عثمان رضی الله عنه

در عهد حضرت عثمان رضی الله عنه پس از آنکه دولت اسلام گسترش یافت و ملت‌های مختلف عائشه نیز بالا گرفت، زیرا که مردم نیازمند علم و فقه او بودند، لذا مردم از هر سوی رهسپار خانه او می‌گردیدند تا از علمش بهره‌مند گردند.

عنایت حضرت عثمان رضی الله عنه نسبت به مادرهای مؤمنین کمتر از حضرت عمر نبود در موقع مراسم حج به شیوه زمان حضرت عمر، عبدالرحمن عوف را مأمور می‌کرد و بجای خود نیز صحابی جلیل سعید بن زید را مقرر می‌داشت، بطوریکه یکی در پیشاپیش و دیگری پشت سر امهات المؤمنین در حرکت بودند. (عائشه والسیاسة).

شکی نیست که عائشه بیش از سایر مردم فضایل و مناقب و مکانت حضرت عثمان را در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانست او احادیثی را از فضایل عثمان رضی الله عنه روایت کرده، که همگی دلالت قاطع بر احترامی است که برای حضرت عثمان قایل بوده است.

از جمله این احادیث، اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام ورود حضرت عثمان لباس‌هایش را جمع و جور می‌کرد و عائشه گوید از حضرت در این مورد سوال کردم که فرمود: «آیا از مردی که فرشتگان از او شرم می‌دارند شرم نکنم» و در روایتی دیگر آمده است که: «... عثمان مردی با حیاست» (صحیح مسلم)

و از جمله احادیث روایت شده قول عائشه است که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من وارد شد، دید مقداری گوشت نزد من می‌باشد، پرسید: چه کسی آن را فرستاده است؟
گفتم: عثمان.

عائشه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که دست‌هایش را بالا برد و بر عثمان دعا فرمود. بزار چون شنید که برخی مردم نسبت به حضرت عثمان رضی الله عنه زبان درازی می‌کنند، به شدت خشمگین شد و گفت: خدا آن کس که عثمان را لعنت می‌کند لعنت کند. خدا آن کس را که عثمان را لعنت کند، از رحمت خود به دور دارد و به تحقیق که رسول خدا را دیدم که پایش را بر عثمان تکیه داده بود. من عرق را از پیشانی حضرت پاک می‌کردم و در همان حال وحی بر او نازل می‌گردید. رسول خدا صلی الله علیه و آله دو دخترش را یکی پس از دیگری به عثمان ازدواج کرد و پس از نزول وحی به عثمان می‌فرمود: «هان ای عثیم! بنویس».

عائشه رضی الله عنها گوید امکان ندارد خداوند کسی را به این درجه در پیشگاه پیامبرش مکانت بخشد، مگر اینکه حتماً آن شخص در پیشگاه خدا و رسول او بنده بزرگواری است. (امام احمد و طبرانی)

شایسته ذکر است که عائشه رضی الله عنها بود که وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به عثمان روایت کرد که اگر گروهی در صدد خلع او از خلافت برآمدند، تسلیم آنان نشود، عائشه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا عثمان، اگر روزی این امر - خلافت - به تو سپرده شد و منافقین خواستند که پیراهنی را که خدا بر تو پوشانده در آورند پس شما آن را بیرون مکش».

این دستور از حضرت سه بار تکرار فرمودند. نعمان بن بشیر گوید: به عائشه رضی الله عنها گفتم: چرا مردم را به آن آگاه نکردی؟ عائشه گفت: فراموش کرده بودم. (ترمذی، امام احمد، ابن ماجه)

همچنانکه عائشه رضی الله عنها روایت کرد، که رسول خدا در اثنای بیماری خود فرمود: «دوست دارم یکی از یارانم اینجا می بود».

گفتیم یا رسول الله: آیا ابوبکر را بگوئیم خدمت آید؟ حضرت سکوت کرد.

دوباره گفتیم: آیا عمر را بگوئیم که خدمت شما آید؟ باز سکوت فرمود.

بازگفتیم: عثمان را بگوئیم که به نزد شما آید؟ فرمود: آری

عثمان آمد حضرت با او خلوت کرد در حالی که با او سخن می گفت. چهره اش تغییر می کرد.

قیس بن حازم راوی حدیث از عائشه گوید: ابوسهله برده آزاد شده عثمان گفت: که حضرت عثمان در روز محاصره در خانه اش گفت: که رسول خدا صلی الله علیه و آله با من عهدی کرده و من بر عهد او هستم و در روایتی من بر آن عهد صبر می کنم.

قیس گوید: آن روز او را دیده بودند (ابن ماجه)

عائشه صدیقه مودت و احترام عثمان رضی الله عنه را تا لحظه شهادت حفظ کرد و او بود که اولین بار قصاص قاتلین و شورشیان را خواستار گردید، چنانکه ان شاء الله بیان آن خواهد آمد. همچنانکه عثمان نیز همواره احترام عائشه رضی الله عنها و سایر مادرهای مؤمنین را حفظ می کرد و همیشه در تکریم و رعایت حال آنان تا واپسین لحظات حیات کوشش می نمود خدا از او راضی بادا.

تلاش در کشف حقایق

برخی گمان کرده‌اند که بین ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها و عثمان رضی الله عنه اختلافی وجود داشته است و ام المؤمنین عامل بسیج شورشیان بوده که سرانجام منجر به حوادثی گردیده است. صاحبان این گمان به روایات بی‌اساس و واهی متمسک شده‌اند که زائیده تعصبات مذهبی و سیاسی است و بعضی از راویان اخبار بدون بررسی و تحقیق آن را در کتاب‌های خود نوشته‌اند، زیرا که با مرام و تفکر آنان مطابقت می‌کرده است. از جمله کسانی که به این اخبار بی‌پایه متوسل شده استاد سعید افغانی است که در کتابش «عائشة والسیاسة» فصل مستقلی را با عنوان «چگونه رابطه ام المؤمنین و عثمان به تیرگی گرایید» اختصاص داده است و اگر به دیده انصاف بنگریم می‌بینیم که برخی از مؤرخین که دارای تعصبات سیاسی بوده‌اند بر ام المؤمنین رضی الله عنها ستم روا داشته‌اند.

برای اینکه حق مطلب ادا شود بهتر است که روایاتی را که استاد افغانی بدان استدلال کرده مورد بررسی قرار دهیم اگرچه استاد مزبور از اسلوب محدثین در بیان خبر کار گرفته که سند و متن هر دو را آورده است و شکی نیست که روش محدثین بهترین طریقی است که برای تحقیق و بررسی اخبار تاریخی و روایات ضرورت پیدا می‌کند.

ایراد اول

سعید افغانی گوید: شاید اولین چیزی که قلب سیده عائشه را به طور ناخودآگاه تغییر داده، کم بودن بخشش عثمان بوده است. عمر بن خطاب عائشه را بر دیگر خواهرانش مادرهای مؤمنین در بخشش ترجیح می‌داد زیرا که او را در پیشگاه رسول خدا برتر می‌دانست. به طوریکه بابت مستمری سالانه برای او سهم بیشتری در نظر می‌گرفت و در این راستا به هر کدام از مادرهای مؤمنین ۶۰۰۰ درهم و برای عائشه ۱۲۰۰۰ درهم پرداخت می‌کرد.

چون عثمان به خلافت رسید، مستمری او را کم کرد و مساوی سایر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد. روزی عثمان مشغول خطبه بود که عائشه پیراهن رسول خدا را به مسلمانان نشان داد و فریاد زد: «ای مسلمانان! این جامه رسول خدا است که هنوز فرسوده نشده در حالی که عثمان حقوق سالانه‌اش را از رده خارج می‌داند».

عثمان گفت: «خدایا! کید زنان را از من برگردان همانا که کید زنان بزرگ است».

(عائشة والسیاسة)

این گمان به چند دلیل باطل است:

۱- این گزارش با روایت مشهوری که عمر رضی اللہ عنہ به هر کدام از زنان پیامبر ۱۲۰۰۰ درهم مستمری برقرار کرده بود، معارض است.

روایت شده که برای صفیه و جویریة هر کدام ۶۰۰۰ درهم مستمری برقرار کرد و آن دو از قبول آن خودداری کردند. به آن دو گفت: به دیگران ۱۲۰۰۰ درهم را بخاطر هجرتشان پرداخت می‌کند آن دو گفتند: خیر، شما این مبلغ را به خاطر مقامشان در نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به آنان می‌دهید و ما هم در پیشگاه حضرت از چنان مقامی برخوردار هستیم.

در این بخش این صحیح‌ترین روایت است که ابویوسف در کتابش با عنوان خراج و این سعد در طبقات آن را آورده‌اند، غیر از این دو، دیگران نیز این خبر را مورد تأیید قرار داده‌اند. (اخبار عمر)

ماوردی در «احکام السلطانیة» به این قول توجه کرده است که عمر برای هر نفر از همسران پیامبر سالانه ۱۰۰۰۰ درهم مستمری برقرار کرد و به عائشه ۱۲۰۰۰ درهم مقرر نمود.

در مسند امام احمد آمده است که عمر برای هر یک از همسران پیامبر سالانه ۱۰۰۰۰ درهم حقوق مقرر کرد.

۱- بدین ترتیب گزارش استاد افغانی که عائشه دو برابر دیگر همسران پیامبر حقوق دریافت می‌داشته باطل است و صحت ندارد.

۲- در دوره خلافت عثمان، ثروت عمومی رو به فزونی نهاد که حسن می‌فرمود: عثمان را در حالی یافتیم که بعضی از مردم نسبت به او کینه می‌ورزیدند. بسیار کم اتفاق می‌افتاد که روزی در عهد او بین مردم ثروت و پول و دارائی تقسیم نشود و بلکه همه روزه این کار استمرار داشت، منادی فریاد می‌زد: «ای مسلمانان: بیایید و سهم خود را دریافت دارید، بیایید و هرچه می‌خواهید از دارایی‌ای که خدا به شما بخشیده استفاده کنید.

باز به مردم گفته می‌شد: بیایید و از مواد غذایی خود بهره‌مند شوید، و هرچه می‌خواهید بگیرید و باز به آنان گفته می‌شد: ای مردم! بیایید و از روغن و عسل بهره‌مند شوید. عطایا در عصر عثمان استمرار داشت و توزیع مواد غذایی بین مردم، متوقف نمی‌گردید و دشمن را به پرهیز و حذر وامی‌داشت. (البدایة والنہایة ۲/۱۴۷).

عثمان به شهادت و بذل و بخشش مشهور است و او همواره در زمان حیات پیامبر از خانه‌ها و همسران پیامبر غافل نبود، آیا عقل سلیم باور می‌دارد که پس از وفات حضرت نسبت به خاندان و همسران او سخت گیرد؟ در حالی که ثروت چنان فراوان باشد که همگان از آن برخوردار باشند.

۳- عاقلانه نیست که باور داریم، سیده عائشه رضی الله عنها صدایش را در مقابل صحابه و در مسجد به خاطر ۶۰۰۰ درهم بلند کند، درحالی که او به زهد و سخاوت و گذشت، مشهور بود، به طوریکه ده‌ها هزار درهم را در یک مجلس بین نیازمندان توزیع می‌کرد و کتب سیره و تاریخ در این باره اخبار فراوانی را آورده است.^۱

۴- پرداخت حقوق و مستمری از روش‌هایی است، که حضرت عمر رضی الله عنه متداول کرد و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود نداشت، در حالی که سیده عائشه رضی الله عنها در این مورد بیش از دیگران آگاهی داشته چگونه می‌توان باور کرد که او عثمان را متهم به تعطیل یکی از سنت‌های رسول خدا کند در صورتی که او می‌داند این سنت رسول خدا نیست.

۵- این روش نمایشی را که روایات بی‌اساس به سیده عائشه رضی الله عنها نسبت داده به طور مطلق با مقام و اخلاق و موقعیت سیده تطبیق نمی‌کند و نمی‌تواند واقعیت داشته باشد.

ایراد دوم

استاد افغانی گوید: نمایندگانی از مصر به نزد حضرت عثمان آمدند و از عبدالله بن ابی سرح عامل مصر شکایت داشتند، حضرت عثمان نامه‌ای به عبدالله نوشت و او را تهدید کرد و او را از عدم توجه به امور مردم برحذر داشت. اما ابن ابی سرح خود را کنترل نکرد و مردی از آن گروه را به قتل رسانید.

گروهی متشکل از ۷۰۰ نفر از مصر رهسپار مدینه گردیدند. به مسجد آمدند و در مواقع نماز در مورد رفتار ابن ابی سرح شکایت کرده و با حضرت عثمان به سختی سخن گفتند و سیده عائشه به عثمان پیغام داد:

اصحاب رسول خدا نزدت آمدند و عزل این مرد را از شما درخواست کردند و شما از عزل او خودداری کردید، این مرد از این گروه مردی را به قتل رسانیده بنابراین از طرف عامل خود در مصر در این موضوع انصاف کن. (عائشة والسیاسة)

۱- به فصل آخر همین کتاب درباره سخاوت وجود سیده عائشه مراجعه فرمائید.

این بخشی از روایت طولانی است که ابن عبد ربه در "عقد الفرید" آورده است. در سند آن یعقوب بن عبدالرحمن ذکر شده و علماء رجال او را در نقل روایت ضعیف دانسته‌اند، حتی گفته‌اند: در سخن او خیال و گمان غلبه دارد و بسیار خیال‌گرا بوده است و در نقل اخبار کارش رضایت بخش نیست. (المغنی فی الضعفاء)

همچنین در سند این خبر محمد بن عیسی دمشقی ذکر شده، که علماء درباره صحت اخبار او اختلاف دارند. حاتم گوید: گفته او حجت نیست.

ابن عدی گفته است: زیاد در قبول اخبارش باکی نیست، و در متن اخبار روایت شده از او شک و تردید بسیار است، که مؤرخین را نسبت به او مشکوک ساخته است. (المغنی فی الضعفاء)

به همین خاطر طبری از ذکر اخبار او خود داری ورزیده و معروف است که طبری روایات نادرست را به طور جدی کنار می‌گذاشته است و چه بسا که درباره روایتی می‌گوید: آن را کنار زدیم، زیرا که در صحت آن ایراد بود.

ایراد سوم

استاد افغانی گوید: از جمله اشکالاتی که مردم بر عثمان گرفته این بود: که او یار رسول خدا سعد بن ابی وقاص را که یکی از ده یار بهشتی بود، از فرمانداری کوفه عزل کرد و به جایش برادر مادری خود ولید بن عقبه را به فرمانداری کوفه فرستاد، او مردی بی‌پروا بود، به طوریکه گروهی از کوفه به نزد عثمان آمدند و تقاضای عزل فرماندار جدید را داشتند و گواهی دادند که او مرتکب منکری شده که حد را لازم می‌آورد. حضرت عثمان به گواهی آنان قانع نشد و گمان کرد آنان در پی تزویری هستند، از این رو آنان را ترسانید.

شهود به نزد عائشه آمدند و به او پناه جستند و از آنچه بین آنان و عثمان گذشته بود او را مطلع ساختند و گفتند که عثمان آنان را تهدید کرده است.

عائشه فریاد برآورد: که عثمان حدود خدا را تعطیل کرده است و شهود را تهدید کرده است. بلاذری در روایتی افزوده که: عائشه با شدت با عثمان سخن گفت و او نیز با عائشه به شدت سخن گفت و خطاب به عائشه گفت: این چیست که تو را با آن می‌بینم؟ تو مامور هستی که در خانه‌ات بنشینی بعضی از مردم در این نظریه با عثمان موافق بودند و برخی می‌گفتند: چه کسی بهتر از عائشه می‌تواند در این امور مداخله کند؟ مردم حیران مانده بودند و این اولین درگیری بین مسلمانان پس از پیامبر بود.

استاد افغانی سپس می‌گوید: خوشحالم که در این جا روایت الاغانی را ثابت کنم؛ در این روایت تفصیلی است که پرده از خشم عثمان و تهدید او برمی‌دارد و اینکه سیده عائشه - پس از آنچه در قبل گذشت - خود گفته‌اش را به موضوع اصلی برمی‌گرداند و رفتار عثمان او را از حالت بی‌تفاوتی و بردباری بیرون می‌آورد.

ابوالفرج اصفهانی گوید:

گروهی از مردم کوفه از کوفه خارج شدند تا درباره ولیدبن عقبه با عثمان صحبت کنند، عثمان به آنان گفت: آیا وقتی کسی از شما بر زمامدار خود خشم گیرد، او را متهم به کاری باطل می‌کند؟ فردا صبح همه شما را کیفر می‌دهم، آنان به عائشه پناهنده شدند، چون صبح شد عثمان از خانه عائشه آواز و سخنانی سخت شنید و گفت: آیا سرکشان و فاسقان عراق پناهگاهی جز خانه عائشه نیافتند؟

عائشه صدای عثمان را شنید آنگاه کفش رسول خدا را بلند کرد و گفت: ای عثمان تو سنت رسول خدا صاحب این کفش را ترک کرده‌ای مردم سر و صدای آن دو را شنیدند و همگی جمع شدند به طوریکه مسجد پر از مردم بود؛ بعضی می‌گفتند:

عائشه خوب کاری کرده است بعضی می‌گفتند: زنان حق مداخله در این کارها را ندارند. تا که کار به مشاجره و داد و فریاد کشید گروهی از اصحاب رسول خدا بر عثمان وارد شدند و گفتند: ای عثمان از خدا بترس، و حدود خدا را تعطیل مکن و برادرت را از فرمانداری عزل کن و او نیز فرماندارش را معزول کرد. (عائشه والسیاسة) تعجب‌آور است که استاد افغانی در اول کتابش می‌گوید: اکثرا اعتماد او به صورت ویژه بر تاریخ طبری است، زیرا آن طور که او می‌گوید: نزدیک‌ترین مأخذ به واقعیت است و صاحب تاریخ طبری بیش از سایر مؤرخین امانت و دقت را مراعات کرده است، سپس او را می‌بینید که از روایات طبری روی برمی‌تابد و به گزارشات طبری که مبتنی بر بیان اسناد و طرق مختلف روایات می‌باشد و برخی اقوال موجب اثبات برخی دیگر می‌شود، وقعی نمی‌نهد بلکه به روایات مصادر شبه‌انگیز متمسک می‌گردد، روایاتی که خود استاد افغانی در کتابش آن را مورد طعن قرار می‌دهد.

با مقارنه روایات طبری در موضوعی که استاد افغانی مطرح کرده مشاهده می‌کنیم در بسیاری موارد با آنچه استاد افغانی مطرح کرده طبری مخالف است و خلاف آن را ثابت می‌کند:

۱- عثمان سعد بن ابی وقاص را معزول نکرد، مگر پس از آن که بین او و عبدالله بن مسعود اختلاف پیش آمد و عثمان بدین سبب مجبور گردید او را از مقامش عزل کند و این در حالی بود که در اول خلافت خود بیش از یکسال سعد را به فرمانداری کوفه ابقاء کرده بود.

۲- پس از سعد بن ابی وقاص، ولید بن عقبه به فرمانداری کوفه گمارده شد وی در زمان خلافت حضرت عمر بن خطاب فرمانداری جزیره عرب را به عهده داشت. پس عاقلانه نیست که باور داریم، یکی از کارگزاران عمر فاروق در امور دین بی پروا باشد، زیرا که واقعیت امر با چنین اتهامی منافات دارد به طوریکه این مرد به کوفه آمد و مردم او را دوست می داشتند، و او نسبت به آنان مهربان بود و حتی منزل او همواره بر روی مردم باز بود و درب نداشت.

۳- ولید بن عقبه در مدت فرمانداری خود در کوفه مورد تعرض گروهی از توطئه گران قرار گرفت، آنان که ولید آن ها را به خاطر ارتکاب جرایمی کیفر داده بود لذا او را متهم به شرب خمر کردند و مهرش را دزدیدند و بنا حق بر او شهادت دادند. ولید در حضور حضرت عثمان سوگند یاد کرد و داستان را باز گفت و با این حال عثمان به خاطر اقامه شهادت او را حد زد و فرمود:

«حد را بر تو جاری می کنیم و آنانکه به ناحق گواهی داده اند، گناه و مسئولیت آن را بر دوش خواهند داشت، بنابراین برادرم صابر باش».^۱

۴- طبری در روایات متعدد خود، هیچگونه مداخله ای از جانب ام المؤمنین در این قضیه را در هیچ یک از مراحل آن روزگار بیان نکرده است.

بنابراین چگونه می توان روایات یعقوبی و ابی الفرج اصفهانی را در این باره پذیرفت و چرا استاد افغانی به روایاتی متمسک می شود که ظاهر آن کذب و بطلان آن را فریاد می زند و برای دستاویز قرار دادن اخبار واهی از تاریخ طبری روی برمی تابد در حالی که طبری هر خبری را از چند طریق مورد بررسی و نقل قرار داده است.

لازم است به استاد افغانی یادآور گردیم که اقامه حد بر ولید در صحیحین ثابت است و روایت مسلم به شرح ذیل می باشد:

۱- به تاریخ طبری صفحات ۲۷۱/۲۱۲۵۱/۴ و بعد از آن، مراجعه فرمائید.

حصین بن المنذر ابوساسان برای ما حدیث بیان نمود و گفت: در حضور حضرت عثمان بودم که افرادی به شکایت از ولید آمدند و گفتند که نماز صبح را ۲ رکعت خوانده و سپس گفته است: آیا از این ۲ رکعت بیشتر برای شما نماز بخوانم؟ دو نفر این موضوع را گواهی دادند یکی ادعا داشت که ولید خمر نوشیده است و دیگری گواهی داد که او را دیده است که استفراغ می‌کند، عثمان فرمود تا خمر نوشیده باشد استفراغ نمی‌کند، ای علی! برخیز و او را تازیانه بزن. حضرت فرمود: ای حسن! او را تازیانه بزن. حسن فرمود: کسی که از گرمایش استفاده کرده در مقابل سرمایش هم بایستد. پس فرمود: یا عبدالله بن جعفر! برخیز و او را تازیانه بزن. آنگاه عبدالله او را تازیانه می‌زد و حضرت علی شمارش می‌کرد تا که شماره تازیانه به ۴۰ رسید سپس فرمود: دست نگهدار و گفت: رسول خدا برای شرب خمر ۴۰ تازیانه حد می‌زدند و حضرت ابوبکر صدیق و عمر حد شرب خمر را ۸۰ تازیانه اجرا می‌کرد همه اینها سنت است ولی ۴۰ تازیانه در حد شرب خمر نزد من بهتر است.

خواننده محترم: گمان مبر که نماز ولید در حال مستی ثابت می‌باشد زیرا که حصین راوی حدیث آن را گواهی نمی‌دهد، بلکه شایعه را حکایت می‌کند. اگر از نظر راوی این اتهام واقعیت می‌داشت عثمان نیازی نداشت که از کسی دیگر گواهی بخواهد. آن یکی که می‌گفت ولید را در حال شرب خمر دیده و آن دیگری که می‌گفت او را در حال استفراغ یافته است.

و اینکه حضرت حسن رضی الله عنه باوجود فرمان پدرش از تازیانه زدن ولید خودداری می‌کند خود دلیل است بر اینکه از نظر حسن بن علی شهادت شهود صحیح نبوده است و همانطوریکه مشاهده می‌کنید کسی نمی‌تواند به عثمان اتهام بزند که او از اقامه حد خودداری ورزیده و یا اینکه شهود را متهم ساخته است و آنان را تهدید نموده و آنان مجبور شدند به ام المؤمنین عائشه متوسل شوند و این روایت بطلان روایات واهی و بی‌اساس را بر ملا می‌سازد.

ایراد چهارم

استاد افغانی می‌گوید: صحابی جلیل القدر عبدالله بن مسعود از فرمان عثمان مبنی بر ارسال کلیه قرآن‌ها به مدینه اطاعت نکرد و قرآن خود را که خلیفه فرمان داده بود به عبدالله بن عامر تسلیم کند، تسلیم نکرد. عثمان به خاطر این تمرد خشمگین گردید و فرمان احضار عبدالله بن مسعود را صادر کرد.

عبدالله بن مسعود به مدینه آورده شد و به مسجد رفت و عثمان در حال خطبه خواندن بود مؤرخین چنین می‌پندارند که چون عثمان ابن مسعود را داخل مسجد دید گفت: همانا حیوانکی زشت بر شما وارد شده است و بلاذری در روایتش می‌افزاید: کسی آمده است که بر غذایش استفراغ می‌کند و آن را آلوده می‌سازد.

ابن مسعود در پاسخ می‌گوید: آنچنانکه شما می‌گوئید من نیستم، بلکه یار رسول خدا هستم و در معرکه بدر و در بیعة الرضوان حضور داشته‌ام!!

در اینجا است که عائشه در برابر این استقبال زشت نمی‌تواند خود را نگهدارد، لذا از داخل حجره‌اش فریاد می‌زند: ای عثمان! آیا با یار رسول خدا اینگونه سخن می‌گویی؟! عثمان فرمان می‌دهد پای ابن مسعود را می‌کشند به طوریکه دو ضلع او می‌شکند و عائشه با او سخنان بسیاری را رد و بدل می‌کند. (عائشه والسیاسة)

واهی بودن آنچه را که استاد افغانی از انساب الاشراف بلاذری و تاریخ یعقوبی نقل کرده بسیار واضح و روشن است. زیرا که هرگز با خصوصیات معروف و مشهور عثمان رضی اللہ عنہ مطابقت ندارد که عثمان رضی اللہ عنہ مظهر آرم و حیاء و کرامت و آزادگی است و به خصایص اخلاقی شهره خاص و عام است. پس عقل سلیم باور نمی‌دارد که او یکی از کبار صحابه را با آن وضعیت دردناک مورد مؤاخذه قرار داده باشد.

اما آنچه در باب جمع‌آوری قرآن‌ها گفته شده واقعیت این است که مؤرخ و محدث بزرگ علامه ابن کثیر در تاریخش (البدایة والنهایة) آورده است. چون قرآن ابن مسعود از او گرفته و سوزانده شد، ناراحت شد و فرمود: که او از زید بن ثابت در اسلام سبقت دارد در حالیکه مسئول جمع‌آوری قرآن زید شده است و یارانش را فرمان داد که مصاحف خود را نگهدارند و این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَمَنْ يَعْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ﴾ [ال عمران: ۱۶۱].

«هر کس خیانت ورزد آنچه را که خیانت کرده روز قیامت می‌آورد».

عثمان رضی اللہ عنہ به او نامه‌ای نوشت و او را به پیروی اجماع صحابه که بر اساس مصلحت اسلام و مسلمین و جلوگیری از اختلاف بوده دعوت فرمود و از جدایی او را برحذر داشت. عبدالله بن مسعود نیز به نظریه و اجماع صحابه بازگشت و پاسخ داد که فرمان را متابعت خواهد کرد و او از مخالفت خودداری خواهد نمود، خداوند از همه یاران رسول الله خشنود باد. (البدایة والنهایة ۲۱۸/۷)

روایتی صحیح از ابن مسعود آمده که فرموده است: اختلاف شر است این قول را زمانی گفت که به او گفتند: حضرت عثمان رضی الله عنه در منی نماز ظهر را ۴ رکعت ادا نموده است. ابن مسعود به این روش عثمان ایراد گرفت سپس خود با یارانش عصر را ۴ رکعت ادا کرد، به او گفتند شما به حضرت عثمان ایراد گرفتید و خود نیز ۴ رکعت نماز ادا کردید؟ فرمود: من از اختلاف بیم دارم و آن را ناپسند می‌دانم، و در روایتی آمده است که گفت: اختلاف شر است.

ابن کثیر گوید: وقتی که ابن مسعود بدینسان از حضرت عثمان پیروی کند، آنهم در مسایل فرعی چگونه در اصل قرآن از او پیروی نمی‌کند...!!

زهری و دیگران حکایت کرده‌اند که عثمان رضی الله عنه از آن رو نماز را کامل ادا کرد که جمعی از اعراب سرزمین‌های دور دست در مراسم حج شرکت داشتند و به مسایل دین نیز آگاهی نداشتند و ممکن بود آنان تصور کنند که نماز فرض همان ۲ رکعت است و برخی گفته‌اند از آن رو نماز را تمام می‌خواند که در مکه خانه و همسر داشت. این بود حقیقت مطلب درباب قضیه ابن مسعود و عثمان رضی الله عنه که در آن از ام المؤمنین هیچگونه ذکری نیست و قضیه در حد پندارها و خیالاتی بیش نیست که برخی از مؤرخین آن را به صورت نمایشنامه درآورده‌اند و سیده ام المؤمنین را در آن شرکت داده‌اند.

آری عبدالله بن مسعود خود روز بیعت بر عثمان رضی الله عنه ثنا گفت و فرمود: کسی را به خلافت برگزیدیم که بهترین بازمانده سابقین در اسلام است و مردی با آزر است که سر به هوا نیست. (طبقات ابن سعد)

ایراد پنجم

استاد افغانی گوید: بعد از آن فتنه‌ای بدتر از این در شأن صحابی جلیل دیگر عمار بن یاسر اتفاق افتاد، عمار بر حضرت عثمان اعتراض کرد که چرا برخی از زیورآلات بیت المال را در اختیار زنانش قرار داده است، شاید هم این کار بر سبیل عاریه بوده ولی مردم او را هم‌تراز عمر می‌دانستند و توقع نداشتند که حتی به صورت عاریه از اموال بیت المال استفاده کند. عثمان عمار را احضار کرد و به او ناسزا گفت: و او را کتک زد که بیهوش شد.

طبق گفتار بلاذری سپس فرمان داد که پیکرش را بیرون انداختند و او به منزل ام سلمه رفت. و دید که ام سلمه از لحاظ عمار خشمگین است. خبر به عائشه رسید به

شدت خشمگین شد و مویی از موهای رسول خدا و جامه‌ای از جامه‌هایش و کفشی از حضرت را بر دست گرفت و سپس گفت: چه زود سنت پیامبرتان را فراموش کردید، این مو و این جامه و این کفش او است که هنوز فرسوده نشده است.

عثمان به شدت ناراحت شد به طوریکه گفتارش را نمی‌فهمید و به مسجد آمد، فریادها مخلوط و درهم بود و مردم می‌گفتند: سبحان الله سبحان الله. (عائشه والسیاسة) ملاحظه می‌فرمائید که استاد افغانی بسیار علاقمند است که ام المومنین را در هر قصه‌ای که به عثمان رضی الله عنه نسبت داده می‌شود دخیل کند تا اینکه بدینوسیله مدعی شود که او عامل شورش بر علیه حضرت عثمان بوده است.

استاد افغانی روایات بسیاری آورده که همه آن روایات داستان عمار و عثمان رضی الله عنهما به اشکال مختلفی است و این قصه‌ها به صورت نمایشنامه در آورده شده است که دروغ‌پردازان به میل خود آن‌ها را ساخته و پرداخته‌اند و جامه و موی و کفش رسول خدا و ام المؤمنین عائشه همسر حضرت را نیز در این نمایشنامه‌ها شریک کرده‌اند.

برای آگاهی خواننده محترم در مورد تعارض و تضادی که در این روایات موجود می‌باشد و خود این تعارض‌ها واهی بودن آن‌ها را برملا می‌سازد، نمونه‌ای از آن را برگزیده و عرضه می‌نمایم تا بدینوسیله برای خواننده ثابت گردد که سیده عائشه در این نمایش‌های ساختگی هیچگونه نقشی نداشته است. ابوبکر بن ابی شیبه از اعمش روایت کرده است که یاران عثمان ایرادات و گفتارهای مردم درباره‌اش را در صحیفه‌ای نوشتند و گفتند چه کسی این انتقادات را به عثمان تحویل می‌دهد؟ عمار گفت: من آن را نزد عثمان می‌برم چون عثمان این انتقاد نامه را قرائت کرد گفت: ای عمار! خدا دماغت را خاک آلود کند، عمار گفت و دماغ ابوبکر و عمر را.

عثمان برخاست و عمار را زیر لگد گرفت تا که بیهوش شد، سپس عثمان از کرده‌اش پشیمان گردید و طلحه و زبیر را به نزد عمار فرستاد و به او پیشنهاد کرد که یکی از سه پیشنهاد را بپذیرد. ۱- او را عفو کند. ۲- جریمه دریافت کند. ۳- قصاص بگیرد.

عمار گفت: به خدا سوگند هیچکدام را نمی‌پذیرم تا که خدا را ملاقات کنم. در روایتی دیگر می‌گوید: چون عثمان نامه را خواند آن را به دور انداخت، عمار گفت آن را به دور نینداز بلکه آن را بخوان که این نوشتاری از اصحاب رسول خدا است و به خدا سوگند من برایت خیر اندیش هستم و از عواقب کارت بیمناکم.

عثمان به او گفت: پسر سمیه تو دروغ می‌گویی.

آنگاه غلامانش را فرمان داد که او را بزنند و آنان فرمان را اجرا کردند و آنقدر او را زدند که بیهوش شد و این بیهوشی طولانی شد که ۴ نماز از او به علت بیهوشی فوت گردید و عمار به علت پارگی بدنش شلوار مخصوصی را می‌پوشید.

خاندان بنو مخزوم از این بابت خشمگین شده و گفتند: به خدا سوگند اگر عمار فوت کند و این جریان منجر به قتل او گردد، حتماً از بنی امیه شیخ بزرگی را خواهیم کشت که مقصدشان عثمان بود.

در روایت سوم که سیدنا عثمان رضی الله عنه خود آن را روایت کرده و از همه روایات صحیح‌تر می‌باشد چنین آمده است: عمار و سعد به مسجد آمدند و در پی من فرستادند که بیا، چون می‌خواهیم بعضی تذکراتی را درباره برخی از کارهای مطرح سازیم، من شخصی را فرستادم که امروز گرفتاری دارم برگردید و موعد من و شما فلان روز باشد. سعد پذیرفت و برگشت ولی عمار از بازگشت خودداری کرد و دوباره کسی را به نزدش فرستادم و باز هم اصرار کرد و بار سوم کسی را فرستادم که باز هم عمار حاضر نشد بازگردد و این بار فرستاده‌ام بدون فرمانم او را زده بود؛ به خدا سوگند من او را بدین کار فرمان نداده بودم و بر زدن او راضی نبودم، هم اکنون این دست من اگر عمار می‌خواهد از من قصاص بگیرد. (کتاب عثمان خلیفه المفتری علیه)

ایراد ششم

استاد افغانی گوید: اگر می‌خواهی در فتنه عهد عثمان نقش عائشه را فاش بینی، شاید بهترین تعبیر از تأثیر این جریان گفته صحابی جلیل سعد بن ابی وقاص باشد که گفت: عثمان با شمشیری که عائشه آن را بیرون کشید و طلحه آن را تیز کرد و علی آن را زهرآلود نمود به قتل رسید و زبیر با دستش اشاره کرد، ولی زبانش خاموش بود. (عائشه والسیاسة)

افغانی این روایت را از کتاب "عقد الفرید" گرفته که مؤلف آن را به شرح زیر آورده است: عتبی گفت: که مردی از لیث گوید با زبیر که از راهی می‌آمد ملاقات کردم گفتم یا عبدالله چطور هستی؟ گفت: حالم مطلوب است در حالیکه پسر من بر من غلبه یافته و مرا به گناهم مؤاخذه می‌کند، سپس راوی گوید به مدینه آمدم و سعد بن ابی وقاص را ملاقات کردم گفتم یا اباسحاق عثمان را چه کسی بقتل رسانید؟ و او در پاسخ گفت: شرحی که در فوق آمده است (العقد الفرید: ۲۳/۴).

آثار عدم صحت در این گزارش نمودار است، زیرا در کجا مغلوب فرزندش بود؟ چگونه به عتبی برخورد و این مرد لیثی کیست؟ و آنچه از حال سعد بن ابی وقاص مشهور است اینکه او در اختلاف صحابه خود را درگیر نکرده و پس از قتل عثمان خود را به کنار کشیده است و پس از آن وقتی که می‌شنید کسی بر حضرت علی ایراد می‌گیرد، او را منع می‌کرد و اگر خود را از زبان درازی باز نمی‌داشت بر او دعا می‌کرد. (البدایة والنهائة: ۷۷/۸)

آیا عاقلانه است که کسی مردم را از کاری منع کند و خود بدان اقدام نماید؟ ام المومنین، سعد را گرامی می‌داشت و احترام او را رعایت می‌کرد و چون وفات کرد درخواست نمود که جنازه‌اش را از مسجد عبور دهند تا مادرهای مؤمنین بر او نماز خوانند.

این بود مهم‌ترین ایرادتی که استاد افغانی بدان حجت جسته است و در تأیید تصورات خود آورده است و گمان برده که بین حضرت عثمان و ام المومنین اختلافی وجود داشته است. در واقع با بیان بطلان تصورات افغانی و مؤرخین پیش از او که روایات بی‌اساس را دستاویز خود قرار داده‌اند واقعیت و حقیقت روشن می‌گردد و اثبات نادرستی این روایات اشتباهات آنان را برملا می‌سازد.

رفتن به مکه

ام المؤمنین رضی الله عنها برای زیارت کعبه و شرکت در مراسم حج از مدینه عازم مکه گردید و این در حالی بود که شورشیان در مدینه غوغائی به پا کرده بودند و زندگی را چنان بر مردم تنگ کرده بودند که غیر قابل تحمل بود.

جرات و وقاحت را به حدی رسانیده بودند که نسبت به ام المؤمنین ام حبیبه رضی الله عنها سوء ادب کردند و زمانی که عثمان را در محاصره داشتند و از رسیدن آب به او جلوگیری می‌کردند، ام حبیبه تصمیم گرفت به او آب برساند ولی شورشیان به او اجازه ندادند و مهار قاطرش را بریدند و ایشان از مرکبش سقوط کرد و یا نزدیک به سقوط بود و اگر جمعی از مردم نرسیده بودند، شاید بوسیله شورشیان کشته می‌شد. اتفاق بزرگی روی داده بود و این اتفاق مردم را به وحشت واداشت و اکثر مردم در خانه‌هایشان مانده بودند. موسم حج رسید، ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها برای شرکت در مراسم حج بیرون شد، به او گفتند: شاید اگر در مدینه بمانی برای صلح بهتر باشد و

شاید این قوم شورشی هیبت شما را در دل داشته باشند و ایشان فرمود: «من بیم دارم که نسبت به آنان نظری را ابراز دارم که این امر منجر به اذیت من گردد چنانکه برای ام حبیبه چنین شد». (البداية والنهاية: ۱۸۷/۷).

ام المؤمنین در بازگشت به سوی مدینه از شهادت حضرت عثمان آگاهی یافت و گفت: قاتلین فرصت طلب و زرنگ بودند این است پایان آنچه شما در بین خود گفتگو می کردید و سرزنش هایی که به عنوان اصلاح مطرح می ساختید^۱.

سپس ام المؤمنین رضی الله عنها به مکه بازگشت و صحبت نمی کرد تا که بر درب مسجد آمد و قصد بوسید حجر الاسود را نمود در اینجا بود که مردم به سویش آمدند و اجتماع کردند. ایشان فرمود: ای مردم! این غوغا و شورش را مردم شهرهای دور دست و مردم ساکن در سر چاه ها و غلامان اهل مدینه براه انداخته اند، آنان اجتماع کردند تا بر مقتول دیروز در باب دین و عقل ایراد بگیرند و غوغا برانگیزند و بگویند که او افراد کم سال را مسئولیت داده است و یا اینکه بگویند او بستگانش را بر سر کار آورده و از آنان حمایت نموده است و این اموری بود که مطرح ساختند و او هم برای اصلاح امور، پیشنهادات مخالفین را پذیرفت و عملی کرد. چون غوغاگران دیگر دلیل و عذری نداشتند و بهانه ای در دسترس شان نبود، لذا به لجاجت و اظهار عداوت و دشمنی متوسل گردیدند و کردارشان برخلاف گفته شان ظاهر گردید. در اینجا است که می بینیم به ریختن خون ناحق اقدام کردند و حرمت منطقه حرم را نادیده گرفتند و از مال حرام برای خود برگرفتند و به تجاوز و غارت پرداختند و حرمت ماه های حرام را شکستند. به خدا سوگند سر انگشت عثمان بهتر از یک جهان امثال این افراد شورشی است و به خدا سوگند اگر کسی که آنان او را مورد دستم قرار دادند و به قتلش رساندند، گناهی داشته به علت مظلومیت و ریخته شدن خونس بناحق همانند طلائئی که مواد ناخالص آن در کوره از میان می رود پاک و خالص

۱- این سخن بلیغ دلالت بر دور اندیشی ام المؤمنین رضی الله عنها دارد و اینکه او سرزنش برخی از صحابه را در باب عثمان آن هم در مقابل عموم مردم از اهم علل جرأت شورشیان بر او می دانست که سببیه (پیروان عبدالله بن سبا یهودی) از فرصت بهره جستند و زشت ترین نوع خیانت را در ترویج شایعات بر علیه عثمان به کار بردند و مردم را بر او شوراندند تا کار بدانجا رسید که به قتل عثمان منجر گردید. در این سخن دلیل واضحی وجود دارد که ام المؤمنین بر عثمان ایراد نگرفته و هیچ گفته ای از او در این باب صادر نشده و آنچه که برخی مؤرخین آورده اند همگی پندارهای واهی و بی اساس است.

گردیده و همانند پارچه‌ای که با آب شسته می‌شود و از چرک تمیز می‌شود، تمیز گردیده، زیرا که مثل جامه‌ای که در آب می‌مالند شورشیان او را گوشمال دادند.

منظور ام المؤمنین رضی الله عنها این است که شورشیان پیشنهادهاتی را مطرح ساختند که چون حضرت عثمان رضی الله عنه پیشنهادهاتشان را پذیرفت و آن را بر آورده ساخت او را به قتل رسانیدند. (طبری: ۴/۴۸۸)

این اولین خطبه ام المؤمنین پس از قتل عثمان است و گویای ارزشی است که او به عثمان قایل بوده و او را از اتهامات وارده بر او می‌دانسته است، طبری پس از این روایت روایت دیگری نیز آورده است: چون عائشه ام المؤمنین در بازگشت به سوی مکه به محل سرف رسید، عبد بن ام کلاب - او عبدالله بن ابی سلمه است که به مادرش منسوب است. با او ملاقی گردید.

ام المومنین از او پرسید: چه خبر است؟

او گفت: عثمان رضی الله عنه را کشتند و ۸ روز صبر کردند. ام المؤمنین رضی الله عنها پرسید: سپس چه کردند؟

گفت: اهل مدینه اجتماع کردند و امورشان به بهترین شکل سروسامان یافت. آنان بر علی بن ابی طالب اجماع کردند.

ام المؤمنین رضی الله عنها گفت: به خدا سوگند، کاش این امر به همان شکل انطباق یابد، البته اگر کار بر صاحب تمام شود. مرا برگردانید، مرا برگردانید.

سپس به مکه مراجعت کرد و می‌گفت: به خدا سوگند عثمان مظلوم کشته شد و به خدا سوگند به انتقام گیری خونش اقدام می‌کنم. ابن ام کلاب به او گفت: چرا؟ به خدا سوگند اول کسیکه حرفش را رد کرد و سرناسازگاری با او برداشت تو بودی. وتو بودی که می‌گفتی: او را بکشید که کافر شده است.

ام المؤمنین گفت: او را توبه دادند و سپس به قتل رسانیدند، من گفتم و آنان نیز گفتند و گفته اخیر من بهتر از گفته اولم می‌باشد.

ابن ام کلاب این شعرا خطاب به او سرود:

آغاز از تو بود و دگرگونی تصمیم نیز با تو باد از تو و باران نیز از تو
تو بودی که بقتل امام فرمان دادی وگفتی که او کافر گردیده است

و ما در قتلش از تو پیروی کردیم و ما قاتل او را کسی می‌دانیم که آن را فرمان داده است
سقف بر بالای ما فرو نریخته است و خورشید و ماه، سیاه نگردیده است
مردم با مردی صاحب قوت و توان بیعت که دشواری‌ها و مشکلات را از میان
کردند برمی‌دارد

و جامه‌های جنگ برتن کرده

بدیهی است کسی که به عهدش وفا کند مثل آنکه خیانت کرده نخواهد بود.
آنگاه ام المؤمنین به مکه رفت و بر درب مسجد فرود آمد و قصد زیارت حجر الاسود
را نمود مردم به اطرافش اجتماع کردند و او گفت:
ای مردم! عثمان مظلوم گشته شد و به خدا سوگند من به انتقام خون او اقدام
خواهم کرد. (طبری: ۴/۴۵۸)

کسی که این دو روایت را بررسی می‌کند، تفاوتی واضح و بزرگ و تناقضی آشکار در
آن مشاهده می‌نماید و در روایت دوم انگیزه‌های تعصب سیاسی را درمی‌یابد. برای
روایت دوم طبری دو سند ذکر کرده که در اولی نصر بن مزاحم عطار قرار دارد و این
مرد در کتب رجال به شرح ذیل توصیف گردیده است: «رافضی است روایات او منکر
است. روایاتش را ترک کنید، او به واسطه اخبار دروغ شلاق خورده است». (المغنی
فی الضعفاء)

در سند دوم این روایت عمر بن سعد قرار دارد که متهم به ساختن اخبار دروغین
است و یا اخبار او متروک است و یا سخنانش صحیح نیست. (المغنی فی الضعفاء)
در سند دوم اسد بن عبدالله نیز قرار دارد، که امام بخاری درباره‌اش فرموده است:
حدیث او باور نمی‌شود و نباید پیروی گردید. (المغنی والضعفاء)

با عنایت به موارد فوق، ما را وامیدارد که روایت اول را بپذیریم و دوم را ترک کنیم.
اگر بگوئید در روایت اول سیف بن عمر قرار دارد که محدثین او را متهم به زندیق بودن
کرده‌اند، می‌گوییم اگرچه او در روایت حدیث ضعیف است ولی در روایت تاریخ مورد اعتماد
است و دلیلی بر زندیق بودن او وجود ندارد. بلکه روایات خلاف آن را بیان می‌دارد.^۱

۱- به کتاب مغنی و تعلیقات دکتر نورالدین عتر آن مراجعه فرمائید.

پس از همه اینها لازم است که به موقف ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها در باب برادرش محمد صلی الله علیه و آله بن ابی بکر که از بزرگان شورشیان و عوامل توطئه بر علیه حضرت عثمان بوده اشاره کنیم. سیده عائشه رضی الله عنها به خاطر اعمال برادرش در این باب به شدت خشمگین بود و او را مذمت می کرد و همواره از ته دل بر او و دیگر عوامل قتل حضرت عثمان دعا می کرد. دعائی گرم از اعماق جان.

آری دعای عائشه رضی الله عنها دامن برادرش را گرفت، او به قتل رسید و در میان جسد الاغی مردار و گندیده سوزانده شد^۱.

عائشه رضی الله عنها در عهد حضرت علی رضی الله عنه

بین سیده عائشه و علی رضی الله عنه قبل از آن که حضرت علی امور خلافت را به عهده بگیرند، موردی برای اختلاف وجود نداشت که موجب شورش گردد، بلکه روابط آن دو بر اساس احترام متقابل استوار بود. شکی نیست که علی بن ابی طالب رضی الله عنه بیش از دیگران مقام و مکانت والای ام المؤمنین رضی الله عنها را در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانسته است و سیده عائشه رضی الله عنها نیز متقابلاً مکانت والای علی رضی الله عنه را در پیشگاه رسول خدا و قربت و مقام دامادی او را نسبت به حضرت می دانسته است و هم جهاد و شجاعت و سابقه علی در اسلام بر ام المؤمنین روشن بوده است. این روایت بر این حقیقت تأکید دارد که چون از ام المؤمنین پرسیده شد: چه کسی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله محبوبتر بود؟ فرمود: فاطمه گفته شد: از مردان؟

فرمود: شوهرش که آن طور که من می دانم او بسیار روزه می دارد و شبها به عبادت قیام می کند. (ترمذی)

چنانکه باز این ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها است که حدیث فضیلت اهل بیت را که از بزرگترین مناقب علی به شمار می رود روایت کرده است:

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی بیرون شدند، درحالی که پارچه ای منقوش از موی سیاه بر خود داشتند، در این موقع حسن بن علی آمد او را در زیر آن پارچه داخل فرمودند سپس حسین بن علی آمد او را نیز جای دادند سپس فاطمه آمد او را نیز در

۱ - تفصیل آنرا در بدایه و طبری ملاحظه فرمائید.

آن جای دادند، سپس علی آمد او را هم در آن داخل نمودند، سپس این آیه را تلاوت فرمودند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ «جز این نیست که خدا می‌خواهد تا از شما اهل بیت پلیدی را بزدايد و شما را کاملاً پاک گرداند».

(مسلم)

و هم این عائشه رضی الله عنها است که محبت پیامبر صلی الله علیه و آله را نسبت به حسن بن علی رضی الله عنهما روایت کرده و گفته است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن بن علی را در آغوش می‌گرفت و می‌فرمود: این پسر من است او را دوست می‌دارم و هر کس او را دوست بدارد نیز دوست می‌دارم. (طبرانی)

چون از ام المؤمنین پرسشی می‌شد که نمی‌دانست، سوال کننده را به علی بن ابی طالب رضی الله عنه حواله می‌کرد، از جمله شریح بن هانئ درباره مسح بر موزه از او پرسید و او گفت: لازم است نزد علی بن ابی طالب بروی و از او سوال کنی زیرا که او به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله مسافرت می‌کرد. شریح گوید: نزد علی بن ابی طالب رضی الله عنه رفته و از او پرسیدیم. فرمود: رسول خدا مسح بر موزه را برای مسافر ۳ شبانه روز و برای مقیم یک شبانه روز مقرر فرمودند (مسلم، نسائی، ابن ماجه) و چه بسا که اشخاصی را به حضرت علی حواله می‌داد با اینکه به برخی از سوال‌ها و جواب آن‌ها آگاهی داشت از جمله اینکه از او پرسیده شد که زن در چند جامه نماز بگزارد، گفت برو از علی بن ابی طالب سوال کن و سپس هر چه گفت مرا نیز از آن آگاه گردان گوید سوال کننده خدمت علی آمد و از او پرسید ایشان فرمود:

در چادر و پیراهن کامل آن مرد نزد ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها باز گردید و او را خبر داد ام المؤمنین گفت: راست گفته است. (المنصف: ۱۲۸/۲)

چون مردم با حضرت علی رضی الله عنه برای خلافت بیعت کردند، قلب ام المؤمنین نسبت به او تغییر نکرد بلکه نسبت به بیعت با او خیر اندیش بود. طبری با سندی صحیح از قول احنف بن قیس آورده است که گفت: ما به حج رفته بودیم که مردم را در و سط مسجد نبوی در مدینه جمه یافتیم با طلحه و زبیر ملاقات کردم گفتم این مرد را نمی‌بینم - یعنی حضرت عثمان را - مگر مقتول. پس با چه کسی فرمان می‌دهید بیعت کنم؟

آن دو فرمودند: با علی، سپس به مکه آمدیم با ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها ملاقات کردم به او گفتم: امر می کنید با چه کسی بیعت کنیم؟ گفت: با علی.
 راوی گوید سپس به مدینه بازگشتیم با علی بیعت کردم و به بصره بازگردیدم. (فتح الباری: ۲۹/۱۳)

ابن ابی شیبه به سندی جید از عبدالرحمن بن ابزی روایت کرده که گفت:
 در روز جمل عبدالله بن بدیل با و رقاء خزاعی به نزد ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها آمد و او در هودج بوده و گفت: یا ام المؤمنین، آیا به یاد دارید که پس از شهادت حضرت عثمان به خدمت شما آمدم و گفتم امر می فرمائید با چه کسی بیعت کنیم؟ گفتید: علی را بر خود لازم بگیر. راوی گوید: ام المومنین سکوت کرد. (فتح الباری: ۴۸/۱۳)

در مقابل فاجعه

از آنچه که گذشت بر می آید که رابطه ام المومنین عائشه با حضرت علی رضی الله عنه چه قبل از خلافت و یا بعد از آن رابطه ای نیک بوده است، اما سوالی مطرح است که چرا چنین اختلافی میان ایشان رخ داد؟ چرا ام المؤمنین به بصره رفت و حادثه جمل آن فاجعه دردناک به وجود آمد، که این فاجعه از بزرگترین مصیبت های تاریخ مسلمانان شمرده می شود؟!!!!

پاسخ این سوال را به شرح ذیل تقدیم می دارد:

۱- هرگز ام المومنین رضی الله عنها در باب تولیت خلافت با حضرت علی رضی الله عنه مخالفت نورزیده است، و هیچ اقدامی از ایشان صادر نگردیده که این امر را ثابت کند بلکه مخالفت او با حضرت علی رضی الله عنه در تاخیر مواخذه قاتلان حضرت عثمان و قصاص آنها بوده است. نظر ام المؤمنین رضی الله عنها این بود که امر مسلمین ثابت و پایدار نخواهد شد تا آن زمان که قاتلان عثمان مجازات گردند و به کیفر برسند و امت هرگز احساس آرامش نخواهد کرد تا مادامی که این گروه جنایتکار آزاد باشند، زیرا که آزادی آنها باعث ارائه شرارتهای شان خواهد شد و هر روز خطر آنها برامت افزایش خواهد یافت.

در این نظریه ام المومنین رضی الله عنها تنها نبوده بلکه جماعت کثیری از صحابه و کبار تابعین با او همراه بوده اند و حوادثی که اتفاق افتاد پرده از درستی رأی ام المومنین و صحت آن بر می گیرد و به راستی اگر حضرت علی رضی الله عنه می توانست از شر این قوم جنایتکار رهایی یابد و آنها را کیفر دهد هرگز واقعه جمل اتفاق نمی افتاد زیرا که

مسئولیت این روز شوم در تاریخ اسلام بر می‌گردد به کسانی که بر علیه عثمان رضی الله عنه به توطئه دست یازیدند و باب تفرق و اختلاف در صفوف مسلمین را گشودند که چگونه اداء این نقش باعث ایجاد حادثه جمل گردید.

۲- اما حضرت علی رضی الله عنه خطر ادامه آزادی قاتلان حضرت عثمان رضی الله عنه را می‌دانسته ولی مبادرت به قصاص آن‌ها را دشوار می‌دیده است و پس از آن نیز امر خلافت استقرار نیافت و شوکت و قدرت شورشیان همچنان نیرومند بود، لذا چون تعدادی از صحابه از جمله طلحه و زبیر رضی الله عنهما از او خواستند که حد شرعی را درباره قاتلان حضرت عثمان اجرا کند خطاب به آنان فرمود:

برادران! من نسبت به آنچه که شما می‌دانید نادان نیستم، ولی چگونه می‌توانم از قومی قصاص بگیرم که آن‌ها بر ما تسلط دارند و ما بر آن‌ها تسلط نداریم. اینها همان‌هایی هستند که غلامان شما با آنان هماهنگ شده و از جمله شورشیان گردیده‌اند و اعراب با آنان رابطه خوب برقرار کرده‌اند آن‌ها در میان شما است و هر کاری می‌خواهند درباره شما انجام می‌دهند آیا جایی برای ابراز قدرت می‌بینید که خواسته شما برآورده گردد؟ (طبری: ۴/۴۳۷)

۳- بر ما آسان است که پس از وقوع فاجعه جمل بگوییم: که ام المومنین رضی الله عنها و همراهان او در خروج خود اشتباه کرده‌اند، ولی جداً دشوار است که این حکم را قبل از آنچه اتفاق افتاده صادر کنیم.

براستی ام المومنین رضی الله عنها گمان نمی‌کرد که کار منجر به چیزی خواهد شد که اتفاق افتاد و هرگز او توقع حدوث قتال و خونریزی را نداشت و اصلاً تصور نمی‌کرد که خروج او زمینه ایجاد فتنه‌ای را توسط قاتلین حضرت عثمان رضی الله عنه فراهم خواهد ساخت و آنان می‌توانند حوادثی را توجیه کنند که اتفاق می‌افتد.

بلکه ام المومنین در تمام سخنرانی‌ها و گفته‌هایش بر درخواست قصاص قاتلان حضرت عثمان و مواخذه آنان اقتصار می‌کرد.

۴- شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه باب تفرق و پراکندگی در صفوف امت را گشود و تا به امروز هم این رخنه بسته نشده است، پیرامون این جنایت یکسری تلبیس‌ها و مسایلی وجود دارد که آن را به صورت فتنه‌ای حیرت انگیز و وحشتناک در آورده است. که هنوز هم محققین درباره آن در حیرت و اضطراب هستند. پس بدین ترتیب

بدیهی است که صحابه رضی الله عنهم نیز در مواجهه با آن و چگونگی قصاص و مؤاخذه عاملان هم نظریات گوناگونی داشته باشند.

آنچه که در این کتاب برای ما اهمیت دارد این است که موقف ام المومنین رضی الله عنها را در این قضیه بررسی کنیم و به بینیم که با مسایل مربوط به این قضیه او چگونه روبرو شده است.

۵- ام المومنین عائشه رضی الله عنها در عهد حضرت عثمان رضی الله عنه در میان امت از لحاظ احترام و اجلال در مقام والایی قرار داشت و در واقع این دوره مکانت او را افزایش داده بود. زیرا که مردم از دورترین نقاط دنیای اسلام به سوی حجره او می آمدند و مردم به علم و فقه او نیازمند بودند، بنابراین دانشجویان و طالبان معرفت روی به سوی حجره او داشتند به طوریکه خانه اش به بزرگترین مدرسه فکری تبدیل گردید. همراه با مکانت علمی ام المومنین رضی الله عنها موقعیت اجتماعی او نیز افزایش یافت که مردم در مسایل مختلف خود با او مشورت می کردند و درحقیقت این مکانت والای او بود که پس از شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه او را در قله حوادث قرار داد.

بنابراین برای شخصیتی مثل ام المومنین رضی الله عنها در آن موقعیت مهم امکان نداشت که در حادثه بزرگی مثل شهادت حضرت عثمان هیچگونه اظهار نظری نکند. در واقع موقعیت بزرگ او بود، که او را با کوهی از حوادث مواجه ساخت و ناچار گردید وارد حوادث گردد. شاید کسی بگوید: آیا بهتر نبود که ام المومنین رضی الله عنها مثل سایر امهات المومنین از این امور کناره گیری می کرد؟

می گویم: موقعیت ام المومنین عائشه رضی الله عنها مشابه موقعیت سایر امهات المومنین نبود و او نمی توانست همانند آنان عمل کند زیرا که مکانت او با آنان تفاوت داشت، با این هم ام المومنین حفصه رضی الله عنها تصمیم داشت که با عائشه رضی الله عنها همراه گردد. ولی برادرش عبدالله بن عمر رضی الله عنهما او را از این کار باز داشت.

روی آوردن حوادث

۱- ام المومنین عائشه رضی الله عنها در راه بازگشت به مدینه بود، چنانکه تفصیل آن گذشت. از شهادت حضرت عثمان آگاهی یافت، پس به مکه بازگشت به طوریکه چون عبدالله بن عامر حضرمی نماینده حضرت عثمان در مراسم حج ام المومنین، بر او وارد گردید و پرسید: یا ام المومنین چرا بازگشتید؟ گفت: مرا بازگردانید زیرا که عثمان

مظلوم به قتل رسیده است و امر مسلمانان سر نمی‌گیرد، چونکه این غوغا مقتصدی دارد. بروید و انتقام خون عثمان را مطالبه کنید که این امر عزت اسلام را در پی دارد. (طبری: ۴۴۹/۴۹).

سپس اولین سخنرانی خود را در این باب ایراد کرد که ذکر آن گذشت.

۲- روایات در وصف کیفیت بیعت با حضرت علی علیه السلام با هم تفاوت دارد و از خلال آن‌ها آنطور که طبری بیان کرده بر می‌آید که غوغا گران بر مدینه تسلط یافتند و مدت ۵ شبانه روز حالت فوق العاده اعلام کردند. امیر مدینه غافقی بن حرب بود. شورشیان بر کبار صحابه بیعت را عرضه می‌داشتند ولی آنان از قبول آن خوداری می‌کردند و عذر می‌آوردند، زیرا کسی که پس از شهادت حضرت عثمان علیه السلام منصب خلافت را به عهده می‌گرفت حتماً متهم به شرکت در قتل او می‌گردید و این همان چیزی است که برای حضرت علی علیه السلام اتفاق افتاد. بنی امیه از این فرصت استفاده کرده و زمینه خروج علیه حضرت علی علیه السلام را فراهم آوردند و حضرت علی را متهم به شرکت در شورش بر علیه عثمان نمودند.

۳- حضرت علی علیه السلام با اکراه منصب خلافت را پذیرفت، زیرا که بقای امت بدون خلیفه خطرناک بود و مصلحت امت اقتضا می‌کرد که امر خلافت برتر از هر امر مهمی می‌باشد. حضرت علی علیه السلام رنج هر آنچه درباره او گفته می‌شود را پذیرفت و تحمل کرد زیرا که مصلحت امت را بر همه چیز ترجیح داشت.

۴- حضرت علی علیه السلام

۵- حضرت علی رضی الله عنه برای طلحه و زبیر رضی الله عنهما در این مورد اجازه نداد و سبب آن - آن طور که طبری گفته است - گریختن بنی امیه از مدینه و بازگشت سهل بن حنیف است که چون حضرت علی او را به عنوان عامل بر بلاد شام فرستاد، گروهی از جانب امویان با او روبرو شده و گفتند: اگر شما را عثمان فرستاده است بفرمایید و اگر غیر از عثمان کسی دیگر شما را فرستاده پس بازگرد.

۶- طلحه و زبیر رضی الله عنهما از حضرت علی رضی الله عنه اجازه رفتن به عمره را گرفتند و به مکه آمدند و در آنجا با ام المومنین رضی الله عنها بر مطالبه انتقام خون عثمان و مواخذه شورشیان هم‌رأی گردیدند و در آنجا بود که رأی‌شان بر این قرار گرفت که به بصره و کوفه بروند و نیرو آماده سازند تا شورشیان را گوشمالی داده و از آنان قصاص بگیرند و بدینسان با ام المومنین رضی الله عنها از مکه به بصره رفتند.

۷- حضرت علی رضی الله عنه برای خروج به سوی معاویه رضی الله عنه در بلاد شام مهیا می‌گردید، چون خبر اهل مکه و خروج طلحه و زبیر و ام المومنین را به سوی بصره شنید، شتابان از مدینه بیرون شد و امیدوار بود که آنان را در راه ملاقات کند و آنان را از مقصدشان باز گرداند.

حضرت علی رضی الله عنه در موقع خروج، قصد جنگ نداشت و در تلاش آن نبود به این دلیل که چون به ربذه رسید، ابن رفاعه بن رافع به خدمتش آمد و گفت: یا امیرالمومنین چه تصمیمی دارید؟ و ما را به کجا می‌برید؟ فرمود: می‌خواهم که اگر قبول کنند، جریان را به اصلاح بی پایان برسانم. ابن رفاعه پرسید: اگر قبول نکردند؟ فرمود: با آنان صحبت می‌کنیم و عذرشان را می‌پذیریم و به آنان حق می‌دهیم و صبر می‌کنیم.

گفت: اگر باز هم راضی نشدند؟

فرمود: از آنان می‌خواهیم ما را به حال خود بگذارند.

گفت: اگر ما را رها نکردند؟

فرمود: خود را از آنان باز می‌داریم. (طبری: ۴/۴۷۹)

۸- ام المومنین رضی الله عنها از زمانی که از مکه خارج گردید چشمانش را به اصلاح امت و بازسازی خرابی‌هایی دوخت که شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه بوجود آورده بود. بقیه امهات المومنین تا محل ذات عرق او را همراهی کردند و در آنجا با شیون با او وداع

کردند. هیچ روزی دیده نشد که مثل آن روز به خاطر اسلام گریه و ماتم بوجود آید، به همین سبب این روز روز شیون نامیده شد. (طبری ۴/۴۶۰)

۹- چون به آبهای بنی عامر رسید شب هنگام پارس کردن سگها را دید گفت: این کدام آب است؟ گفتند: آب جواب.

گفت: گمان من چنین است که برگردم، برخی از کسانی که همراهش بودند گفتند: بلکه شما می باید بروید و مردم شما را ببینند تا خداوند به وسیله شما صلحی را فراهم آورد. در روایتی دیگر آمده که زبیر به او گفت: می خواهی برگردی شاید خداوند به وسیله شما بین مردم اصلاح را پدید آورد. (امام احمد)

ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها به رفتن طریق بصره ادامه داد، به امید آنکه موجب اصلاح مسلمانان گردد و این در حالی بود که عزم به بازگشت گرفته بود.

۱۰- قبل از آنکه ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها به بصره برسد دو نفر که آنان را عثمان بن حنیف والی بصره از جانب حضرت علی رضی الله عنه فرستاده بود، او را ملاقات کردند. آن دو یکی صحابی جلیل عمران بن حصین و دیگر تابعی ابوالاسود دوئلی بود. از او اجازه ورود خواستند و او به آنان اجازه داد، آن دو سلام کردند و گفتند:

امیر ما را فرستاده است که از شما پرسیم به کجا می روید؟ آیا ما را از مسیر خود آگاه می فرمایید؟ گفت: به خدا سوگند کسی مثل من نیست که نداند به کجا می رود؟ بدیهی است که کسی خبر را از فرزندانش نمی پوشد:

همانا غوغاگران شهرها و اختلاف انگیزان قبایل، جنگ را به داخل حرم رسول خدا کشیده اند و در آنجا حوادثی را پدید آورده اند و حادثه سازان در آن جای گرفته اند و بدینسان مستحق نفرین خدا و رسول او گردیده اند. آنها بدون هیچ عذر و گناهی امام مسلمین را به شهادت رسانیده اند و منطقه حرم را حلال کرده و حرمت ماههای حرام را نگه نداشته اند و آبروی مردم را دریده و به جان مردم تجاوز کرده اند.

آنها به خانه های مردم آمده اند که آنها را دوست نداشته و باقیماندنشان را زشت می دانند، این قوم ضرر و زیان فراوان به بار آورده اند و هیچ نفعی را به همراه ندارند و از تقوا بی بهره اند. امنیت مردم را به هم ریخته و قادر به جلوگیری از هرج و مرج نیستند. بنابراین من در میان جمعی از مسلمین برآمده ام تا مردم را از دستاوردهای این قوم آگاه گردانم و بر همگان اعلام دارم که این گروه در ورای ما چه کرده اند و هم اکنون مردم برای اصلاح کارها چه کاری باید انجام دهند.

سپس این آیه را قرائت کرد:

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ
الْأَنْبِيَاءِ﴾ [النساء: ۱۱۴].

«نیست خیری در بسیاری مشورت پنهانی با ایشان ولی خیر در مشورت کسی است که فرمان دهد به صدقه یا معروف و یا اصلاح بین مردم».

ما برای اصلاح قیام کرده‌ایم، به همان فرمانی که خدا و رسول او صغیر و کبیر و مرد و زن را بدان فرمان داده‌اند. پس این است کار ما که شما را بدان امر می‌کنیم و بر آن شما را تشویق می‌نماییم، آری ما شما را از منکر منع می‌کنیم و بر تغییر زشتی‌ها شما را دعوت می‌کنیم. (طبری: ۴/۴۶۲)

۱۱- مردم بصره چون از قدوم ام المومنین رضی الله عنها اطلاع یافتند سه گروه شدند:

الف- گروهی که به او خوش آمد گفتند و به او پیوستند.

ب- گروهی که با عثمان بن حنیف ماندند و خروج ام المومنین را ناپسند دانستند.

ج- گروهی که از هر دو گروه فوق گوشه گرفتند.

۱۲- ام المومنین رضی الله عنها در همهٔ مواقف خود در بصره از آغاز امر به اصلاح مسلمین اهمیت داده و آن را بر خود لازم دانستند. چون بعضی از پیروان عثمان بن حنیف اقدام به جنگ کردند، ام المومنین رضی الله عنها فرمان داد پیروانش از جنگ خود داری کنند مگر برای دفاع از جان و منادی فریاد می‌زد و آنان را سوگند می‌داد که مبادا به جنگ اقدام کنند. (طبری: ۴/۴۶۶).

چون پیروان ام المومنین رضی الله عنها بر بصره تسلط یافتند و برخی از کسانی که در قتل عثمان شرکت داشتند در آنجا به سر می‌بردند. پیروان ام المومنین رضی الله عنها به تعقیب آن افراد پرداختند و همه را به قتل رساندند، مگر یک نفر را که او حرف‌فصیح بن زهیر بود که توانست در پناه عشیره بزرگش بنی سعد از مؤاخذه فرار کند.

۱۴- حضرت علی رضی الله عنه کم‌تر از ام المومنین عائشه رضی الله عنها علاقمند به اصلاح نبود،

چون نزدیک بصره قعقاع بن عمرو رضی الله عنه را به بصره فرستاد و به او گفت: با این دو مرد ملاقات کن -طلحه و زبیر- و آنان را به الفت و جماعت بخوان و تفرقه را و عواقب آن را بر آنان بزرگ معرفی کن.

قعقاع براه افتاد تا که به بصره رسید از ام المومنین عائشه رضی الله عنها شروع کرد و گفت: مادرم: چرا به این شهر آمده‌ای؟

ام المومنین گفت: پسر من برای اصلاح بین مردم.

گفت: پس در پی طلحه و زبیر بفرستید، تا سخنان من و آن دو را شما بشنوید. ام المومنین رضی الله عنها در پی آن دو فرستاد و آنان آمدند قعقاع گفت: من از ام المومنین پرسیدم چرا که این شهر آمده؟ فرمودند برای اصلاح بین مردم شما چه می‌گویید؟ آیا پیروی می‌کنید یا مخالفت؟ گفتند: پیروی می‌کنیم.

گفت مرا اطلاع دهید که شکل اصلاح چگونه خواهد بود؟

به خدا سوگند اگر ما مسایل را ندانیم نمی‌توانیم به اصلاح برسیم ولی اگر آن را بدانیم می‌توانیم اصلاح کنیم.

گفتند: مقصد ما مواخذه قاتلان عثمان رضی الله عنه است زیرا ترک آن را در واقع تعطیل فرمان قرآن می‌دانیم که اگر به آن عمل شود قرآن احیاء گردیده است.

قعقاع گفت: شما قاتلین عثمان را که اهل بصره بودند، کشتید و شما قبل از قتل آنان به اقامه امور نزدیکتر بودید از امروز. شما یک نفر کم ۶۰۰ نفر را کشید و ۶۰۰ نفر از این عملکرد شما خشمگین شده‌اند و از شما کنار گرفته و بیرون رفته‌اند. شما آن مردیکه فرار کرده - یعنی حرقوص بن زهیر - را تعقیب کردید در حالیکه ۶۰۰ نفر او را ننگهبانی می‌کنند و در حالت خوف و اضطراب به سر می‌برند.

اگر این مرد را رها کنید، گفته خودتان را ترک کرده‌اید، و اگر با این قوم که او را پناه داده‌اند بجنگید آن‌ها بر شما جری می‌شوند و در نتیجه با مشکلی روبرو می‌گردید که باعث تفرقه و اختلاف می‌گردد و شما از آن بد می‌برید.

شما قبایل مضر و ربیع را از این بلاد بیرون رانده‌اید و آنان را وادار کرده‌اید که به جنگ با شما اجتماع کنند و به یاری آن گروه برخیزند، همچنان که گروهی که آن حادثه عظیم و گناه بزرگ را به وجود آوردند، بر علیه خلیفه مسلمانان اجتماع کردند.

ام المومنین گفت: شما چه می‌گویید؟ گفت: می‌گوییم داروی این درد آرامش و تسکین است چون آرامش یابند متفرق می‌گردند و از اجتماع خود بر علیه شما و سایر مسلمین دست بر می‌دارند. اگر شما با ما بیعت کنید علامت خیر و مژده رحمت است و افرادی که بخاطر حمایت آن مرد بر انگیخته شده‌اند واقعیت را درک می‌کنند و سرانجام آن عافیت و سلامت امت را در پی می‌آورد.

و اگر شما پیشنهاد ما را رد کنید و به فشار متوسل شوید و این امر را بزرگ بشمارید، این علامت شر است که جمعی دست به شورش خواهند زد و خداوند بر این مردم بلایا و جنگ را فرود خواهد آورد.

بنابراین عافیتی که نصیب تان شده ترجیح دهید و چنانکه قبلاً نیز کلیدهای خیر و رحمت بوده‌اید هم اکنون نیز خود را به کلیدهای خیر و رحمت تبدیل کنید ما را در معرض بلایا قرار ندهید و خود را به رنج نیندازید که ما و شما دچار دردسر خواهیم شد. به خدا سوگند من این حرف‌ها را می‌گویم و شما را بدان می‌خوانم من بیم دارم که خداوند به واسطه آنچه که پیش آمده این امت را مؤاخذه کند و به بلا و مصیبت دچار سازد. اقدامات فعلی ارزش کمی دارد ولی مصیبت آن که دچار می‌شویم بزرگ است، زیرا این امری که اتفاق افتاده حادثه‌ای نیست که حدود آن معین باشد و مثل سایر امور نیست و یا همانند قتل مردی به دست مردی دیگر نیست و یا مثل درگیری قبیله مرد نیست.

گفتند: آری شما نیکی را به انجام رساندی و نیکو سخن گفتی، بازگرد اگر علی رضی الله عنه هم مثل رای شما دارد این امر به اصلاح پایان می‌گیرد. قعقاع بازگشت و حضرت علی رضی الله عنه را در جریان امر قرار داد، او خوشحال شد و مردم را در جریان اصلاح قرار داد. برخی از اصلاح اظهار شادمانی می‌کردند و بعضی از آن اکراه داشتند. (طبری ۴/۴۸۸)

۱۵- تلاش‌های پاک قعقاع بن عمرو رضی الله عنه ثمر داد و هردو گروه نمایندگانی مبادله کردند و حضرت علی رضی الله عنه در میان یارانش سخنرانی کرد. خدا را ثنا گفت و بر پیامبر درود گفت: و جاهلیت و سیه روزی آن را بیان کرد و از اسلام و سعادت و نعمتی که خداوند در پرتو اجماع بر خلافت پس از حضرت رسول نصیب امت فرموده بود سخن گفت و سپس یادآوری نمود، حوادثی که امت ما را با این مشکلات مواجه ساخته نتیجه عمل مردمی است که در طلب دنیا کوشیده‌اند و از کرامتی که خداوند نصیب مسلمین گردانیده دیگر کینه و حسد آنان به جوش آمده و می‌خواهند کار را به عقب بازگردانند ولی خدا امر خود را به مقصد می‌رساند و آنچه را اراده فرموده اجرا می‌نماید. فرمود: آگاه باشید من فردا از این محل کوچ می‌کنم و کسانی کوچ نمی‌کنند، که بر علیه حضرت عثمان رضی الله عنه نوعی همکاری داشته‌اند و بی‌خردان خود را از من بی‌نیاز می‌دانند. (طبری ۴/۴۹۳)

روز فاجعه

چون علی علیه السلام به آن طرف بصره فرود آمد، عبدالله بن عباس را نزد طلحه و زبیر فرستاد و آن دو نیز محمد بن طلحه را نزد علی فرستادند و مقرر گردید هر کدام با یاران خود صحبت کنند و بدینسان به توافق رسیدند.

چون شب شد در ماه جمادی الاخر بود - طلحه و زبیر رضی الله عنهما در پی سران گروه خود فرستادند و حضرت علی علیه السلام نیز سران گروه خود را فرا خواند بجز کسانی که در فاجعه شهادت عثمان شرکت داشتند و یا در قتل و جرح شرکت کرده بودند. آن شب را به امید صلح خوابیدند شبی همراه با عافیت و دور از غوغایی که در کنار آن قرار داشتند و دور از درگیری که جمعی آن را آرزو می کردند و بخاطر آن اسبها را زین کرده بودند. (طبری ۵۰۶/۴).

شورشیان دانستند که صلح به مصالح آنها نیست و به زودی عواقب کارشان دامن آنها را خواهد گرفت، لذا آن شب را به بدترین حال سپری کردند که هرگز مثل آن را ندیده بودند. آنها خود را در ورطه هلاکت می دیدند. آن شب را تا صبح به مشورت گذراندند و سرانجام تصمیم گرفتند پنهانی آتش جنگ را بر افروزند و این ماجرا را پنهان داشتند که مبادا کسی از راز خیانتشان آگاه گردد. صبح که هنوز هوا تاریک بود به طوریکه اطرافیان شان ندانند از کنار و گوشه بیرون رفتند، مردمی که از مضر بودند به بستگان خود پیوستند و کسانی که از ربیعیه بودند به آنان پیوستند و یمنی ها نیز به جای خود رفتند و بین قبایل متفرق گردیدند. آنگاه طبق نقشه درمیان بستگان خود سلاح پخش کردند و یکباره در بصره نقشه غوغا به وجود آوردند و هر گروهی طبق ماموریتش گروه مقابل خود را غافلگیر کرده و بر آنان هجوم بردند.

بدینسان فاجعه پدید آمد و جنگ آغاز گردید و تمام اقدامات برای توقف آن ناموفق ماند. سبائیان از جنگیدن لحظه ای توقف نمی کردند در حالی که حضرت علی علیه السلام فریاد می زد: ای مردم! خود را باز دارید که هیچ چیزی نیست. در این موقع کعب بن سور - قاضی بصره - به نزد ام المومنین عائشه رضی الله عنها آمد و گفت: مرم را دریاب، مردم درگیر جنگ شده اند، شاید خداوند به وسیله شما بر آنان صلحی را مقرر فرماید.

ام المومنین رضی الله عنها سوار شد و هودجش را با زره پوشانید و سپس شترش را به میدان راندند و کعب زمام شتر را به دست داشت.

ام المومنین رضی الله عنها گفت: ای کعب زمام شتر را رها کن و کتاب خدا را بر مردم

عرضه دار و آنان را به کتاب خدا دعوت کن. آنگاه قرآنی را به کعب داد. گروهی از مردم پیش تاختند که در پیشاپیش‌شان سبائیان قرار داشتند و آنان از عواقب صلح بیمناک بودند.

کعب با قرآن به استقبال‌شان رفت در آن حال حضرت علی رضی الله عنه از عقب فریاد می‌زد و آنان را به بازگشت دعوت می‌فرمود ولی آن‌ها اعتنایی نکرده و پیش می‌رفتند.

کعب آنان را به کتاب خدا دعوت کرد، اما با تبری او را به قتل رساندند و هودج ام المومنین آماج تیرها قرار گرفت در حالیکه او فریاد می‌زد. ای پسرانم! دست نگه دارید. سرانجام صدایش بلند شد: الله، الله، خدا و حساب او را یاد آورید؛ ولی آن قوم همچنان پیش می‌تاختند و از توقف جنگ خودداری می‌کردند. (طبری: ۵۱۳/۴)

در اینجا ام المومنین دانست که امر از دست او گرفته شده است، همچنین درک کرد، که قاتلان حضرت عثمان بودند که آتش جنگ را بر افروختند، پس راهی برایش باقی نبود جز آنکه مردم را فریاد زند و با حرارت و درد از اینکه می‌بیند پیرامونش خون‌های مسلمین به ناحق ریخته می‌شود، صدایش را بلند کند که: ای مردم! قاتلان عثمان و همکاران‌شان را نفرین کنید.

خود دست به دعا برداشت و اهل بصره ناله سردادند و به دعا روی آوردند. حضرت علی رضی الله عنه دعایشان را شنید فرمود این ناله چیست؟ گفتند: عائشه است که او و همراهانش بر قاتلان عثمان و همکارانشان دعا می‌کنند، حضرت علی رضی الله عنه نیز دست به دعا برد و گفت: خدا یا قاتلان عثمان و همکارانشان را نفرین کن.

در اول معرکه بر طلحه رضی الله عنه تیری رسید و او به سوی بصره رفت و در آنجا بر اثر زخمش درگذشت. اما زبیر رضی الله عنه از اول درگیری و شعله‌ور شدن آتش جنگ میدان را ترک فرمود و به وادی سباع رفت، عمرو بن جرموز او را تعقیب کرد تا او را به نامردی به شهادت رسانید.

مردم بصره از قبایل ازد و بنوضبه با شجاعت پیرامون شتر ام المومنین رضی الله عنها را گرفتند و زمزمه می‌کردند: ما بنوضبه یاران جمل هستیم چون مرگ مان فرا رسد در کنار آن می‌آرامیم. مرگ برای ما از عسل شیرین‌تر است و با خیر مرگ ابن عفان ما چنین تیز و برنده شده‌ایم. شیخ ما را به ما بازگردانید تا احترام شما برقرار گردد. ای مادرم! ای بهترین مادری که ما می‌شناسیم، آیا می‌بینی که چقدر افراد شجاع پیرامونت زخم برمی‌دارند و فریاد می‌زنند. ای مادر ما و ای زندگانی مراعات ما را مکن که تمام فرزندان قهرمان شجاع هستند. ای مادر ما ای همسر پیامبر! ای همسر مبارک هدایتگر ما!

سیده ام المومنین رضی الله عنها برای توقف جنگ به میدان آمد ولی عکس آنچه می‌خواست اتفاق افتاد زیرا که با خروج او میدان جنگ گرم شد و پیروان ابن سبا قصد کردند او را با تیر هدف قرار دهند، پس به ناچار طرفدارانش در پیرامون شتر او جمع شده و خود را در آتش جنگ انداختند به طوریکه در پیشاپیش شتر ۴۰ نفر - و بنا به قولی ۷۰ نفر - به قتل رسیدند.

عبدالله بن زبیر رضی الله عنه گوید: من هیچ روزی را مثل روز جنگ جمل ندیدم، در آن روز حتی یک نفر از ما فرار نکرد و ما چون کوهی سیاه مقاوم و استوار بودیم. هر کس زمام شتر را می‌گرفت به قتل می‌رسید. (طبری ۵۱۹/۴)

حضرت علی رضی الله عنه دریافت که جنگ جز با پی کردن شتر متوقف نخواهد شد، بنابراین فریاد برآورد! شتر را پی کنید زیرا با پی کردن آن جماعت متفرق می‌شوند. مردی به صورت فوری اقدام به پی کردن شتر نمود و شتر به زمین افتاد و حضرت علی رضی الله عنه به محمد بن ابوبکر فرمان داد که برای ام المومنین رضی الله عنها خیمه‌ای آورد.

چون شب به آخر رسید محمد بن ابوبکر ام المومنین را از خیمه به سوی بصره برد و او را در خانه عبدالله بن خلف خزاعی فرود آورد که در آنجا صفیه دختر حارث بود. این واقعه روز ۵ شنبه ۲۰ جمادی الاخر سال ۳۶ هـ. ق بود.

سیرت حضرت علی رضی الله عنه چنین بود که کسی را که پشت به جنگ نمود، تعقیب نکند و بر زخمی‌ها گرفتاری درست نکند و پرده‌ای را ندرد و مال دریافت نکند.

او مدت سه روز در سپاه خود ماند و به بصره وارد نشد تا که مردم بر کشته‌گان خود عزاداری کردند و آن‌ها را دفن نمودند. حضرت علی رضی الله عنه به کشته‌های هردو گروه نماز جنازه خواند و گفت: امیدوارم هیچکدام از کسانی که دارای قلب پاک بودند باقی نماند مگر آنکه خداوند او را به بهشت داخل نماید. (طبری: ۵۳۴/۴)

آنگاه حضرت علی رضی الله عنه باقیمانده دست و پاهای مقتولین را در قبری بزرگ دفن نمود و هر چه اثاثیه در میدان معرکه موجود بود در مسجد بصره جمع نمود و فرمان داد که ندا کنند: هر کس از این وسایل چیزی مال او است که می‌شناسد پس می‌باید آن را دریافت دارد. مگر سلاحی که در آن علامت دولتی باشد. حضرت علی روز دوشنبه وارد بصره گردید به مسجد رفت و نماز خواند سپس به نزد ام المومنین رضی الله عنها رفت در حالی که بر قاطر خود سوار بود، چون نزد ام المومنین رسید به او سلام کرد. آنگاه

تمام وسایل لازم برای سفر او را مهیا ساخت و همه کسانی که او را همراهی کرده بودند نیز با او همراه نمود مگر کسی که خود اقامت در بصره را دوست می داشت.

تعداد ۴۰ زن از زنان معروف اهل بصره را با ام المومنین همراه نمود و به برادرش محمد بن ابوبکر فرمود:

ای محمد امکانات لازم را برایش مهیا کن و او را به مدینه برسان، چون روز حرکت رسید حضرت علی رضی الله عنه نزد ام المومنین رضی الله عنها آمد و در مقابلش ایستاده مردم نیز حضور یافتند. همراه مردم با او وداع کرد در اینجا ام المومنین فرمود: ای فرزندانم! بعضی از ما بعضی دیگر را به سستی و اهمال سرزنش نمودند، بنابراین هیچکدام از شما نمی باید به خاطر چیزی که به او در این واقعه رسیده دیگری را مورد تجاوز قرار دهد: به خدا سوگند بین من و علی در قدیم جز آنچه که بین یک زن و حامیان او وجود دارد چیز دیگری وجود نداشته و او در نزد من از جمله برگزیدگان است.

حضرت علی نیز فرمود:

راست گفتمی و نیک فرمودی بین من و او جز این چیز دیگری وجود نداشته و او همسر پیامبر شما صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت است. ام المومنین رضی الله عنها روز شنبه اول رجب سال ۳۶ هـ - ق از بصره خارج گردید و حضرت علی رضی الله عنه چندین میل مسافت او را مشایعت نمود و به پسرانش اجازه داد که یک روز او را در مسافرت همراهی کرده و سپس بازگشتند. (طبری: ۵۴۴/۴)

ام المومنین رضی الله عنها آهنگ مکه نمود و در آن تا موسم حج اقامت گزید سپس پس از غیبت طولانی به مدینه منوره بازگردید.

تهمت ظالمانه

برای ما ضرورت دارد که رابطه بین ام المومنین عائشه و علی رضی الله عنه را قبل از خلافت و در اثناء آن بیان داریم تا بدینوسیله تهمت ظالمانه را از او دفع کنیم. همان تهمتی که برخی از مؤرخین متعصب برای ارضای هواهای خود آن را ساخته و پرداخته اند و استاد سعید افغانی آن را از آنان دریافت نموده و در کتابش آورده و می گوید: اگرچه عائشه در مقابل عثمان دارای انعطاف و نرمش بوده و با او به نیکی و محبت و احترام برخورد می نمود و به طور کلی از او راضی و خشنود بود، اما با علی رضی الله عنه برخلاف این بود زیرا که او نسبت به علی خشنود نبود و خیرخواه او هم نبود و

می‌توانیم بگوئیم که قبل از خلافت به طور عام و در اغلب موارد رابطه عائشه با علی بر اساس جور و جفا استوار بوده است. (عائشه والسیاسة)

بار دیگر به مناقشه استاد افغانی برمی‌گردیم و با او در حکمی که نسبت به ام المومنین علیها السلام صادر کرده به بحث می‌پردازیم زیرا که او از طریق حق بسیار دور افتاده و نسبت به ام المومنین علیها السلام گمانی نادرست ابراز داشته که در بحث گذشته آن را بیان کردیم با این وجود باز هم به مناقشه افغانی می‌رویم و مهم‌ترین دستاویزهای او را که تصورش آن‌ها را ساخته و پرداخته است مورد بررسی قرار می‌دهیم:

حضرت علی علیه السلام و امهات المومنین

استاد افغانی گمان کرده است که حضرت علی علیه السلام در رقابت‌های عادی بین همسران رسول خدا مداخله می‌کرده و در بیشتر موارد در رقابت‌های امهات المومنین بر خلاف عائشه اظهار نگرش می‌کرده است.

استاد افغانی گوید: همسران رسول خدا همگی بر علیه عائشه به واسطه غیرت طبیعی زنانگی همداستان بودند زیرا که می‌دیدند رسول خدا او را از لحاظ محبت مخصوص گردانیده است و هیچ کدامشان در قلب رسول خدا دارای مقام و منزلت او نیستند و غیرت بین زنان یک امر فطری است، که بسیار کم اتفاق می‌افتد که زنی که از آن خود را دور نگهدارد.

حضرت علی علیه السلام و همسرش فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا تلاش می‌کردند محبت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نسبت به عائشه تخفیف دهند و در این راستا وظیفه نمایندگی سایر ازواج مطهرات را به عهده می‌گرفتند تا آنان را راضی گردانند اما این امر به خشم عائشه منتهی می‌گردید.

استاد افغانی گوید: گمان داریم که این نمایندگی حضرت علی و فاطمه از نظر عائشه جرمی غیر قابل بخشش بوده که البته هر زنی که در چنان موقعیتی باشد آن را نمی‌بخشاید.

آمده است که روزی غیرت در سینه ام سلمه شعله کشید، زیرا که شدت علاقه و محبت رسول خدا نسبت به عائشه را مشاهده نمود پس غیرت ام سلمه برانگیخته شد و به ناسزاگویی عائشه پرداخت رسول خدا او را منع فرمود، اما او همچنان به ناسزاگویی ادامه داد و حضرت در سینه عائشه خشم او را دریافت لذا حکمت اقتضا کرد که اجازه دهد

عائشه از ام سلمه قصاصی عادلانه بگیرد و به عائشه امر کرد تا که ام سلمه را پاسخ گوید. ام سلمه نزد علی و فاطمه رفت زیرا که آن دو همواره رعایت موقع ام سلمه را می کردند. و او تا دم مرگ از حزب علی بود. او به علی و فاطمه گفت: که عائشه او را ناسزا گفته و چنین و چنان گفته است. حضرت علی از رفتار عائشه ناراحت گردید و به فاطمه گفت: خدمت رسول خدا برو و به او بگو: که عائشه بر ما چنین و چنان گفته است. حضرت فاطمه خدمت پدرش آمد و جریان را مطرح ساخت رسول خدا فرمود: «سوگند به خدای کعبه که عائشه محبوب پدرت می باشد».

سپس افغانی گوید: گویا این جریان به مزاق علی خوش نیامد، لذا به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: برای شما کافی است که عائشه برای ما چنین و چنان بگوید و فاطمه خدمت شما برسد و شما به ایشان بگویید قسم به پروردگار کعبه که او محبوب پدرت می باشد. (عائشه والسیاسة)

استاد افغانی این روایت را از کتاب «السمط الثمین» نقل کرده و بهتر می بود که به قولی که در اول کتابش داده بود، وفا می کرد و متن حدیث را مورد تحقیق و بررسی قرار می داد. آیا استاد افغانی به ما اجازه می دهد که او را مورد ایراد قرار دهیم و بگوییم که ایشان برای خود زحمت نداده تا به تحقیق متن حدیث پردازد؟ زیرا اگر استاد متن حدیث را بررسی می کرد در آن اموری می یافت که حتماً باعث عدم تصدیق آن می گردید. در این حدیث نسبت دروغ به یکی از امهات المومنین داده شده که این امر غیر قابل باور است همچنان که در این خبر سخن از آمدن حضرت علی رضی الله عنه نزد رسول صلی الله علیه و آله خدا و گفتگو در امور خصوصی حضرت رسول کریم به میان آمد و این نیز باور کردنی نیست و از حضرت علی امکان ندارد چنان رفتاری صادر شده باشد. علاوه بر این، سند خبر ضعیف است، زیرا که ابوداد آن را به شرح ذیل در سنن خود آورده است.

ابن عون از علی بن زید بن جدعان و او از ام محمد زن پدرش و ابن عون گوید - گمان دارد که زن پدرش بر امهات المومنین وارد می شده است. روایت کرده که ام المومنین گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی بر من وارد گردید که زینب دختر جحش در آنجا بود، او با دستش مشغول کاری بود و متوجه زینب نبود من برای اشاره، دستش را فشار دادم تا او خود را از کارش باز داشت، در این موقع زینب با شتاب به او روی آورد و به او ناسزا

گفت. رسول خدا ما را از درگیری منع فرمود اما زینب توجه نکرد. در این موقع حضرت به عائشه فرمود: او را پاسخگوی. عائشه نیز به پاسخگویی پرداخت و بر زینب غالب گردید. در این موقع زینب نزد علی رفت و گفت: عائشه درباره شما چنین و چنان گفت و یا چنین و چنان کرد.

فاطمه خدمت رسول خدا ﷺ آمد و با حضرت سخن گفت. رسول خدا ﷺ فرمود: «سوگند به خدای کعبه که عائشه محبوب پدرت می باشد».

فاطمه بازگردید و گفت: که چنین و چنان گفتم و رسول خدا ﷺ چنین و چنان فرمود. آنگاه علی ﷺ خدمت رسول خدا آمد و در این باره با او صحبت کرد. (ابوداود: ۲۷۵/۴)

در سند این خبر زید بن جدعان ذکر شده که در نزد محدثین ضعیف است. (المغنی فی الضعفاء)

همچنین ام محمد زن پدرش ناشناخته است و ابن عون نیز در اینکه او بر ام المومنین وارد شده باشد شک دارد به همین دلیل گفته است: «گمان دارند که او بر ام المومنین وارد می شده است».

ضرورت دارد که خواننده محترم خطای صاحب کتاب «السمط الثمین» را ملاحظه کند و ببیند که این موضوع در رابطه با ام المومنین زینب مطرح گردیده نه به ام المومنین ام سلمه و باز عاقلانه نیست که باور داریم سیده زینب به نزد علی رفته و دروغ پردازی کرده باشد! و به او گفته باشد که عائشه درباره شما چنین و چنان می گفت!!

در حالی که می دانیم سیده زینب رضی الله عنها در پارسایی شهره است و حتی عائشه رضی الله عنها در قضیه افک بر این واقعیت گواهی داده است آنجا که می گوید: رسول خدا درباره من از زینب دختر جحش پرسید که ای زینب درباره عائشه چه می دانی و چه دیده ای؟ زینب فرمود: یا رسول الله من گوش ها و چشم هایم را مواظبت و حفاظت می کنم، درباره او جز نیکی نمی دانم.

ام المومنین عائشه رضی الله عنها گوید تنها زینب بود که مقام و منزلت او در نزد حضرت با من برابری و رقابت می کرد و خداوند بوسیله پارسایی او را حفظ فرمود.

علاوه بر همه این دلایل وارده در متن و سند خبر، این حدیث منکر است زیرا که با حدیث صحیح که ذکر آن در فصل (همسر غیرتمند) گذشت مخالفت دارد و اگر می خواهی به آن مراجعه کن تا فرق بزرگ آن را دریابی.

با بررسی دقیق موضوع هیچ‌گونه مداخله‌ای از جانب حضرت علی رضی الله عنه در مسایل امهات المومنین نخواهی یافت.

موقف حضرت علی رضی الله عنه در واقعه افک

شاید مهم‌ترین دستاویز افغانی در موضوع اختلاف ام المومنین عائشه رضی الله عنها و حضرت علی رضی الله عنه موقف حضرت علی در قضیه افک (تهمت و دروغ) باشد که ذکر آن در قبل گذشت و در آنجا مرور کردیم: که حضرت علی در پاسخ به مشورت رسول خدا در باب جدایی از اهلیش پس از تأخیر در وحی فرمود: یا رسول الله خداوند بر شما تنگ نگرفته و غیر از او زن فراوان است و به خواستگاری هر دختری بروی قبول خواهد کرد. و در برخی از روایات افزوده شده است که او رضی الله عنه کنیز عائشه را می‌زد و می‌فرمود: به رسول خدا راست بگو و کنیز می‌گفت: به خدا سوگند درباره عائشه جز نیکی نمی‌دانم.

استاد افغانی بر این روایت تعلیقی نگاشته و گفته است عائشه کاملاً حق داشت که این خاطره را که بر روان او اثر گذاشته بود، هرگز فراموش نکند زیرا اگر لطف خدا شامل حال پیامبر و او نمی‌گردید و آیات پاک او نازل نمی‌شد که مردم در نمازها تا به امروز آن را قرائت می‌کنند، این نظریه حضرت علی کار او را دشوار می‌نمود.

استاد افغانی می‌گوید: با اینکه می‌دانم و شک ندارم که این عمل حضرت علی رضی الله عنه فقط به خاطر غیرت او نسبت به خانواده رسول خدا بود، با این از حضرت علی جز این مورد انتظار بوده است. گمان دارم شما خواننده محترم با من در بدست آوردن چنین نتیجه حتمی همراهی هستید و در واقع این موضوع بوده که در طول حیات عائشه او را به دشمنی با علی برانگیخته است. (عائشه والسیاسة)

در تعقیب قول استاد افغانی می‌گوییم: شکی نیست که همگان اخلاق و مناقب ام المومنین عائشه رضی الله عنها را نمی‌دانند و بدیهی است که این گروه راه افغانی را می‌روند و در این امر معذورند. ولی استاد افغانی در این راه معذور نیست، زیرا چنانکه خود می‌گویند ۱۰ سال عمرش را در تحقیق درباره عائشه رضی الله عنها گذرانیده است پس بر اشخاصی مثل او سیرت و اخلاق و مناقب ام المومنین پوشیده نیست و چگونه با اطلاعاتی که او در این باره داشته به چنین نتیجه‌ای راضی شده است؟! آیا استاد

افغانی موقف حضرت عائشه را نسبت به حسان بن ثابت نمی‌داند؟ حسان همان مردی است که در حادثه افک شایعه را انتشار می‌داد.

آیا موقف حضرت علی علیه السلام با حسان قابل مقایسه است؟

حضرت علی می‌باید جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترجیح می‌داد زیرا که اندوه و رنج او را احساس می‌کرد و شعله‌های غیرت را در او می‌دید، بنابراین نظر داد که حضرت از ام المومنین جدا شود تا خروش او آرام گردد و چون برائت ام المومنین ثابت گردید مجدداً به او رجوع نماید. (الفتح الباری ۳۵۷/۸)

آیا این موقف با موقف حسان مشابهت دارد، مردی که به جمع شایعه‌سازان پیوسته بود و اتهام دروغ را انتشار می‌داد؟ با همه کارهایی که حسان کرده بود، حضرت عائشه کینه او را به دل نگرفت و اخلاق والای ام المومنین علیها السلام او را وادار به گذشت و عفو نمود، به طوریکه دیگران را از دشنام دادن حسان منع می‌کرد و از بی‌ادبی به او هشدار می‌داد و همواره احترام او را رعایت می‌نمود. در صحیح بخاری حدیثی است به روایت از عروه که گوید: رفتم تا حسان را نزد عائشه دشنام گویم که ام المومنین فرمود: او را ناسزا مگو زیرا که او با سخنانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع می‌کرد.

عبدالرزاق از قول معمر به روایت از قتاده آورده است که ام المومنین عائشه علیها السلام می‌فرمود: درباره حسان جز خوبی مگویید، زیرا که او از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقابل هجوم مشرکین با شعر و نظم دفاع کرده است.

گوید: چون حسان علیه السلام بر عائشه علیها السلام وارد می‌گردید، ام المومنین متکابی می‌آورد که او بدان تکیه می‌داد و می‌نشست.

آیا عقل باور می‌دارد که ام المومنین علیها السلام مواقف و خدمات حسان را نسبت به رسول کریم در نظر دارد و مردم را از بی‌احترامی به او منع کند ولی مواقف و خدمات حضرت علی را نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در نظر نگیرد و آن همه زحمات و جهاد او در راه اسلام را نادیده بگیرد و کینه او را به دل نگهدارد؟!!!!

براستی آنچه استاد افغانی تصور نموده صحیح نیست، بلکه سیده ام المومنین عائشه رابطه نیکی با حضرت علی علیه السلام داشته و ضرورت دارد که موقف بزرگوارانه‌ای که حضرت علی و ایشان پس از واقعه جمل داشته‌اند در نظر گرفته شود که چگونه توأم

با احترام و ادب بوده است. همین مساله مهم بوده که باعث گردیده ام المومنین رضی الله عنهن از واقعه جمل به شدت غمگین گردد و در بازگشت به مدینه آن را اظهار کند.

عائشه رضی الله عنها و فاطمه رضی الله عنها

لازم است در اینجا اضافه کنیم که رابطه سیده عائشه با سیده فاطمه رضی الله عنهما بر اساس مودت و محبت استوار بوده است. دلیل بر این مدعا تعریف و تمجید ام المومنین عائشه رضی الله عنها از سیده فاطمه رضی الله عنها در حدیث ذیل است.

عائشه فرمود: همه زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله پیرامون او جمع بودند، حضرت فاطمه که مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله راه می‌رفت تشریف آورد.

رسول خدا فرمودند: «مرحبا به دخترم» آنگاه او را به سمت راست یا چپ خود نشانند و با او سخنی پنهانی فرمود، فاطمه پس از شنیدن آن گریست، سپس سخن دیگری را به صورت سرگوشی و پنهانی به ایشان فرمود: این بار فاطمه خندید.

از او پرسیدم علت گریهات چه بود؟ فرمود: راز رسول خدا را افشاء نمی‌کنم به او گفتم: تو را مثل امروز خوشحال و همراه با اندوه ندیده بودم. آیا رسول خدا شما را به سخنی ویژه اطلاع داده که ما در جریان نیستیم؟ و علت گریهات همین است؟ فرمود: راز حضرت را آشکارا نمی‌کنم. چون پیامبر در گذشت دوباره از او موضوع را پرسیدم.

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود «جبرئیل هر سال یکبار آیات قرآن را به او عرضه می‌داشت ولی امسال دوباره آن را عرضه داشته است و این نشانه آن است که اجل من فرا رسیده است و تو اولین کسی هستی که از خانواده‌ام به من ملحق می‌شوی و من سلف نیکی برای تو هستم» از این رو من گریه کردم سپس تنهایی به من فرمود:

«آیا راضی نیستی که سرور زنان مؤمنان باشی - یا- سرور زنان این امت باشی»

(صحیح مسلم).

اگر سیده عائشه رضی الله عنها این حدیث را روایت نکرده بود برای جمهور علماء امکان نداشت که فاطمه رضی الله عنها را بر همه زنان ترجیح دهند، زیرا که رسول در حدیثی دیگر فرموده بود: «کافی است شما را که به دانی از زنان مسلمانان - کسانی که دارای مقام والا هستند - عبارتند از: مریم دختر عمران، خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله، آسیه همسر فرعون، و فضیلت عائشه بر سایر زنان همانند فضیلت غذای ثرید شده بر سایر غذاهاست». (صحیح البخاری و صحیح مسلم به روایت از انس).

بدینسان کسی که به حدیث می‌نگرد نمی‌تواند فضل یکی از این زنان مسلمان را بر سایرین بیان دارد. اما سیده عائشه رضی الله عنها به طور قطع فضیلت فاطمه را بر سایر زنان مسلمان رضوان الله علیهن - بر اساس حدیثی که روایت نموده و ذکر آن در فوق گذشت - بیان فرمود.

عائشه رضی الله عنها در عهد معاویه رضی الله عنه

ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها پس از واقعه جمل

سیده عائشه رضی الله عنها پس از واقعه جمل بسیار متأثر گردید و به شکل خاصی نگران و ترسناک به نظر می‌رسید، او را نومیدی تلخی دست داده بود، از آن پس همه کوشش او صرف جلوگیری و حل اختلاف و گرفتاری امت شد. اما هر روز در دسر افزون گردید و از هم پاشیدگی وسعت یافت. او می‌دید که مسلمانان در مقابل چشمانش شلاق‌های این مصیبت را بر پیکر خود تحمل می‌کنند و خون‌های برخی از آنان روبروی او بر زمین ریخته بود.

استاد افغانی راست گفته است آنجا که گفت:

صفحات تاریخ تائبان و نادمان را زیرورو کردم کسی را مثل عائشه نیافتم که بر کارش حسرت و افسوس بخورد و کسی را مثل او نیافتم که صادقانه توبه کند و کسی را در اخلاص همتای او نیافتم، او را پشیمانی و ندامت کشت چه بسا که آرزو می‌کرد کاش آفریده نشده بود و چه بسا که آرزو می‌کرد کاش سنگی یا کلوخی می‌بود و همواره می‌فرمود: کاش در منزل خود می‌نشستم و به بصره نمی‌رفتم اگر این کار را می‌کردم از اینکه خداوند به من ۱۰ فرزند مثل عبدالرحمن بن حارث بن هشام می‌داد بهتر بود.

همچنین استاد افغانی گوید: عائشه رضی الله عنها می‌فرمود: ای کاش درختی بودم که تسبیح می‌گفتم و آنچه به عهده‌ام سپرده شده بود انجام می‌دادم کاش ۲۰ سال پیش از واقعه جمل مرده بودم و هرگاه که این آیه را تلاوت می‌فرمود: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ در خانه‌هایتان بمانید می‌گریست، به طوریکه چادرش از اشک خیس می‌گردید. (العائشه والسیاسة، به نقل از طبقات).

هربار که حوادث آن روز را به یاد می‌آورد، گریه می‌کرد. طبری از قول عبدالرحمن بن جندب آورده که از قول پدرش و پدرش از قول جدش روایت نموده که در روز جمل عمرو بن اشرف زمام شتر عائشه را در دست داشت و هر کس به او نزدیک می‌شد

او را با شمشیر می‌زد. در این موقع حارث بن زهیر ازدی روی آورد و او می‌گفت: ای مادر ما! ای بهترین مادری که می‌شناسیم! آیا می‌بینی چقدر فرزندان شجاعت فریاد می‌زنند. آن دو با هم دو ضربه را رد و بدل کردند و هر دو را دیدم که با پاهایشان زمین را می‌کاوند تا که مردند.

روزی بر عائشه رضی الله عنها وارد شدم پرسید شما کیستی؟
گفتم مردی از قبیله ازد هستم که در کوفه سکونت دارم.
فرمود: روز جمل حضور داشتی؟

گفتم: بر علیه شما. فرمود: آن مردی که می‌گفت: ای مادر ما! ای بهترین مادری که می‌شناسیم! او را می‌شناختی؟ گفتم: بلی او پسر عموم بود.
عائشه گریست به طوریکه گمان کردم هرگز آرام نمی‌گیرد. (طبری: ۵۲۰/۴)
از آن پس سیده عائشه رضی الله عنها در خانه‌اش مسکن گزید و مشغول عبادت شد و شب و روز را برای نماز و روزه تقسیم کرد و همواره باستغفار و صدقات و نشر علم و بیان سنت مشغول بود.

رابطه ام المومنین عائشه رضی الله عنها با معاویه رضی الله عنه

رابطه ام المومنین رضی الله عنها با معاویه رضی الله عنه همانند رابطه‌اش با خلفای راشدین نبود و به رغم آن که معاویه با شدت می‌کوشید تا رابطه‌اش را با ام المومنین استحکام بخشد حوادثی پیش می‌آمد که موجب سستی و خراب شدن رابطه آن دو می‌گردید. از جمله است: کشته شدن برادرش محمد بن ابوبکر در سال ۳۸ در مصر.

محمد از طرف حضرت علی رضی الله عنه والی مصر بود، دوست‌داران معاویه رضی الله عنه به رهبری معاویه بن حدیج السکونی بر او شوریدند و معاویه با سپاهی گران به فرماندهی عمرو بن العاص آنان را یاری داد، سپاه محمد شکست خورد و خود دست معاویه بن حدیج اسیر گردید. او هم او را کشت و در پوست الاغ انداخت و سپس آن را آتش زد، چون خبر قتل برادر ام المومنین به او رسید به شدت ناراحت گردید و پس از نمازها برایش دعا می‌کرد و بر علیه معاویه و عمرو نیز دعا می‌نمود.

سپس خانواده محمد به او پیوستند و قاسم بن محمد تحت سرپرستی او واقع شد.

(طبری: ۱۰۵/۵)

لازم به ذکر است که قتل محمد بن ابی بکر به دست معاویه بن حدیج، ام المومنین را از تعریف و تمجید خدمات معاویه بن حدیج باز نداشت، آنگاه که به او خبر دادند این مرد با مردم رفتاری خوب و شایسته دارد چون عبدالرحمن بن شماسه بر او وارد گردید پرسید شما کیستی؟

گفت: مردی هستم از اهل مصر.

فرمود: صاحب شما با شما چگونه رفتار می کند - یعنی معاویه بن حدیج -

گفت: از او بدی ندیده‌ام اگر شتر یکی از ما بمیرد به او شتر می دهد، اگر خدمتگزار کسی فوت کند او را خدمتگزار می بخشد، اگر کسی به نفقه نیاز دارد بر او انفاق می کند. فرمود: اما آگاه باش که قتل برادرم محمد بن ابی بکر به دست او مرا باز نمی دارد که حدیثی را که از رسول خدا شنیده‌ام نگویم.

حضرت در این خانه‌ام می فرمود: «خدایا هرکس امری از امت من بدو سپرده می شود و بر مردم سخت می گیرد، خدایا بر او سخت بگیر و هر کس امری از امور امت من به او سپرده شود و به آنان مدارا می کند خدایا بر او مدارا فرما» (صحیح المسلم) از جمله این حوادث جلوگیری مروان بن حکم - والی مدینه از جانب معاویه - از دفن حضرت حسن بن علی علیه السلام در حجره شریفه، پس از صدور اجازه از جانب ام المومنین علیها السلام است در این موقع نزدیک بود آشوبی بر پا گردد و اگر سعد بن ابی وقاص و ابوهریره و جابر و ابن عمر رضی الله عنهم از حسین رضی الله عنه درخواست نمی کردند که از آشوب جلوگیری کند حتماً آشوب بر پا می شد. حسین رضی الله عنه نیز سخنان آنان را شنید و برادرش را در کنار قبر مادرش در بقیع دفن فرمود - رضی الله عنه - (البداية والنهائة).

اجازه دادن حضرت عائشه به دفن حسن رضی الله عنه در حجره اش دلیل رابطه نیک او با خاندان علی است. و این بر خلاف تصور افغانی است که گفته است: شاید آخرین تعبیر از موقف منفی او نسبت به علی بن ابی طالب رضی الله عنه این باشد که او نسبت به فرزندانش حسن و حسین روی خوش نشان نمی داد و با اینکه آن دو از محارم او بودند در مقابل شان حجاب می گرفت. (عائشه والسیاسة).

افغانی این گفته را بر اساس نوشته ابن سعد مطرح ساخته که از ابن ابی سبره روایت شده است عائشه در مقابل حسن و حسین حجاب را رعایت می کرد و ابن عباس گفته است: ورود آن دو به خدمت عائشه شرعاً حلال و مجاز بوده است. (الطبقات: ۸/۷۳).

ولی ابن سعد از طریق سفیان بن عیینه از قول عمرو بن دینار به روایت ابوجعفر آورده است که حسن و حسین بر همسران رسول خدا وارد نمی‌شدند و ابن عباس گفته است ورود آن دو از لحاظ شرعی اشکالی نداشت. (الطبقات ۷۳/۸)

شکی نیست که روایت دوم صحیح‌تر است، زیرا که سفیان بن عیینه در نزد محدثین از ابن ابی سبره معتبرتر است و در آن تصریح است بر اینکه حسن و حسین تنها فقط از ورود به خانه عائشه رضی الله عنها خودداری نمی‌کرده‌اند بلکه به خانه هیچکدام از امهات المومنین رفت و آمد نداشته‌اند.

از جمله موارد اختلاف با معاویه رضی الله عنه آن است که بین او و مروان بن حکم در موقع تصمیم معاویه بر خلافت یزید و بیعت گرفتن برای او بروز کرد.

معاویه به مروان - عامل خود در حجاز - نوشت که این کار را عملی سازد، مروان بن حکم مردم را جمع کرد و به آنان سخنرانی نمود و موضوع بیعت با یزید را مطرح ساخت، عبدالرحمن بن ابوبکر فرمود: آیا روش هرقلی (شاهنشاهی و قیصری) را برای ما به ارمغان آورده‌اید؟ و برای فرزندان خود بیعت می‌گیرید و ولیعهد بر می‌گزینید؟ مروان گفت: او را بگیرید، اما او به حجره عائشه رضی الله عنها رفت و نتوانستند او را دستگیر کنند.

مروان گفت: این همان کسی است که قرآن درباره‌اش فرموده است: ﴿وَالَّذِي قَالَ لَوْلَايَهٗ أُفٍّ لَّكُمَا أَتَعِدَانِي...﴾ [الأحقاف: ۱۷]. «و آنکس که به پدر و مادرش گفت نسبت به شما دلتنگ شدم آیا مرا وعده می‌دهید که از (قبر) برانگیخته نشوم».

عائشه رضی الله عنها از ورای حجاب فرمود: خداوند درباره ما در قرآن چیزی را نازل نفرموده مگر برائت مرا و در روایتی آمده که فرمود: دروغ گفتمی به خدا این آیه درباره او نازل نشد اگر بخواهی نام ببرم این کار را می‌کنم ولی رسول خدا خاندان مروان را نفرین فرموده در حالی که مروان هنوز وجود نداشته است.

به صحیح البخاری و فتح الباری ۴۴۳/۸ مراجعه فرمایید، معاویه همواره در صدد جلب رضایت ام المومنین بود از این رو هدایای بزرگی برایش می‌فرستاد.

عروه گوید عائشه رضی الله عنها حتی لباسش را نو نمی‌کرد تا که جامه‌اش را پینه نمی‌زد. آن را تعمیر نمی‌کرد، روزی از نزد معاویه مبلغ ۸۰۰۰۰ درهم برایش پول آوردند ولی

همگی را انفاق نمود و شب حتی یک درهم در خانه‌اش نبود. خدمتگزارش به او گفت: چرا یک درهمی گوشت برای ما نخریدی؟

فرمود: اگر بیادم می‌آوردی، این کار را می‌کردم. (الترغیب والترهیب: ۱۶۶/۴).
 معاویه به ام المومنین نامه می‌نویسد و از او درخواست نصیحت و راهنمایی می‌کند. در سنن ترمذی آمده که معاویه به ام المومنین نوشت که چیزی را برایم بنویس ولی زیاد بر من سخت مگیر. پس عائشه رضی الله عنها به معاویه نوشت: سلام بر تو اما بعد: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «هر کس رضای خدا را در خشم مردم بجوید خداوند مشکلات مردم را از او کفایت می‌کند و هر کس رضای مردم را با خشم خدا بجوید، خداوند او را به مردم می‌سپارد والسلام علیک».

و روایت بزار بدین گونه است: «هر کس ثنای مردم را به معاصی و نافرمانی خدا بجوید خداوند بر او خشم می‌گیرد و مردم بر او خشمگین می‌شوند» (مسند عائشه).
 با این هم سیده عائشه از برخی از تصرفات و رفتارهای معاویه که تجاوز از حدود شرع بود اظهار تنفر نموده و شاید بزرگ‌ترین قضایایی که انتقاد شدید او را برانگیخت قضیه قتل حجر بن عدی و یارانش بود.

تابعی جلیل محمد بن سیرین این قضیه را خلاصه کرده است.
 روزی زیاد ابن ابیه والی کوفه از جانب معاویه خطبه جمعه را می‌خواند خطبه را طولانی کرد و نماز بتاخیر افتاد. حجر بن عدی به او گفت: نماز است.
 ولی او خطبه‌اش را ادامه داد، حجر دوباره گفت: نماز است ولی او باز هم به خطبه‌اش ادامه داد، چون حجر فوت نماز را نزدیک دید چنگی سنگ ریزه بر گرفت و مردم را به سوی نماز دعوت کرد، مردم برانگیخته شدند چون زیاد آن حالت را دید از منبر پائین آمد و به مردم نماز گذارد. چون از نماز فارغ گردید نامه‌ای به معاویه نوشت و بر علیه حجر بسیار سخن گفت. معاویه به او پاسخ داد. او را در غل و زنجیر نزد من بفرست. چون نامه معاویه رسید، قوم حجر خواستند از این کار جلوگیری کنند ولی او خود فرمود: نه بلکه من می‌شنوم به اطاعت می‌کنم آنگاه او را به زنجیر بستند و به نزد معاویه بردند. چون به او داخل گردید فرمود: السلام علیک یا امیر المومنین و رحمة الله وبرکاته.

معاویه به او گفت: امیرالمومنین اما به خدا سوگند نه با تو سخن می‌گویم و نه اجازه سخن گفتن به تو می‌دهم، او را بیرون کنید و گردنش را بزنید. او را بیرون

بردند. حجر فرمود: بگذارید دو رکعت نماز بگذارم، به او اجازه دادند او هم ۲ رکعت خفیف اداء کرد و سپس فرمود: اگر این وضعیت من نبود دوست داشتم که آن را طولانی کنم، اگر نمازهای گذشته مرا خیری ندهد در این ۲ رکعت مگر چه اندازه خیر برایم خواهد بود؟ سپس به اطرافیانش فرمود: پس از مرگ زنجیرها را از من باز نکنید و خونهایم را نشویید، زیرا که می‌خواهم همانطور که بقتل می‌رسم در قیامت با معاویه روبرو گردم. آنگاه او را پیش انداختند و گردنش را زدند هر گاه از محمد بن سیرین پرسیده می‌شد آیا شهید را غسل دهیم؟ حدیث حجر را بیان می‌فرمود. (طبری ۲۵۶/۵).

و نیز طبری از طریق ابی منحنف - لوط بن یحیی - روایت نموده که عائشه رضی الله عنها عبدالرحمن بن حارث بن هشام را برای نجات حجر نزد معاویه فرستاد، اما وقتی رسید که حجر به شهادت رسیده بود.

حضرت عائشه می‌فرمود: اگر می‌توانستیم چیزی را از امور تغییر دهیم، باید حتماً از قتل حجر جلوگیری می‌کردیم، اما به خدا سوگند آن طور که من می‌دانم حجر مردی مسلمان و وارسته بود که حج می‌گذارد و عمره بجای می‌آورد.

چون معاویه رضی الله عنه به حج آمد بر عائشه رضی الله عنها گذر کرد، از او اجازه ورود خواست به او اجازه داده شد، چون نشست ام المومنین از او پرسید: آیا ایمن هستی از اینکه تو را در مورد آنکه او را به قتل آورده‌ای بازخواست نمایم؟

منظور یادآوری قتل محمد بن ابی بکر بوده است، معاویه گفت: من به خانه امن داخل شده‌ام.

فرمود: ای معاویه: آیا از خدا در قتل حجر و یارانش نترسیدی؟ معاویه گفت: من آنان را نکشتم بلکه کسانی آنان را کشتند که بر علیه‌شان گواهی دادند. (طبری: ۲۷۹/۵)

در روایتی دیگر آمده که محمد صلی الله علیه و آله بن سیرین فرمود: عائشه به معاویه فرمود: ای معاویه: در موقع قتل حجر بردباری تو کجا بود؟

گفت: ای ام المومنین کسی در حضورم نبود که مرا ارشاد کند.

ابن سیرین گوید: خبر به ما رسید که چون مرگ معاویه رسید فریادش در گلویش گیر کرده بود و می‌گفت: روز مؤاخذه من به خاطر قتل تو ای حجر روزی طولانی است.

وفات ام المومنین رضی الله عنها

در ماه مبارک رمضان سال ۵۸ هـ.ق سیده عائشه رضی الله عنها بیمار گردید که این بیماری منجر به وفات او شد. ایشان در بیماری خود وصیت کرد: که در موقع حمل جنازه اش آتش روشن نکنند و قطیفه قرمز برتشک او قرار ندهند. (الطبقات: ۷۶/۸)

چون بیماری او شدت یافت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما اجازه عیادت خواست، پسر برادر ام المومنین عبدالله بن عبدالرحمن به او گفت: این عبدالله بن عباس است که اجازه ورود می‌خواهد.

سیده بدانست که او می‌خواهد در آخرین لحظات از او تعریف و تمجید کند، لذا گفت: مرا از عبدالله بن عباس بازدار زیرا که به تعریف او نیازی ندارم. گفت: ای مادرم! ابن عباس از فرزندان نیک شما است برای عرض سلام و وداع آمده است.

فرمود: اگر می‌خواهی به او اجازه ورود بده.

آنگاه عبدالله بن عباس سلام کرد و نشست و فرمود: مزده باد ام المومنین را.

ام المومنین پرسید برای چه؟

فرمود: دیدار با رسول خدا و دوستان در هنگام جدایی روح از جسد. شما محبوب‌ترین همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودید و بدیهی است که در قلب پاک رسول خدا جز محبت انسان پاک قرار نمی‌گیرد. در شب غزوه ابواء، گردن بندت افتاد و رسول خدا در جستجوی شب را به صبح رسانید در حالی که آب نبود که مردم وضو بگیرند، اما خداوند آیه را نازل فرمود که حکم تیمم را همراه داشت.

سبب این لطف خدا شما بودید و این رخصت را خداوند به وسیله شما بر مردم ارزانی فرمود.

خداوند حکم برائت شما را از بالای هفت آسمان نازل کرد و جبرئیل آن حامل آن بود و اکنون مسجدی نیست که این آیات در اوقات شب و روز در آن تلاوت نگردد.

ام المومنین فرمود: ای ابن عباس مرا به خودم واگذار، سوگند به آن ذاتی که جانم در دست او است، دوست می‌داشتم که موجودی فراموش شده می‌بودم. در روایت دوم آمده که ابن عباس به او فرمود: ام المومنین نامیده نشدی مگر برای آن که نیک بخت گردی و عنوان ام المومنین اسمی بود که قبل از تولد بر تو گذاشته شده بود.

(الطبقات: ۷۶/۸)

و صحیح البخاری قسمتی از آن را آورده است، ام المومنین رضی الله عنها شب ۳ شنبه ۱۷ رمضان وفات کرد و همان شب بعد از نماز زوتر دفن گردید در حالی که ۶۶ سال از عمر او گذشته بود. (الطبقات: ۷۶/۸)

نماز جنازه او را ابوهیره رضی الله عنه امامت داد و مردم از منطقه عواملی جمع شدند و آن شب بیش از سایر شبها جماعت کثیری اجتماع کرده بودند، عروه بن زبیر و قاسم بن محمد و عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن بن ابوبکر و عبدالله بن عبدالرحمن او را در قبر قرار دادند. (الطبقات: ۷۶/۸)

پیکر او را در بقیع دفن کردند و خود بدان سفارش کرده بود و به عبدالله بن زبیر رضی الله عنه فرموده بود: «مرا با آنان - رسول خدا و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما - دفن نکنید، بلکه مرا با دیگر دوستانم - همسران رسول خدا - در بقیع دفن نمایید، زیرا که نمی‌خواهم به واسطه حضرت مورد تعریف و تمجید قرار بگیرم^۱» (صحیح البخاری).

چون عبید بن عمیر از وفات ام المومنین رضی الله عنها آگاه شد گفت: «بر عائشه غمگین نمی‌شود مگر کسیکه او مادرش بوده است» و گفته ام سلمه رضی الله عنها در موقع اطلاع از وفات او گذشت که فرمود: «ام المومنین عائشه رضی الله عنها در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از پدرش محبوب‌ترین مردم بود».

۱- مفهوم این گفته است که به سبب رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم مرا ثناء نگویند و در نفس امر احتمال دارد که من شایسته ثنای‌شان نباشم این قول بر سبیل تواضع و شکسته نفسی است. (فتح الباری: ۲۰۴/۳). و این سخن ام المؤمنین «لاتدینی مهعم» با سخن دیگر ایشان زمانی که عمر از ایشان اجازه خواسته بود که در جوار پیامبر دفن شود، فرموده بود: «كنت اريدة لنفسی» که دلالت داشت بر اینکه فقط جای دفن برای یک نفر باقی مانده است، ظاهراً تعارض دارد، و جمع میان این دو روایت بدین صورت است که قبل از دفن عمر رضی الله عنه ایشان احساس می‌کردند که جای برای دفن یک نفر بیشتر باقی نمانده اما چون عمر دفن شد معلوم گشت که برای یک نفر دیگر نیز امکان دفن وجود دارد. (فتح الباری: ۲۰۵ / ۳)

فصل چهارم:

مناقب و فضایل ام المومنین عائشه رضی الله عنها

- ۱- مقدمه
- ۲- زهد
- ۳- عبادت
- ۴- سخاوت و بخشش
- ۵- پارسایی
- ۶- علم و دانش او:
دانش آموز پیامبر- عائشه آموزگار علماء بانوی مفسر، بانوی محدث، بانوی فقیه،
آشنائی او با طب و انساب.
مشهورترین دانش آموزان مرد او:
عروه بن زبیر، قاسم بن محمد رضی الله عنه مشهورترین دانش آموزان زن او:
عمره بنت عبدالرحمن، قاسم بن محمد رضی الله عنه
مشهورترین دانش آموزان زن او:
عمره بنت عبدالرحمن، معاذه العدویه
- ۷- ادب:
مؤدب ادباء از زیبایی ادب او. از سخنان او. خاتمه.

فصل چهارم:

مناقب و فضایل ام المومنین عائشه رضی الله عنها

مقدمه

خداوند متعال، سیده عائشه رضی الله عنها را به بسیاری از فضایل و مناقب مخصوص گردانیده است که برخی از آن در فصل‌های گذشته بیان گردید. برای آنکه بررسی درباره زندگانی ام المومنین عائشه را کامل نمائیم، ناچاریم بارزترین ویژگی‌های شخصیت او را درک کنیم. بدیهی است از خلال بررسی حیات ام المومنین خصوصیات: زهد و پارسایی، عبادت بسیار، سخاوت و بخشش و علم و ادب به عنوان نشانه‌های بزرگ شخصیت او نمایان و آشکار می‌گردد.

زهد

با هم مرور کردیم که سیده عائشه رضی الله عنها بخشی از زندگانی خود را در تحت سرپرستی رسول خدا صلی الله علیه و آله سپری نمود و خوی مبارک وی سادگی در زندگی بود. سیده عائشه در طول حیات خود همواره بر حالت تنگدستی و فشار زندگی پایدار ماند و آن را تغییر نداد و چنانکه ابونعیم او را توصیف کرده همیشه این خصوصیت را برای خود محفوظ می‌داشت: ام المومنین رضی الله عنها با ارزش‌های دنیایی دشمنی می‌کرد و سرور و شادمانی دنیا را بیهوده می‌دانست و همواره برای از دست دادن مونس خود می‌گریست.

ام المومنین رضی الله عنها اینگونه حیات را دوست می‌داشت و به آن عشق می‌ورزید، زیرا این حیات پر افتخار رسول بود. بدینسان زندگی کردن بود که او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق می‌گردانید. زیرا که حضرت او را سفارش کرده بود: چون خواستی که به من ملحق گردی پس باید از دنیا به اندازه توشه یک نفر سوار بر مرکب برای خود برگیری و خود را از نشستن با سرمایه داران باز داری و جامه را تبدیل به نو نکنی مگر زمانیکه آن را پینه زده باشی. (ترمذی).

عروه می‌گفت: عائشه جامه‌اش را نو نمی‌کرد، تا که آن را پینه نمی‌زد. (تحفة الاحوذی).

عبادت او

ام المؤمنین عائشه رضی اللہ عنہا در روش عبادت خود بسیار از رسول خدا متأثر گردیده بود زیرا که او بیش از دیگران به حضرت آگاه بود.

ام المؤمنین رضی اللہ عنہا در احادیث بسیاری صورتی کامل از عبادت پیامبر را نقل کرده است. نشان بارز در روش عبادت پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم او در عبادت و استمرار آن بدون قطع آن بوده است، چه بسیار که از سیده در باب عبادت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم پرسیده می‌شد و او در پاسخ می‌گفت: عبادتش دائم بود، کدامیک از شما می‌تواند مثل رسول خدا باشد؟ خاندان محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم وقتی عملی را انجام می‌دادند بر آن پایدار می‌ماندند. (صحیح البخاری و مسلم).

به همین خاطر ام المؤمنین رضی اللہ عنہا برادای همه نوافل مداومت می‌کرد، به خصوص نماز شب را هیچگاه ترک نمی‌کرد و به مداومت آن سفارش و نصیحت می‌کرد.

امام احمد به روایت از عبدالله بن قیس آورده است که گوید عائشه رضی اللہ عنہا به من فرمود: قیام شب را ترک مکن زیرا که رسول خدا آن را ترک نمی‌فرمود و هرگاه که بیمار می‌شد یا کسالت داشت آن را نشسته انجام می‌داد. (المسند: ۲۴۹/۶).

از حدیث ذیل بر می‌آید که او نماز را بسیار طولانی ادا می‌کرد: امام احمد به روایت از عبدالله بن ابی موسی آورده که او گوید: مدرک یا ابن مدرک مرا نزد عائشه رضی اللہ عنہا فرستاد تا در مورد چیزهایی از او پرسش کنم، به نزدش رفتم دیدم نماز ضحی را بجا می‌آورد گفتم می‌نشینم تا از نماز فارغ گردد. کسانیکه آنجا بودند گفتند: هیئات!! (المسند: ۱۲۵/۶).

همچنین در نمازهای نافله چون به آیه و عید می‌رسید بسیار دعا و تضرع می‌کرد مثل این آیه: ﴿فَمَنْ أَلَّهْ عَلَيْنَا وَوَقَّانَا عَذَابَ السَّمُومِ ﴿٧﴾﴾ [الطور: ۲۷]. خداوند بر ما منت نهاد و ما را از عذاب سوزان حفظ فرمود.

چون آن را قرائت می‌کرد می‌گریست و باز تکرارش می‌نمود و می‌گفت: خدا بر من منت فرموده است امیدوارم مرا از عذاب زهر آگین حفظ فرماید. (الحلیة، السمط الثمین).

- علاقمند بود که نماز فرض را به جماعت بگذارد، او همواره در خانه‌اش به جماعت می‌پیوست و از همانجا به امام اقتداء می‌کرد. (المصنف: ۸۲/۲).

- زیرا که حجره او متصل به مسجد بود چه بسا که اگر جمعی از زنان در خانه‌اش بودند جماعت را برگزار می‌کرد و خود بدانان امامت می‌داد، البته در وسط صف می‌ایستاد. (المصنف: ۱۴۱/۲).

البته این جماعت پس از اذان و اقامه برگزار می‌گردید. (المصنف: ۱۲۶/۲).
اما در مورد عبادت روزه به طور جدی به آن دلباخته بود به طوری که پی در پی روزه می‌گرفت. ابن سعد از قول قاسم روایت کرده که ام المؤمنین رضی الله عنها همواره روزه می‌گرفت و حتی روزهای گرم و سوزان را با تمام سختی آن روزه می‌داشت. (الطبقات: ۶۸/۸).

امام احمد روایت نموده که عبدالرحمن بن ابی بکر روز عرفه برسیده عائشه وارد گردید در حالیکه او روزه داشت و بر او آب پاشیده می‌شد عبدالرحمن به او گفت: افطار کن گفت: افطار کنم در حالیکه از رسول خدا شنیده‌ام که فرمود: «روزه گرفتن روز عرفه کفاره سال قبل آن می‌باشد»^۱.

طبرانی مطلبی را در اوسط آورده است. چنان به روزه گرفتن شیفته بود که در ایام منی^۲ و در سفر روزه می‌گرفت. (المصنف: ۵۶۱/۲).

اما حج و عمره را چندین بار بجا آورد و با رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجة الوداع همراه بود و در اثنای همین حج بود که عادت ماهانه‌اش رسید، رسول خدا او را فرمان داد که مناسک را بجای آورد و فقط طواف خانه را پس از گذشت عادت انجام دهد.

۱- ظاهر امر این است که او محرم برای حج نبوده زیرا که روزه گرفتن روز عرفه برای غیر حجاج مستحب است و برای حجاج مکروه است، زیرا که آنان را از ادای مناسک حج ضعیف می‌گرداند و خود ام المؤمنین رضی الله عنها روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله از روزه داشتن روز عرفه در عرفات منع فرموده‌اند.

۲- (جمهور علماء بر این عقیده‌اند که در ایام منی روزه گرفتن روا نیست) زیرا که این روزها روزهای تشریق است در صحیح مسلم حدیثی آمده که رسول خدا فرمود: «ایام تشریق ایام غذا خوردن و نوشابه نوشیدن است». بعضی از علماء برای زائر متمتع که قادر به تقدیم هدیه نیست روا دانسته‌اند در این مورد به کتاب فتح الباری ۲۱۰/۴ مراجعه نمائید.

در طول حجة الوداع انجام عمره قبل از مراسم حج از او فوت گردید، از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اجازه خواست تا آن را پس از مراسم حج بجای آورده و حضرت به او اجازه داد و او را با برادرش عبدالرحمن به تنعیم - که اول زمین حرم است - فرستاد و او احرام عمره بست و هنوز هم مسجد تنعیم بنام مسجد عائشه خوانده می شود.

ام المؤمنین عائشه رضی اللہ عنہا پس از وفات رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم چندین بار حج و عمره بجای آورد که موضوع شرکت او در مراسم حج در عهد خلفاء در قبل بیان گردید. او بدور از مردان مراسم طواف خانه را بجای می آورد و در جوف کوه ثبیر که نزدیک مکه است مجاور می گردید و در آنجا دارای خیمه ای ترکی بود که بر آن پرده آویخته شده بود. (صحیح البخاری).

شایان ذکر است که سیده عائشه رضی اللہ عنہا از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پرسید: شما بهترین اعمال را جهاد می دانید آیا ما زنان جهاد نکنیم؟

حضرت فرمودند: «ولی بهترین جهاد برای شما حج مبرور است» (صحیح البخاری).
در روایتی دیگر آمده است که از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پرسید: یا رسول الله بر زنان هم جهاد فرض است؟ حضرت فرمود: «بلی بر آنان جهاد هست نه جنگ، حج و عمره» (ابن ماجه).

سخاوت و بخشش او

پارسایی اقتضا می کند که انسان پارسا از آنچه در دست خود دارد، دل برکند و سیده عائشه از هر آنچه در دست داشت دل برکنده بود، چه برسد به آنچه که در دست او نبود. بدینسان او به والاترین درجات جود و سخا دست یافت به طوریکه هر چه در دستش قرار می گرفت آن را صدقه می داد، تفاوتی نداشت که کم باشد یا زیاد.
این کار او مطابق فرموده رسول خدا بود «از دوزخ بپرهیزید اگرچه به نیمی خرما باشد» (امام احمد).

چه بسا که در عصر رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم او حتی چند دانه خرما در اختیار داشته و آن را صدقه نموده است خود این موضوع را شرح می دهد:

زنی به نزد آمد که دو کودک داشت درخواست کمک کرد من چیزی را نیافتم که به او بدهم فقط یکدانه خرما بود که آن را به او تقدیم کردم. او هم آن را دو نیم کرد و به هر کدام از کودکانش نیمی خرما داد و سپس بیرون رفت.

رسول خدا ﷺ تشریف آورد و فرمود: «هر کس به این دختران - کودکان - چیزی را ببخشد و به آنان احساس کند این احساس برایش مانعی خواهد شد از آتش» (صحیح البخاری و مسلم).

در حدیث دیگری ام المومنین رضی الله عنها گوید: زن مسکینی به نزد آمد و ۲ کودک خود را بر دوش داشت، من ۳ دانه خرما داشتم که به او دادم، او به هرکدام از کودکانش یک دانه خرما داد و یکدانه را خواست خود استفاده کند چون آن را به دهانش نزدیک کرد، کودکانش از او تقاضای غذا نمودند او هم خرما را دو نیم کرد و به هرکدام نیمی داد از کار زن در شگفت ماندم و آن را خدمت رسول خدا ﷺ قصه کردم که حضرت فرمودند: «خداوند بخاطر این کارش بر او بهشت را واجب نمود یا او را از دوزخ آزاد فرمود» (صحیح المسلم).

پس از وفات رسول خدا ﷺ هدایای بزرگی از هر طرف به سوی عائشه رضی الله عنها سرازیر گردید، او همه آن را می‌پذیرفت و سپس صدقه می‌کرد و برای خود چیزی از آن باقی نمی‌گذاشت. در اول کار سیده جز مستمری مقرر از بیت المال دیگر هدایا را نمی‌پذیرفت؛ روزی عبدالله بن عامر مقداری لباس و پول برایش فرستاد او به نماینده عبدالله گفت: پسر من از کسی چیزی را نمی‌پذیرم چون از نزدش خارج شد فرمود: او را باز گردانید چون بازگردید فرمود: اکنون چیزی را به یاد آوردم که رسول خدا ﷺ به من فرموده بود: «ای عائشه! اگر کسی چیزی را برایت بدون درخواست تقدیم کرد آن را بپذیر، که آن روزی است که خداوند بر تو عرضه فرموده است». (امام احمد) او همواره علاقمند بود که در طول حیاتش بر همان روشی که در عهد رسول خدا ﷺ زندگی می‌کرد باقی بماند تا که به حضرت ملحق گردد. او بیم داشت که دنیا بین او و حضرت حایل گردد.

روزی جابر او را با جامه‌ای پینه زده دید گفت: بهتر است که این جامه را کنار بگذاری. در پاسخ گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «همانا راز تو در لقای من بر این است که جامه‌ای را نیندازی تا که آن را پینه زنی و طعامی را برای یک ماه ذخیره نکنی» بنابراین من چیزی را که حضرت رسول خدا ﷺ مرا بدان فرمان داده تغییر نمی‌دهم تا که ان شاء الله به او ملحق شوم. (الاجابة).

به همین خاطر بود هرگاه که برایش چیزی هدیه می‌رسید زندگی مبارک رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را یاد می‌آورد و اشک بر او غالب می‌شد و می‌گریست و سپس آن را صدقه می‌داد. یکبار معاویه برایش جامه‌هایی و مقداری نقره هدیه فرستاد، چون عائشه رضی اللہ عنہا آن‌ها را دید به گریه افتاد و گفت: اما رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم چنین چیزهایی را در خانه‌اش نیافت. آنگاه آن‌ها را متفرق ساخت و به این و آن بخشید و از آن چیزی باقی نگذاشت. (حلیة الاولیاء: ۴۸/۲).

سلال برایش مقداری انگور هدیه فرستاد او آن را تقسیم نمود، ولی خدمتگزارش یک خوشه از آن را برداشت و عائشه ندانست. چون شب شد آن را آورد پس ام المومنین رضی اللہ عنہا پرسید: این چیست؟ خدمتگزار گفت: بانویم آن را برداشتم تا بخوریم.

ام المومنین فرمود: جز یک خوشه بیشتر نیست، به خدا سوگند من آن را نمی‌خورم پس آن را خودت میل کن. چه بسا که عائشه دیده شد جامه‌هایش پینه زده شده بود.

عروه گوید: عائشه را دیدم که ۷۰۰۰۰ درهم پول را بین نیازمندان تقسیم کرد در حالی که چادرش پینه زده شده بود.

چون از او پرسیده شد: مگر خداوند بر شما گشایش عنایت نفرموده است؟! فرمود: درست نیست کسی که جامه‌اش کهنه و مندرس نشده جامه نو بپوشد. (حلیة الاولیاء: ۴۸۲/۲).

ام المومنین عائشه رضی اللہ عنہا حتی در موقع روزه داری شخص مسایل را بر شخص خود ترجیح می‌داد:

امام مالک در موطا آورده است که به او خبر رسیده که از عائشه همسر رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم سائیلی درخواست چیزی کرد، در حالی که عائشه روزه‌دار بود، در خانه‌اش جز پاره‌ای نان چیز دیگری نبود به کنیز آزاد شده‌اش فرمان داد که آن پاره نان را به درویش دهد، خدمتگزار گفت: اگر آنرا به درویش دهیم چیزی برای افطار شما نداریم. فرمود: آنرا به سایل تقدیم کن. خدمتگزار گوید: چنان کردم چون شب شد یکی از خانواده‌ها مقداری گوشت و نان برای ما هدیه فرستاد. عائشه مرا احضار کرد و فرمود: از این غذا استفاده کن البته که این بهتر از قرص نانی است که به سایل دادی. (حیة الصحابة ۳۵۳/۲).

چه بسا که در حال روزه داری از خود فراموش می‌کرد و هر چه در دستش بود آنرا به فقراء و نیازمندان می‌بخشید:

عروه گوید: معاویه رضی الله عنه ۱۰۰۰۰۰ درهم پول برای ام المومنین رضی الله عنها فرستاده بود به خدا سوگند هنوز خورشید غروب نکرده بود که همه آن پول را بین نیازمندان تقسیم کرد. خدمتگزار آزاد شده‌اش به او گفت: چه می‌شد که یک درهم از آن پول را برای ما گوشت می‌خریدی؟

ام المومنین فرمود: اگر قبل از توزیع آن می‌گفتی این کار را می‌کردم. (الحلیة: ۴۷/۲).

اگر ام المومنین عائشه رضی الله عنها چیزی برای صدقه کردن نمی‌یافت، بخشی از وسایل خود را می‌فروخت و بهای آن را صدقه می‌داد، به طوریکه به خاطر این کارهایش روزی پسر خواهرش عبدالله بن زبیر گفت: به خدا یا عائشه خود را می‌باید از این کارها باز دارد و یا اینکه کمک‌های مالی به او را منع می‌کنیم این خبر به گوش ام المومنین رسید پرسید آیا او چنین گفته است؟ گفتند: آری.

فرمود: هم اکنون با خدا نذر می‌کنم که هرگز با ابن زبیر سخن نگویم. چون این قطع رابطه طولانی شد ابن زبیر کسانی را برای میانجیگری فرستاد و او فرمود: من میانجیگری هیچ کسی را نمی‌پذیرم و نذر خود را نمی‌شکنم.

چون مدت این قطع ارتباط بسیار طولانی گردید عبدالله بن زبیر با مسور بن مخرمه و عبدالرحمن بن عبدالاسود - که از بنی زهره بودند صحبت کرد و آن دو را سوگند داد که زمینه ورود او را بر عائشه فراهم نمایند زیرا که او می‌گفت: بر عائشه روا نیست که نذر کند با من قطع ارتباط نماید.

آنگاه مسور و عبدالرحمن در حالی که ردهای خود را بر دوش داشتند بر درب خانه عائشه اجازه ورود خواستند و گفتند: السلام عليك ورحمة الله وبرکاته

آیا داخل شویم؟

عائشه گفت: وارد شوید

گفتند: همگی ما؟

فرمود: همه شما بفرمائید.

او نمی‌دانست که ابن زبیر نیز با آنان است، چون وارد گردیدند ابن زبیر به قسمت مخصوص نشست عائشه که پرده داشت، وارد گردید و با گریه و زاری او را سوگند می‌داد که عذر او را بپذیرد و به او می‌گفتند: رسول خدا از قطع رابطه خویشاوندان و

مسلمانان منع فرموده است زیرا که برای مسلمانان روا نیست که برادرش را بیش از ۳ شب ترک کند. چون آنان تذکرات فراوانی به عائشه دادند و او را در حرج انداختند او هم شروع به تذکر دادن به آنان نموده و در حالیکه میگریست گفت: من نذر کرده‌ام و نذر دشوار است. آنان همچنان با او صحبت کردند تا که با ابن زبیر سخن گفت. او برای برائت خود از سوگندش تعداد ۴۰ برده آزاد نمود و بعد از آن هرگاه نذرش را بیاد می‌آورد گریه می‌کرد بطوریکه چادرش از اشک‌هایش خیس می‌گردید. (صحیح البخاری).

پارسایی

پارسایی همان پرهیز از شبهات است که مبدا انسان در حرام واقع شود و این از ثمرات معرفت خداوند سبحان است و هرچه بنده نسبت به پروردگارش معرفت بیشتری پیدا کند و به او نزدیک گردد پارسایی او نیز افزون می‌شود. شکی نیست که سیده عائشه رضی اللہ عنہا به سبب لطفی که خداوند به او فرموده و او را در خاندانی پرهیزکار و پارسا و محیطی پاک قرار داشت که تصویرهای بسیاری در این مورد گذشت و همگی دلالت بر شدت پارسایی و بیم او از خشم خداوند متعال دارد.

ام المومنین رضی اللہ عنہا در تمام مراحل حیات خود دارای صفات عالی بود، او در حیات رسول خدا بود که عموی رضاعی خود را اجازه ورود به خانه ویژه‌اش نداد، تا که رسول خدا تشریف آورد و فرمود: «بایستی عمویت بر تو وارد گردد».

با این هم از حضرت توضیح خواست که مرا زنی شیر داده و مرد در آن نقشی نداشته است، لذا بار دیگر رسول خدا گفتارش را تکرار فرمود: «عمویت می‌باید بر تو وارد گردد».

چون رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم از او خواست که دستش را از حجره بیرون کند تا جانماز را به او بدهد گفت: من در حالت عادت ماهانه هستم پس رسول خدا فرمود: «حالات ماهانه در دست شما نیست» (صحیح البخاری و صحیح مسلم).

از جمله نمونه‌های پارسایی او اینکه او حتی از ورود یک دختر بچه کوچک به حضورش به خاطر داشتن زنگوله‌های مخصوص جلوگیری کرد و فرمود: او را بر من وارد نکنید مگر آنکه زنگوله‌هایش را بر گرفته باشید زیرا که از رسول خدا شنیده‌ام که فرمود: «فرشتگان رحمت به خانه‌ای که در آن زنگوله باشد وارد نمی‌شوند».

پارسایی صاحبش را وادار به کثرت امر به معروف و نهی از منکر می‌نماید و سیده در تمام احوال و اوقات این وظیفه را انجام می‌داد. روزی زنی را بین صفا و مروه یافت که پیراهنی مخطط به صلیب داشت، عائشه به او گفت: آن را از جامه‌ات دور کن زیرا که رسول خدا چون آن را در جامه‌ای می‌دید، آن را می‌تراشید و محو می‌کرد. (امام احمد: ۲۲۵/۶).

و معنی قول او به زنان حمص گذشت که چون بر او داخل گردیدند فرمود: «شاید شما از آن زنهایی باشید که به حمام‌های عمومی داخل می‌شوند...».

از جمله موارد پارسایی او اینکه او رضی الله عنها همواره به زنان امر می‌کرد: به همسران خود بگویند به وسیله آب خود را پاکیزه کنند زیرا که من از آنان شرم می‌دارم، زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین کاری را انجام می‌داد. (نسائی و ترمذی).

روزی برادرش عبدالرحمن را دید که وضو می‌گرفت و گویا که برای دریافت نماز جنازه بر سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه شتاب می‌کرد پس عائشه به او فرمود: ای عبدالرحمن وضویت را کامل گردان زیرا که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «وای بر آنانکه پاشنه‌هایشان در موقع وضو گرفتن خشک می‌ماند که آتش آنان را فرا می‌گیرد». (صحیح مسلم).

از جمله موارد پارسایی او حجاب گرفتن او از یک مرد نابینا است و آن مرد به او گفت: از من در حجاب می‌روی در حالی که شما را نمی‌بینم؟ فرمود: اگر شما مرا نمی‌بینید من شما را می‌بینم. (الطبقات: ۶۹/۸).

با هم قبلاً مرور کردیم که در موقع طواف کعبه با مردان مخلوط نمی‌گردید و گفتیم که چگونه حفصه دختر عبدالرحمن را به علت داشتن چادری نازک مورد تنبیه قرار داد و چادرش را پاره کرد و به جای آن چادری ضخیم بر او پوشانید.

دیگر از موارد او پارسایی اینکه زنان عهد رسول خدا را به علت مبادرتشان به اجرای احکام شرعی مورد ستایش قرار داد.

شاید بارزترین صورت پارسایی او در چیزی باشد که خود آن را حکایت کرده است. در خانه‌ای که رسول خدا و پدرم رضی الله عنه دفن بودند بدون حجاب وارد می‌شدم و با خود می‌گفتم که یکی شوهرم و دیگری پدرم می‌باشد، چون عمر رضی الله عنه در آنجا مدفون گردید

به خدا سوگند در آن خانه وارد نشدم مگر آنکه به خاطر حیا از عمر رضی اللہ عنہ لباس هایم را بر خود پیچیده بودم. (السمط الثمین).

او با اینکه به شدت به پارسایی پایبند بود چون کسی را پند می داد فقط به تهدید و ترهیب اکتفا نمی کرد، بلکه نظر او این بود که در طریق دعوت از روش ترغیب و تشویق و ترهیب و تهدید هر دو کار گرفته شود تا که مبادا مردم نومید گردند. کسانی را که بر او وارد می گردید نصیحت می کرد که این اسلوب را به کار بندند. روزی عبید بن عمیر بر او وارد گردید پرسید شما چه کسی هستید؟ گفت من عبید بن عمیر هستم.

گفت: عمیر بن قتاده؟ گفت: آری مادرم.

فرمود: شنیده ام که با مردم می نشینی و آنان با تو مجالست می کنند؟ گفت: بلی یا ام المومنین چنین است.

فرمود: مبادا مردم را به نومیدی واداری و آنان را هلاک کنی. (المصنف: ۲۲۰/۳).

علم و دانش ام المؤمنین رضی اللہ عنہا

دانش یکی از بارزترین صفات سیده عائشه رضی اللہ عنہا است. دانش او به برترین قله کمال و پختگی رسیده بود و به تمام امور مربوط به دین از قرآن و تفسیر و حدیث و فقه احاطه داشت. حتی حاکم در کتاب مستدرک گفته است که ربع احکام شرعی از طریق عائشه رضی اللہ عنہا نقل شده است. بزرگان صحابه چون در امور دینی با مشکلی مواجه می شدند، از او فتوا می خواستند و دانش آن را نزد او می یافتند:

ابو موسی اشعری گوید: چون بر ما - اصحاب رسول خدا - مشکلی پیش می آمد آن را از عائشه می پرسیدیم و دانش او را در نزد او می یافتیم. (الاجابة و ترمذی).

مسروق بن اجدع گوید: بزرگان اصحاب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم را دیدم که در مورد فرائض از عائشه رضی اللہ عنہا می پرسیدند. (الاجابة).

اگر در یکی از امور مردم مشکلی پیش می آمد از شهرهای دور دست به حجاز نامه می نوشتند و حکم خدا را می پرسیدند و چون دانش چیزی را در اختیار نداشتند به علمایی که به علم و فقه شهرت داشتند همچون عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما و ابوهریره رضی اللہ عنہ و ابن عباس رضی اللہ عنہما ... مراجعه می کردند ولی مقام سیده عائشه رضی اللہ عنہا درمیانشان مقام استادی بود به طوریکه عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ تمام امور مربوط به زنان را به او محول کرده

بود و در امور مربوط به خانواده و احوال رسول خدا کسی را هم تراز او نمی دانست. (العائشه والسیاسه).

زهری گوید: اگر دانش عائشه رضی الله عنها با دانش تمام زنان سنجدیده شود باز هم دانش او بر همگان افزون خواهد بود. (الاجابة)

گاهی روایات و احکامی از طرف برخی از صحابه -رضوان علیهم اجمعین- به سمع عائشه می رسید، که بر اساس صحیح استوار نبود پس او اشتباهاتشان را تصحیح می کرد و موارد مخفی را بدانان بیان می نمود. بطوریکه اینکار او مشهور گردید و اگر کسی در موردی شک می داشت نزد عائشه می آمد و آن را از او می پرسید و اگر در مسافت دوری بود نامه می نوشت و آن را سوال می کرد.

از آن جمله است آنچه که بخاری و مسلم آورده اند: مبنی بر اینکه زیاد بن ابی سفیان به عائشه نوشت که عبدالله بن عباس گفته است اگر کسی هدی (قربانی) حج اعزام کند هر آنچه بر شخص حاج حرام می گردد بر او نیز حرام می شود تا که هدیه اش قربانی گردد من هدیه ام را فرستاده ام بنابراین نظرت را برایم بنویس.

عائشه گفت: آنچنانکه ابن عباس گفته صحیح نیست من خود قلاده های هدیه رسول خدا را با دستم تاییدم و سپس آن را حضرت با دستش قلاده فرمود و همراه پدرم آن را به مکه فرستاد و خود رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ چیز را بر خود حرام نکردند تا که هدیه او قربانی گردید...

بیهقی به روایت از زهری آورده است که گفت: اولین کسی که پرده را از مردم برگرفت و سنت را بدانان بیان نمود عائشه رضی الله عنها بود. (الاجابة).

به همین خاطر بود که ابوهریره رضی الله عنه از روایت خود از طریق فضل بن عباس رجوع کرد روایتی که می گفت: هر کس صبح را دریابد و جنب باشد روزه ندارد. چون این موضوع از عائشه و ام سلمه پرسیده شده گفتند: بر رسول خدا صبح طلوع می کرد و ایشان بدون احتلام جنب بودند و سپس روزه هم می گرفتند. چون ابوهریره این گفته را شنید گفت: آندو از من داناترند و سپس از آنچه که فتوا می داد رجعت نمود. (صحیح المسلم).

امام بدر الدین زرکشی کتابی را تألیف نموده که تمام مسایل بیان شده از سوی عائشه را جمع نموده و آن را با عنوان: «الاجابة لایراد ما استدرکه عائشه علی الصحابة» نامگذاری نموده است.

او درباره این مسایل تحقیق کرده و صحیح و ضعیف آنرا مشخص نموده است خداوند او را پاداش نیک دهد.

اگر مسایل این کتاب را درست عرضه داری بسیاری از این استدراکات را که به عائشه نسبت یافته غیر صحیح می‌بینی و برخی دیگر هم از حدود توضیح و تفسیر تجاوز نمی‌کند.

دانش آموز پیامبر صلی الله علیه و آله

به خاطر یک سری عوامل ویژه است که سیده عائشه رضی الله عنها توانسته است به آن مقام والای علمی دست یابد که مهم‌ترین آن‌ها به شرح ذیل است:

۱- عامل اول سرشت زیرکانه و قوه یادآوری و حافظه او است و برای این امر این دلیل کافی است که چه بسیار مطالبی را از رسول خدا روایت نموده است که بخش بزرگی شامل اشعار و امثالی می‌گردد که به هر مناسبتی عرضه داشته است.

۲- عامل دوم ازدواج او با رسول خدا در آغاز نوجوانی است که این امر باعث گردید که او در کنف رعایت حضرت قرار گیرد و حدود ۸ سال و ۵ ماه در کنار حضرت زندگی کند و در این مدت رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به او بسیار مهربان بوده است و برای تعلیم و ارشادش اهتمام فرموده است.

۳- عامل سوم کثرت نزول وحی در حجره او است که حتی - چنانکه در قبل گذشت - حجره‌اش به مهبط وحی نامگذاری شده بود.

۴- عامل چهارم زبان بسیار پرسشگر او بود، زیرا که کم اتفاق می‌افتاد چیزی بر او مشکل آید یا امری را نداند و از آن و درباره آن سوال نکند. سیده عائشه بدین خوی و عادت معروف بود که حتی ابن ابی ملکیه گفته است:

چون چیزی را نمی‌دانست به آن باز می‌گردید تا آن را بشناسد. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بازخواست شود عذاب می‌شود.

عائشه رضی الله عنها گفت: مگر خداوند نفرموده است: ﴿فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ (۸)

[الانشقاق: ۸]. «بزودی بازخواست خواهد شد بازخواستی آسان».

حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: این عرضه اعمال است، ولی هر کس در محاسبه‌اش به مناقشه

کشانده شود هلاک می‌گردد». (صحیح البخاری).

به همین خاطر بود که سیده عائشه رضی الله عنها زنان انصار را ستایش می کرد زیرا که آنان همواره از شئون دین خود پرسش می کردند.

عائشه رضی الله عنها می گفت: چه خوبند زنان انصار که شرم مانع آنان نمی گردد تا در دین دانش حاصل کنند. (صحیح البخاری).

شکی نیست که علم را آن طور که مجاهد گفته است شخص باحیاء و متکبر تعلیم نمی گیرد. (صحیح البخاری باب الحیاء فی العلم).

این امتیازات بود که سیده عائشه را در روایت احادیث نبوی ممتاز می گردانید و او روایاتی را عرضه می داشت که دیگران آن را نشنیده بودند.

بزرگان صحابه - رضوان الله علیهم اجمعین - از اینکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسند تحت تأثیر هیبت مبارک قرار می گرفتند و در مواردی پرسیدن زیاد موجب تعجب آنان می گردید:

انس بن مالک گوید: چه بسا که مردی از صحرا می آمد و از رسول خدا سوالاتی می کرد و ما گوش می دادیم. (مسند انس).

عائشه رضی الله عنها آموزگار علماء

دانش سیده عائشه رضی الله عنها در شهرهای شایع گردید و طالبان علم و دانش از هر طرف رهسپار حجره او گردیدند و دانشجویان و طالبان معرفت به حجره اش روی آوردند به طوریکه این حجره یکی از بزرگترین مدارس گردید که در تاریخ اندیشه اسلامی نقش بزرگی را ایفا نمود. از این مدرسه دانشمندان بزرگ تابعین فارغ التحصیل گردیدند که بحق ام المومنین معلم علماء و مؤدب ادباء بود.

ام المومنین عائشه رضی الله عنها از دانش آموزان غیر محارم خود در حجاب می شد و چه بسا که با صدای دست از پشت حجاب آنان را متوجه آمادگی خود برای پاسخ سوالاتشان می نمود. مسروق گوید: صدای دست او را از ورای حجاب شنیدم. (امام احمد: ۳۰/۶).

سیده عائشه رضی الله عنها در روش آموزشی دانش آموزان پسر و دختر به همان شیوه ای اتکاء داشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحاب خود را بدان روش تربیت فرمود.

از جمله این روش ها تأنی در کلام است تا که شنونده بتواند آن را بطور کامل دریابد. هر کس در سخن گفتن شتاب می کرد مورد ایراد از جانب ام المومنین قرار می گرفت.

عروه گوید: عائشه رضی اللہ عنہا گفت: از فلانی - ابوهریره - تعجب نمی‌کنی که روزی به حجره‌ام آمده و بگوشه‌ای نشسته و از رسول خدا سخن می‌گفت در حالی که من مشغول نماز بودم و او از آن بی‌خبر بود سپس صحبت خود را قبل از پایان نماز من پایان رسانید و بیرون رفت اگر او را در می‌یافتم پاسخش را می‌دادم به اینکه رسول خدا سخنش را پشت سرهم و با شتاب بیان نمی‌فرمود. (صحیح البخاری).

و دیگر از روش‌های آموزشی او برنامه عملی بود چه بسا که به شاگردانش احکام شرعی را بصورت عملی می‌آموخت به طوریکه خود در پیشاپیش شان حکم را ادا می‌کرد. از آنجمله است آموزش سالم بن سبلان که برده یکی از محارم^۱ او بود.

ام المؤمنین عائشه رضی اللہ عنہا روش وضو رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم را به من آموخت: ۳ بار آب به دهان و بینی کرد و سپس صورتش را ۳ بار شست و آنگاه دست راست و سپس دست چپ خود را ۳ بار شست و سرش را با دستش از جلوی آن به سمت عقب یکبار مسح کرد و سپس گوش‌هایش را مسح نمود و آن را بر رخسارهایش مرور داد و...

سالم گوید: تا زمانیکه من هنوز آزاد نشده بودم و به نزدش می‌رفتم از چشم من پنهان نمی‌گردید، من مقابل او می‌نشستم و با او سخن می‌گفتم تا اینکه روزی به نزد او رفتم و گفتم: یا ام المؤمنین دعا کن که خداوند برایم برکت عنایت فرماید. فرمود: چرا گفتم: خداوند مرا آزاد کرد.

فرمود: خداوند به شما برکت عنایت فرماید و آنگاه در حجاب رفت و از آن روز به بعد او را ندیدم. (نسائی).

ام المؤمنین عائشه رضی اللہ عنہا در پاسخ کسانی که از او فتوا می‌خواستند آنان را به حرج نمی‌انداخت و در تمام مسایل دینی اگر چه مربوط به شئون خصوصی فرد می‌شد پاسخ می‌داد زیرا که خود را برای بیان آن مسئول احساس می‌کرد، به دلیل اینکه می‌دانست که غیر از همسران رسول خدا کسی این مسایل را نمی‌داند.

بلکه در مواردی پرسشگران را وا می‌داشت که بدون شرم سوالات خود را در مسایل دینی مطرح سازند و با هم مرور کردیم که چگونه ابوموسی اشعری به او گفت: می‌خواهم از شما سوالی بکنم اما شرم می‌دارم.

۱- طبق نظر ام المؤمنین برده شخص یا برده یکی از محارم او جزو محارم به حساب می‌آمد و به او کیفیت وضو را آموزش داد و خود این موضوع را بیان کرده است.

فرمود: از من شرم مدار و هر چه می‌خواهی بپرس گویا که از مادرت سوال می‌کنی و شکی نیست که من مادرت هستم.

چه بسا که ام المومنین رضی الله عنها اینگونه احکام را بدون سوال خود نیز در مواردی که ضرورت بیان آن را احساس می‌کرد توضیح می‌داد.

عبدالله بن شهاب خولانی گوید: مهمان ام المومنین بودم، در خواب احتلام شدم جامه‌ام را شستم، خدمتگزارش مرا دید و شستن لباسم را به ام المومنین خبر داد عائشه در پی من فرستاد چون حاضر شدم فرمود: چرا جامه‌ات را شستی؟ گفتم: چیزی در آن یافتم که شخص خواب گاهی آن را می‌بیند. گفت: آیا در آن چیزی دیدی؟ گفت: خیز گفت: اگر چیزی در لباست دیدی باید آن را آب کشی، من در لباس رسول خدا آثار احتلام را یافتم و آن را که خشک بود از جامه‌اش با ناخن خود زدودم. (صحیح مسلم).

آنچه که قابل ملاحظه است این است که سیده عائشه فقط به بیان احکام اکتفاء نمی‌کرد، بلکه آن را با دلایلی از کتاب و سنت مورد تأیید قرار می‌داد و همین روش بود که بعداً بین علما به (فقه استدلالی) معروف گردید. این همان فقهی است که برای هر مساله فرعی دلایلی بیان می‌گردد، اگر شما مسند ام المومنین را مطالعه کنید مشاهده خواهید نمود که او با هر حکمی دلایلش را بیان کرده است. شاید گفتگوش با شاگرد بزرگش در موضوع یکی از مسایل بسیار حساس عقیدتی در این مجال برای این اسلوب را روشن گرداند که در ذیل تقدیم می‌گردد:

مسروق گوید: نزد عائشه رضی الله عنها تکیه داده بودم که فرمود: ای ابا عائشه هر کس در مورد ۳ چیز خلاف آنچه می‌گویم اعتقاد داشته باشد، بر خداوند بزرگ‌ترین بهتان را بسته است.

گفتم آن‌ها چیست؟ گفت: هر کس گمان کند که محمد صلی الله علیه و آله پروردگارش را در معراج دیده بر خدا بزرگ‌ترین بهتان را بسته است.

مسروق گوید: فوراً از حالتی که بودم نشستم و گفتم: یا ام المومنین: حال مرا بنگر و شتاب مکن مگر خداوند نفرموده است: ﴿وَلَقَدْ رَءَاهُ بِالْأُفُقِ...﴾ [التکویر: ۲۳].

«همانا او را در افق روشن دید و همانا دید او را یکبار دیگر».

گفت: من اولین کسی بودم از این امت که آن را از رسول خدا پرسیدم و ایشان فرمودند: «جز این نیست که او جبرئیل بوده است که او را جز این دوباره به صورتی

که آفریده شد ندیده‌ام او را دیدم که از آسمان فرود می‌آید و ما بین آسمان و زمین را به علت بزرگی آفرینش خود پر کرده است».

فرمود: مگر نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [الأنعام: ۱۰۳]. «او را چشم‌ها در نمی‌یابند و او چشم‌ها را می‌یابد و او لطیف و خبیر است».

و مگر نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ مُّبِينٍ﴾ [الشوری: ۵۱]. «ممکن نیست هیچ آدم را که سخن گوید با او خدا مگر به وحی یا از ورای حجاب یا رسول را بفرستند پس وحی کند به اذن او آنچه خدا خواسته است که خدا بلند مرتبه و با حکمت است».

و گفت: هر کس گمان کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی از کتاب خدا را پوشیده است به راستی بهتانی بزرگ بر او بسته است و خداوند می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلَّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ [المائدة: ۶۷]. «ای پیامبر برسان آنچه بر تو از جانب پروردگارت نازل گردیده و اگر این کار را نکنی پس رسالت او را ابلاغ نکرده‌ای».

گفت: و هر کس گمان کند که آنچه فردا اتفاق می‌افتد او از آن آگاهی دارد بهتانی بزرگ بسته است و خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: ۶۵]. «بگو نمی‌داند هر کس در آسمان‌ها و زمین است غیب را مگر خدا». (صحیح البخاری و صحیح مسلم).

بانوی مفسر قرآن

خداوند متعال تمامی اسباب و وسایل را فراهم نمود تا ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها به عنوان یکی از نامداران علم تفسیر در بین یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله تبارز کند. زیرا که از زمان کودکی او قرآن را از زبان پدرش صدیق می‌شنید و قبلاً با هم مرور کردیم که که حضرت صدیق همواره قرآن را تلاوت می‌فرمود و او در راه قرآن آزار و اذیت فراوانی از مشرکین دید.

ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها به سبب فهم و ذکاوتی که خداوند به او ارزانی فرموده بود درباره آنچه می شنید می اندیشید، این گفتارش بر این واقعیت دلالت می کند: این آیه در مکه به رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید در حالی که من دخترکی بودم که بازی می کردم: ﴿بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَىٰ وَأَمْرٌ ﴿٤٦﴾﴾ [القمر: ۴۶]. «بلکه قیامت میعادگاه است و قیامت سخت تر و تلخ تر است» و سوره بقره و نساء نازل نگردید مگر آنکه من نزد حضرت بودم. (صحیح البخاری)

سپس چون به خاندان نبوت انتقال یافت، در بسیاری از شأن و اسباب نزول آیات حضور داشت به طوریکه حتی حجره اش به مهبط وحی نامیده شد. او نزدیک ترین کس به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و وحی نازل می گردید در حالی که حضرت در حجره او به سر می برد. به همین دلیل است که احوال مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله را در موقع نزول وحی بیان می کند: «دیدم او را که در روزی بسیار سرد وحی بر او نازل می گردید و از جبین مبارکش عرق سرازیر بود» (صحیح البخاری).

چه بسیار که از رسول خدا معانی آیات را می پرسید و مراد خداوند را جویا می گردید. بدینسان او فضیلت شرف دریافت فوری و روبروی قرآن را از زبان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و دریافت معانی و مفاهیم آن را از حضرت یکجا برای خود گردآورده بود.

عائشه رضی الله عنها گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره این آیه پرسیدم: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ ﴿٦٠﴾﴾ [المؤمنون: ۶۰]. «و آنانکه می دهند آنچه را که می دهند و دلهای شان ترسان است» آیا آنان کسانی هستند که خمر می نوشند و دزدی می کنند؟ فرمود: «نه ای دختر صدیق بلکه آنان کسانی هستند که روزه می گیرند و نماز می گزارند و بیم دارند که از آنان پذیرفته نشود. ﴿أُولَٰئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْحَيٰرَةِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿٦١﴾﴾ [المؤمنون: ۶۱]. (ابن ماجه ترمذی) «آنان در خوبی ها شتاب می کنند و برای انجام آن سبقت می گیرند».

و همچنین گوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره این آیه پرسیدم: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوٰتُ ﴿٤٨﴾﴾ [ابراهیم: ۴۸]. «روزی که بدل گردد این زمین بغیر این زمین و بدل کرده شوند آسمان ها».

پس مردم در آن روز کجا هستند؟

فرمود: «برصراط» (صحیح مسلم).

در کنار اینها او هر آنچه را یک مفسر قرآن بدان نیازمند است از جمله قوه آگاهی از لغت عرب و احاطه بر طرق کلام عربی و تبحر در ادبیات عرب جاهلی اعم از شعر و نثر و خطابه و امثال و حکم را برای خود جمع نموده بود. عائشه رضی اللہ عنہا به قصاب زبان و نیروی عرضه کلام و علو بیان سرآمد بود و با هم تفصیل این جنبه از ویژگی‌های او را مرور می‌کنیم.

ام المومنین رضی اللہ عنہا بسیار علاقمند بود که تفسیر آیات قرآن منسجم با اصول اسلام و کلیات و عقاید آن باشد و این حقیقت در گفتگوی او با یکی از شاگردانش در بحث آموزگار علماء واضح گردید در اینجا گفتگویی دیگر از او را با یکی از بزرگ‌ترین شاگردان و نزدیک‌ترین کس به او یعنی عروه بن زبیر را می‌آوریم، که روش سیده در این موضوع روشن گردد.

عروه گوید: از عائشه رضی اللہ عنہا درباره قول خداوند متعال پرسیدم: ﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا﴾ [یوسف: ۱۱۰]. «تا که ناامید شدند پیامبران و گمان کردند قومشان که آنان بدروغ وعده کرده شده‌اند باری ما برایشان آمد».

آیا این لفظ «کُذِبُوا» خوانده می‌شود یا «کُذِّبُوا»؟

عائشه گفت: کُذِّبُوا^۱ صحیح است.

گفتم: آنان یقین داشتند که قومشان آنان را تکذیب کرده‌اند پس مفهوم گمان در

اینجا چیست؟

گفت: آری سوگند که آنان به این یقین داشتند.

گفتم: پس گمان کردند که دروغگو شده‌اند؟

۱- این گفته می‌رساند که عائشه قرائت به تخفیف را منکر بوده شاید ثبوت آن به او نرسیده بوده، البته ائمه کوفه از جمله عاصم - یحیی بن وثاب - اعمش - حمزه و کسانی که آن را به تخفیف خوانده‌اند و بعضی از قراء حجاز با آنان موافق بوده‌اند از آن جمله ابوجعفر قعقاع که همان قرائت ابن مسعود و ابن عباس است و وجه قرائت به تشدید همان است که نسائی از ابن عباس روایت کرده است که رسل از ایمان قوم خود ناامید شدند و قومشان پنداشتند که ابنیاءشان بر آنان دروغ گفته‌اند. (در اینبار به فتح الباری مراجعه فرمائید).

گفت: پناه بر خدا هرگز پیامبران چنین گمانی به خدا نبرده‌اند.

گفتم: پس مفهوم آیه چیست؟

گفت: منظور پیروان انبیاء می‌باشند که به پروردگارشان ایمان آورده و انبیاء را تصدیق کرده‌اند، پس بلاء بر آنان طولانی شد و پیروزی‌شان به تأخیر افتاده تا که انبیاء از قوم خود ناامید گردیده همان قومی که به تکذیب‌شان پرداخته‌اند و انبیاء گمان بردند که پیروانشان آنان را تکذیب می‌نمایند در این موقع نصرت خدا فرا رسیده است. (صحیح البخاری).

و نیز عائشه رضی الله عنها علاقمند بود تا اتفاق فیما بین آیات قرآن و انسجام و هماهنگی آن را نمودار سازد به طوریکه برخی آیات را به وسیله بعضی آیات دیگر تفسیر می‌نمود. عروه از او درباره فرموده خداوند پرسید: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبْعًا﴾ [النساء: ۳]. «اگر بیم دارید که درباره دختران یتیم به عدل رفتار نمی‌کنید پس نکاح کنید برای خود از زنان آنچه شما را خوش آید ۲ تا و ۳ تا و ۴ تا».

فرمود: خواهرم زاده ام! منظور دختر یتیمی است که در کفالت ولی خود به سر می‌برد و در مال با او شرکت دارد پس ولی او به خاطر مال و جمال او شیفته نکاح با او می‌گردد در حالیکه در مهریه‌اش به عدالت رفتار نمی‌کند و مثل بقیه زنان حقوق او را مراعات نمی‌کند پس خداوند اولیاء را منع فرموده که با اینگونه دختران یتیم ازدواج کنند مگر آنکه درباره‌شان به عدالت رفتار نمایند و مهریه‌هایشان را بر اساس عرف متداول بپردازند و امر گردیدند که با زنان دیگر نیز ازدواج نمایند پس از این باز هم مردم از رسول خدا درباره اینگونه دختران یتیم پرسش می‌کردند که خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ ۗ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتْلَىٰ النِّسَاءِ الَّتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ...﴾ [النساء: ۱۲۷]. «و طلب فتوا می‌کنند از تو درباره زنان بگو خدا درباره آنان شما را فتوا می‌دهد و آنچه خوانده می‌شود بر شما از کتاب در حق زنان یتیمه که نمی‌دهید به آنان آنچه که برایشان فرض گردیده و رغبت می‌کنید که با آنان ازدواج کنید».

عائشه رضی الله عنها گوید: آنچه که خداوند فرموده است ﴿وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ﴾ «و آنچه که تلاوت می‌شود بر شما در قرآن» مراد این آیه است: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا﴾

فِي الْيَتَامَىٰ فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ الْيَتَامَىٰ ﴿النساء: ۳﴾. «و اگر بیم دارید که درباره دختران یتیم به عدل رفتار کنید پس آنچه شما را از زنان خوش نکاح کنید» و مراد از آیه دیگر:

﴿وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ﴾ [النساء: ۱۲۷]. «و رغبت می کنید که با آنان ازدواج کنید».

میل کردن یکی از شما به دختر یتیمی است که در کفالت او به سر می برد و از لحاظ مال و جمال نادر است. بنابراین افراد منع گردیدند از اینکه با دختران یتیم فقط به خاطر مال و جمال شان ازدواج کنند مگر آنکه در این مورد عدالت را مراعات نمایند. (صحیح مسلم و صحیح البخاری).

بدینسان سیده عائشه بهترین و نزدیک ترین روش فهم قرآن را برای آیندگان خود ترسیم نمود.

بانوی محدث

به طور مطلق این صفت (یعنی روایت حدیث) از بارزترین صفات علمی برای سیده عائشه رضی اللہ عنہا است او از بزرگان حفظ حدیث به شمار می آید و در حفظ و روایت حدیث مقام پنجم را دارد و غیر از ابوهریره و ابن عمر و انس بن مالک و ابن عباس رضی اللہ عنہم کسی در این بخش از او سبقت نگرفته است، ولی امتیاز سیده عائشه رضی اللہ عنہا از آنان در این است که قمست اعظم احادیثی را که روایت نموده به طور مستقیم از رسول خدا دریافت کرده و اما غیر او از صحابه بعضی از بعضی دیگر نیز حدیث روایت کرده اند و ام المومنین عائشه بسیار کم است که حدیثی را از غیر پیامبر نقل کرده باشد. بدینسان او به حق صحابی شمرده می شود که بیش از سایر صحابه از رسول خدا حدیث روایت کرده است.

روی همین اساس است که او احادیثی را آورده که دیگران ذکر نکرده اند در حالیکه سایر صحابه در روایات بسیاری از احادیث با هم مشترک هستند. در مسندهای هرکدام از صحابه می بینی که احادیث مشترک وجود دارد در صورتیکه در مسند عائشه چنین چیزی نیست و احادیث او در سایر مسانید وجود ندارد مگر آنکه از او روایت کرده باشند.

این امتیاز ام المومنین به او فضیلت خاصی را در نشر احادیث نبوی می بخشد که اگر او نمی بود بخش عظیمی از سنت نبوی و بخصوص سنت عملی حضرت در خانه از

بین می‌رفت و کسی از آن مطلع نمی‌گردید زیرا که مسند عائشه بیشتر بر سنت عملی حضرت رسول کریم ﷺ استوار است و تقریباً احادیثی را که سیده در آن عمل حضرت را توضیح داده بر روایات قولی او غالب می‌باشد.

بدینسان حجره شریفه اولین مدرسه حدیث نبوی بوده است که طلاب علم از مشارق و مغارب زمین برای تعلیم بدانجا روی می‌آورده‌اند تا ضمن تشریف به زیارت روضه مطهر رسول خدا ﷺ از جوار حضرت بهره‌مند گردند. و به آثار مبارک تبرک جویند و به دریافت سنت مبارک مفتخر گردند. سنتی که از زبان نزدیک‌ترین انسان به رسول کریم بیان می‌گردد. کسیکه بیش از دیگران به حضرت در تماس و ملاقات بوده است.

اما سیده عائشه در رساندن سنت نبوی از هیچکس از اهل علم آن را دریغ نکرد بلکه آن را به همه جویندگان چه آزاد و چه برده و چه عرب و چه غیر عرب چه بزرگ و چه کوچک چه مرد و چه زن بر همگان تقدیم نمود و چه بسیارند بردگان و آزاد شدگان و زنان و کودکان که افتخار شاگردی او را دارند.

به همین دلیل است که عده راویان حدیث از او بسیار است که ذهبی در نبلاء آنان را حدود ۱۰۰ نفر ذکر کرده است و برآستی اگر کسی کتب حدیث را بررسی کند می‌تواند بر این هم بیفزاید چنانکه استاد افغانی گوید: تعداد راویان به چندین برابر این می‌رسد با توجه به اینکه او حدود ۵۰ سال به روایت سیره و سنت رسول کریم اشتغال داشته عده راویان حدیث از او بسیار به نظر نمی‌رسد، به طوریکه مشاهده می‌شود در مواردی یک شخص و پسرش و نبیره‌اش توانسته‌اند در مکتب عائشه حدیث بیاموزند آنانکه از او حدیث روایت کرده‌اند بسیارند اما مشهورترین‌شان بشرح ذیل است:

۱- از صحابه: عمر بن خطاب، عبدالله بن عمر، ابوهریره، ابوموسی اشعری، عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و دیگران.

۲- از خاندانش: عروه بن زبیر پسر خواهرش و قاسم بن محمد پسر برادرش.

۳- از بزرگان تابعین: علقمه بن قیس و مجاهد، و عکرمه و شعبی و زربن حبیش و مسروق و عبید بن عمیر و سعید بن مسیب و اسود بن یزید و طاووس و محمد بن سیرین و عبدالرحمن بن الحارث بن هشام و عطاء بن ابی رباح و سلیمان بن یسار و علی بن الحسین و یحیی بن یعمر و ابن ابی ملکیه و ابوبرده بن ابی موسی و ابوالزبیر مکی و مطرف بن الشخیر و دیگران.

۴- از برده‌های آزاد شده‌اش: ابوعمرو و ذکوان و ابویونس و فروخ.
 ۵- از زنان: عمره دختر عبدالرحمن، معاذه العدویه، عائشه بنت طلحه و جره بنت دجاجه و حفصه دختر برادرش عبدالرحمن و خیره مادر حسن بصری و صفیه دختر شیبه و دیگران^۱.

ام المؤمنین عائشه رضی اللہ عنہا حفظ الفاظ حدیث را واجب می‌دانست و روایت به معنی حدیث را جایز نمی‌شمرد و چه بسا که یکی از شاگردانش را، نزد یکی از حفاظ صحابه می‌فرستاد تا از او حدیثی را بپرسد و باز پس از مدتی طولانی این پرسش را تکرار می‌نمود تا که ضبط الفاظ حدیث مورد تأیید قرار گیرد و صحت روایتش به ثبوت برسد. از آن جمله است: که به شاگردش عروه گفت: پسر خواهرم! به من خبر رسیده که عبدالله بن عمرو امسال برای حج می‌آید برو و از او حدیث بپرس زیرا که او از رسول خدا دانش فراوان اخذ کرده است.

عروه گوید: با عبدالله بن عمرو ملاقات کردم و از او پیرامون آنچه از رسول خدا شنیده سوال نمودم از جمله آنچه که او بیاد داشت این حدیث بود که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرموده است. «خداوند دانش را از میان مردم بر نمی‌گیرد ولی علماء را قبض می‌کند و علم همراهشان از میان برداشته می‌شود، سپس برای مردم رؤسای نادان باقی می‌ماند که آنان بدون علم فتوا می‌دهند پس مردم را گمراه می‌کنند و خود نیز گمراه می‌شوند».

عروه گوید: چون این حدیث را به عائشه باز گفتم برایش گران آمد و گفت: آیا او گفت که آن را از رسول خدا شنیده است؟

عروه گوید: چون سال آینده آمد گفت ابن عمرو آمده است با او ملاقات کن و از او حدیثی را که در باب علم گفته بود دوباره بپرس.

عروه گوید: دوباره با عبدالله بن عمرو ملاقات کردم و حدیث را از او پرسیدم دیدم همانطوریکه دربار اول متن حدیث را گفته بود دوباره آن را باز گفت:

عروه گوید: خبر را به عائشه باز گفتم. او گفت: گمان دارم که او حتماً راست می‌گوید زیرا که می‌بینم بر آن نیفزوده و از آن کم نکرده است^۲. (صحیح مسلم).

۱- در این مورد به کتاب‌های النبلاء والاجابه و تعلیقات آن مراجعه فرمائید.

۲- امام نووی گوید: معنی این گفتار عائشه این نیست که او عبدالله بن عمرو را متهم به دروغ گویی

حافظان سنت از صحابه کوشش سیده عائشه را بر ضبط الفاظ حدیث می دانستند روی همین اساس بعضی از آنان به نزدش می آمدند و احادیث خود را بر او می خواندند تا قوت ضبط و حفظ خود را مورد تأیید قرار دهند.

ابوهریره رضی الله عنه که بیش از همه صحابه حافظ حدیث بود، به مکانی در نزدیک حجره سیده عائشه می نشست و حدیث می خواند و می گفت: ای صاحب حجره! بشنو. ای صاحب حجره! بشنو. (صحیح مسلم).

مقصودش چنانکه امام نووی گفته است، تقویت حدیث بوده که سیده عائشه با اقرار بدان و یا سکوت در برابر آن احادیث او را مورد تأیید قرار دهد. (شرح صحیح مسلم). همچنانکه صحابه چون در امری اختلاف می کردند با عائشه صحبت می نمودند. در صحیحین آمده است که به ابن عمر گفته شد که ابوهریره گوید: از رسول خدا شنیده ام که می فرمود: «هر کس جنازه ای را همراهی کند برایش یک قیراط مزد می باشد».

ابن عمر گفت: ابوهریره بر ما زیاده روی کرده است سپس کسی را نزد عائشه فرستاد تا از او سوال کند پس ام المومنین ابوهریره را تصدیق کرد. ابن عمر گفت: ما درباره قیراطهای فراوان افراط کردیم. (الاجابة).

چون زید بن ثابت و ابن عباس درباره خروج زن حایض از مکه بدون انجام طواف وداع در صورتیکه قبل از حیض طواف افاضه را بجای آورده باشد، اختلاف کردند ابن عباس گفت: زن می تواند از مکه خارج گردد و زید گفت: نبایستی از مکه خارج گردد برای حل اختلاف زید به خانه عائشه رفت و از او در این مورد پرسید.

عائشه گفت: می تواند خارج گردد پس زید در حالی از خانه خارج گردید که می گفت: سخن حق جز همان کلامی که گفتم چیز دیگری نبود. (الاجابة).

ام المومنین به زید گفت: که ام المومنین صفیه در شب خروج از مکه عادت شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: آیا طواف روز عید را انجام داده ای؟ گفت: آری.

پس فرمود: بیرون شو.

کرده است، بلکه بیم آن داشته که سخن بر او مشتبه شده باشد. در این مورد به شرح صحیح مسلم از امام نووی مراجعه فرمائید.

تمام اینها بر ما ثابت می‌کند که ام المومنین عائشه رضی اللہ عنہا مرجع صحابه در حدیث بوده است. قبلاً گفتیم که ابوموسی اشعری گفت: بر ما یاران رسول خدا هیچ حدیثی مشکل نمی‌شد مگر آنکه دانش آن را نزد عائشه رضی اللہ عنہا می‌یافتیم.

بانوی فقیه

ام المومنین عائشه رضی اللہ عنہا از بزرگان صحابه و از مجتهدین نامدار آن به شمار می‌آمد و در قبل مرور کردیم که بزرگان صحابه بسیاری از مسایل را از او می‌پرسیدند و او بدانان فتوا می‌داد. حتی قاسم بن محمد آورده است که عائشه در خلافت ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی النورین رضی اللہ عنہم در مورد صدور فتوا مستقل بود. (الطبقات ۳۷۵/۲).

ام المومنین رضی اللہ عنہا فقط به بیان احوال رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم بسنده نمی‌کرد بلکه در استنباط احکام وقایع نو که حکم صریحی در قرآن و سنت بدان یافت نمی‌شد، اجتهاد می‌نمود. ابوسلمه بن عبدالرحمن گوید: کسی را داناتر به سنت‌های رسول خدا و فقیه‌تر در رأی در صورتیکه بدان نیازی پیدا می‌شد و داناتر به شأن نزول آیات و فرایض از عائشه نیافتیم. (الطبقات ۳۷۵/۲).

روشن است که صحابه رضی اللہ عنہم در مورد اجتهاد فقط به مسائلی کفایت می‌کردند که بر آنان عرضه می‌گردید و حکمی در باب آن در کتاب و سنت نمی‌یافتند و از اینکه درباره مسایلی که واقع نشده به اجتهاد بپردازند کراهت داشتند و سیده عائشه نیز چنین بود پس چون حکم یکی از قضایا از او پرسیده می‌شد به کتاب و سنت مراجعه و آن را مورد بحث قرار می‌داد و اگر در آنجا نمی‌یافت با اجتهاد و استنباط حکم از کتاب و سنت اقدام می‌نمود.

بنگر که چگونه منع خودداری از ازدواج را که به منظور عبادت انجام می‌گیرد استنباط کرده است: چون سعد بن هشام به نزد او آمد و گفت: قصد دارم خلوت گزینم این کار را مکن مگر نشنیده ای که خداوند فرموده است: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً﴾ [الرعد: ۳۸]. «و همانا فرستادیم رسولانی را پیش از تو و برایشان همسران و فرزندان قرار دادیم بنابراین گوشه گیری مکن». (نسائی).

و بیندیش که چگونه حرمت متعه^۱ (صیغه) را با استفاده از دلیل ثابت می‌سازد: ابن ابی ملکیه گوید: چون از عائشه درباره صیغه سوال می‌شد می‌گفت: بین من و آنان کتاب خدا است که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَفِظُونَ ﴿۷﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿۸﴾ فَمَنْ أَتَبِعَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿۹﴾﴾ [المؤمنون: ۵-۷]. «رستگار گردیدند مومنانی که آنان فرج‌های را خود نگهداری می‌کنند مگر بر همسران خود یا زنانی که دست‌های آنان مالکشان است که در این دو حالت آنان ملامت نیستند و هر کس غیر این دو را بجوید آن گروه تجاوز کارانند».

از جمله استنباط فقهی او نیز قصه زنی است که به او گفت: یا ام المومنین من کنیزی داشتم او را به زید بن ارقم به مبلغ ۸۰۰ درهم فروختم و سپس دوباره او را به مبلغ ۶۰۰ درهم باز خریدم و ۶۰۰ درهم را نقد کرده و ۸۰۰ درهم بر او نوشتم. عائشه گفت: شما و زید بن ارقم بد معامله‌ای کرده‌اید همانا زید جهاد خود با رسول خدا را با این کارش باطل کرده است مگر آنکه توبه کند (و البته زید توبه کرد).

زن گفت: اگر اصل پولم را بگیرم و زیادتى را بر او باز گردانم نظر شما چیست؟ عائشه گفت: ﴿فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَانْتَهَىٰ﴾^۲ [البقرة: ۲۷۵]. «پس هر کس را پندی از جانب پروردگارش آمد و خود را بازداشت او راست آنچه که گذشته است». (الاجابة).

برخی از آرای فقهی سیده عائشه رضی الله عنها منحصر به خود او است که جمهور صحابه و آیندگان پس از آنان با او در مورد آن‌ها مخالف بوده‌اند که مهم‌ترین این موارد به شرح زیر است:

۱ - مشهور است که نماز نفل پس از نماز عصر مکروه است ولی سیده عائشه با این نظر مخالف بود و آن را جایز می‌دانست و می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله دو رکعت نفل پس از نماز عصر را ترک نمی‌کرد. (صحیح مسلم).

۱ - متعه به عقد نکاح موقت گفته می‌شود که مردی زنی را در مقابل مقدار مال مشخص برای مدت معینی نکاح می‌کند که با پایان یافتن آن مدت، بدون طلاق آن نکاح پایان می‌یابد. نگا: (نکاح المتعة حرام فی الاسلام) اثر محمد الحامد رحمه الله.

۲ - طبق روایت مسند احمد، زید از این معامله‌اش دست کشید و توبه نمود.

شاید بعد از این از رأی خود رجوع کرده باشد و به این امر روایت مسلم دلالت دارد که برخی از صحابه کسی را نزد او فرستادند و درباره ۲ رکعت نفل پس از نماز عصر پرسیدند و او گفت: از ام سلمه سوال کنید.

بعضی از فقهاء بر این قول رفته‌اند که نماز نفل پس از نماز عصر از ویژگی‌های رسول خدا بوده است. (الحلی الکبیر)

۲- در قیام ماه رمضان او تعداد رکعت‌های نماز شب را همراه با وتر ۱۱ رکعت می‌دانست چون ابوسلمه بن عبدالرحمن از او پرسید که: نماز رسول خدا در رمضان و غیر آن از ۱۱ رکعت نماز شب بیشتر ادا نمی‌کرد.

ابتدا ۴ رکعت می‌خواند که از خوبی و طولانی بودن آن می‌پرس، سپس ۴ رکعت دیگر می‌خواند که از خوبی و طولانی بودن آن می‌پرس و در آخر ۳ رکعت می‌خواند گفتم یا رسول الله آیا قبل از وتر می‌خوابید؟ فرمود: «یا عائشه! چشمانم می‌خوابند و قلبم نمی‌خوابد». (صحیح البخاری و مسلم).

ولی صحابه رضی اللہ عنہم نماز شب در رمضان را ۲۰ رکعت ادا می‌کردند و حضرت عمر مردم را بر یک امام جمع نمود و بزرگان صحابه با اینکه زیاد بودند بر حضرت عمر ایراد نگرفتند حدیث عائشه دلیل بر منع افزودن در نماز نیست زیرا که فعل رسول خدا بر این تعداد بر نفی بیشتر آن دلالت ندارد^۱.

۳- با هم مرور کردیم که ام المؤمنین روزه گرفتن ایام تشریق را روا می‌دانست و خود آن را روزه می‌گرفت ولی جمهور صحابه در این مورد با او مخالف بودند به بحث عبادت او مراجعه فرمائید.

۴- نظر ام المؤمنین عائشه رضی اللہ عنہا این بود که در شیرخوارگی حرمت ثابت می‌گردد و در این مورد میزان سن شیر خواره مطرح نیست در حالی که جمهور صحابه و تابعین نظرشان این می‌شود مگر امام ابوحنیفه که آن را در ۲/۵ سال می‌داند.

جمهور به این آیه استدلال می‌کنند: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾ [البقرة: ۲۳۳]. «و مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر دهند».

۱- تفصیل این بحث را می‌توانید در کتاب (بررسی‌های تطبیقی در حدیث نبوی) از دکتر نورالدین العتر مطالعه فرمائید.

و به این حدیث که خود ام المومنین آنرا روایت کرده است: که رسول خدا ﷺ فرمود: «شیرخوارگی ثابت نمی‌شود مگر از گرسنگی - کودکی».

اما سیده عائشه رضی الله عنها استدلال به قصه سالم مولی ابی حذیفه می‌کند که در خانواده ابو حذیفه زندگی می‌کرد، روزی همسر ابو حذیفه به خدمت رسول خدا ﷺ آمد و گفت: سالم بزرگ شده و در حد مردانگی رسیده است و همانند مردان عاقل گردیده است و او بر خانواده ما وارد می‌شود و من گمان دارم که در دل ابو حذیفه از این بابت چیزی است.

رسول خدا ﷺ به او فرمود: «سالم را شیرده بر او محرم می‌شوی و آنچه در دل ابو حذیفه است دور می‌شود».

گوید: بازگشتم و او را شیر دادم پس آنچه در دل ابو حذیفه بود دور گردید. (صحیح البخاری و مسلم).

جمهور حدیث سیده عائشه را مخصوص همسر ابو حذیفه می‌دانند. مسلم از ام سلمه و سایر ازواج مطهرات روایت آورده که آنان در این مورد با عائشه مخالف بوده‌اند. (مسند السیده عائشه)

بدینسان ام المومنین عائشه رضی الله عنها بین علم روایت و درایت جمع نمود به طوریکه عطاء گوید: عائشه فقیه‌ترین مردم و به صورت عام صاحب بهترین رأی بوده است و ابو عمر بن عبدالبر رحمته الله گفته است: که او در عصر خود در سه علم یگانه و سر آمد بود. علم فقه، علم طب و علم شعر (الاجابة)

از فقه^۱ سیده ام المومنین عائشه رضی الله عنها

- ۱- ام المومنین عائشه غذایی را که گریه از آن خورده پاک می‌دانست. ۱۰۲/۱.
- ۲- وضو گرفتن پس از گفتار زشت و خبیث را مستحب می‌دانست. ۱۲۷/۱
- ۳- بوسیدن و لمس کردن زن را موجب نقض وضو می‌دانست. ۱۳۵/۱
- ۴- با القای ختائین، اگرچه انزال صورت نگرفته باشد، برای مرد و زن غسل را واجب می‌دانست. ۲۵۴/۱

۱- این آرای فقهی از کتاب المصنف تألیف امام عبدالرزق صنعانی نقل گردیده که در پایان هر نظریه شماره جلد و صفحه کتاب مذکور ذکر گردیده است.

- ۵- می گفت زن حامله حیض نمی شود اگر خونی دید آن را بشوید و نماز بگذارد. ۳۱۷/۱ ، شاید مقصودش فقط شستن خون بوده نه غسل.
- ۶- اگر شخص خواب پس از بیداری بر لباس خود رطوبت دید و احتلام را به یاد نمی آورد بر او غسل لازم است. ۲۵۴/۱
- ۷- زنان را از وارد شدن به حمام های عمومی منع می کرد مگر کسی را که به علت بیماری خاصی ناچار است به حمام عمومی - ویژه درمانی - برود.
- ۸- دیدن علائم زردی را برای زن به حساب عادتش می گذاشت. ۳۰۲/۱
- ۹- زن مستحاضه در ایام حیض از نماز خود داری کند. سپس یک غسل به جا آورده و برای هر نماز یک وضو انجام دهد و نماز بخواند. ۳۰۴/۱
- ۱۰- اثر خون حیض بر جامه پس از شستن و مالیدن آن برای نماز خواندن عبیبی ندارد. ۳۱۹/۱
- ۱۱- شوهر می تواند از زنش که در حال حیض است بهره مند گردد. البته در صورتی که همسرش ازار داشته باشد. ۳۲۳/۱
- ۱۲- برای کسی که بر پهلو تکیه زده است قرائت قرآن روا است. ۳۴۰/۱
- ۱۳- جامه ای که عرق شخص جنب به آن می رسد پاک است. ۳۶۶/۱
- ۱۴- خواب قبل از نماز عشاء و شب گذرانی بعد از آن مکروه است. ۵۶۲/۱
- ۱۵- نمازگزاران نمازش را با ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ آغاز کند. ۸۹/۲
- ۱۶- نمازگزار از این که دستش را بر خاصره اش بگذارد منع شده است. ۲۷۳/۲
- ۱۷- برده می تواند امام نماز باشد و خود به غلامش ذکوان اقتدا می کرد. ۳۹۴/۲
- ۱۸- در حال نماز از روی مصحف می خواند. ۴۲۰/۲
- ۱۹- در نماز در اثناء قرائت قرآن دعا می کرد. ۴۵۱/۲
- ۲۰- از این که در سفر نماز را کامل ادا کند با کی نمی داشت و خود در سفر آن را انجام می داد. ۵۶۱/۳
- ۲۱- در سفر روزه می گرفت. ۵۷۰/۲
- ۲۲- تخفیف ۲ رکعت سنت صبح را مستحب می دانست. ۶۰/۳
- ۲۳- نماز ضحی را بجا می آورد و می گفت: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم برخی اوقات آن را ترک می کرد که مبادا این سنت بر مردم فرض گردد و او آسان گیری بر مردم را دوست می داشت. ۷۸/۳

- ۲۴- از حجره‌اش که چسبیده به مسجد بود و از مسجد دربی داشت، به امام مسجد اقتدا می‌کرد. ۸۲/۳
- ۲۵- اذان و برپایی جماعت زنان را روا می‌دانست و خود اگر می‌خواست به زنان امامت می‌داد. ۱۲۶/۳
- ۲۶- نماز زن بالغه را بدون چادر روا نمی‌دانست و می‌گفت چادر برای آن است که مو و پوست را بپوشاند. ۱۳۳/۳
- ۲۷- غسل روز جمعه را واجب نمی‌دانست. ۲۰۰/۳
- ۲۸- سجده تلاوت را واجب نمی‌دانست و می‌گفت سجده تلاوت حقی است برای خدا که ادا می‌کنید یا نفلی است که آن را بجا می‌آورید، هیچ مسلمانی نیست که برای خدا سجده کند مگر آنکه خدا او را یک درجه بالا می‌برد یا گناهی از او کم می‌کند و یا هر دوی این را به او عنایت می‌فرماید. ۳۴۷/۳
- ۲۹- مکروه می‌دانست که میت از محل وفاتش برای دفن به جای دیگری انتقال یابد. ۵۱۷/۳
- ۳۰- اداء نماز جنازه در مسجد را روا می‌دانست. ۵۲۶/۳
- ۳۱- زکات اموال یتیمان را لازم می‌دانست و تجارت به آن را منع نمی‌کرد. ۶۶/۴
- ۳۲- درباره قرض می‌گفت: زکات ندارد. ۱۰۳/۴ شاید منظورش در صورت ناتوانی صاحب آن از تحصیل آن بوده است.
- ۳۳- معتقد بود که روزه‌دار به خاطر بوسه زدن همسرش افطار نکند، البته به شرطی که چیزی از آب دهانش را فرو نبرد. ۱۸۳/۴
- ۳۴- برای روزه دار استفاده از همسرش را بجز جماع روا می‌دانست. ۱۱۰/۴
- ۳۵- درباره روزه عاشورا می‌گفت: هر کس می‌خواهد روزه دارد و هر کس می‌خواهد آن را ترک کند. ۲۸۹/۴
- ۳۶- معتکف نباید به عیادت مریض بیرون شود. ۳۵۸/۴
- ۳۷- صدقه بر فقراء را بهتر از ارسال هدیه به مسجد الحرام می‌دانست. ۲۳/۵
- ۳۸- صورتش را در حال احرام باز نمی‌کرد و طواف را با حجاب انجام می‌داد. ۲۵/۵.
- ۳۹- طواف را با تقارن انجام می‌داد و سپس برای هر ۷ گردش ۲ رکعت نماز می‌خواند. ۶۵/۵.
- ۴۰- در موقع طواف با مردان مخلوط نمی‌گردید. ۶۷/۵

- ۴۱- نظر او این بود که عقد ازدواج توسط مردان انجام گردد. ۲۰۱/۶
- ۴۲- کلمه قرء را (که در قرآن آمده) به پاکی تفسیر می کرد. ۳۱۹/۶
- ۴۳- نظرش این بود که طلاق بر زنی که شوهرش او را ایلاء کرده و مدت ۴ ماه سپری شده است، واقع نمی شود. ۴۵۷/۶
- ۴۴- چنین می گفت: که سپردن امر طلاق به زن و اختیار دادن به او طلاق شمرده نمی شود. ۷/۱۱
- ۴۵- می گفت: برای زن مطلقه نفقه و سکنی در ایام عده می رسد و بر فاطمه دختر قیس و حدیث او که روایت کرده بود نفقه و سکنی برای مطلقه نمی باشد، ایراد می گرفت. ۲۰/۷
- ۴۶- زن مطلقه را منع می کرد که مبادا قبل از انقضای عده از خانه اش خارج گردد. ۲۶/۷
- ۴۷- برای زنی که شوهرش فوت کرده در مدت عده به او اجازه خروج می داد ۲۹/۷
- ۴۸- بیع با شرط را مکروه می دانست.
- ۴۹- فروشنده را منع می کرد که کالای فروخته شده را قبل از دریافت بهای آن به کم تر از قیمت آن خریداری کند. ۱۸۴/۸

آگاهی عائشه رضی اللہ عنہا به طب و نسب شناسی

این شهادت عالمی جلیل مثل ابن عبدالبر است که برای ما بیان می کند: که دانش سیده عائشه فقط به علوم دینی منحصر نبود، بلکه او اطلاع وسیعی بر سایر علوم مثل طب و نسب شناسی و شعر داشت به طوریکه عروه بن زبیر از احاطه أم المومنین به این علوم در شگفت و حیرت مانده بود و به او می گوید: یا ام المومنین وقتی که درباره شما می اندیشم تعجب می کنم، شما را فقیه ترین مردم می بینم، می گویم چرا چنین نباشد که پدرش علامه قریش بود؟ ولی از اینکه شما را آگاه به علم طب می بینم در تعجب می مانم و می گویم از کجا؟

سیده عائشه رضی اللہ عنہا به او پاسخ می دهد پاسخی در خور آموزگاری که به خود اعتماد دارد و می گوید: ای عریه - تصغیر عروه - همانا رسول خدا بیماریش افزون گردید و پزشکان عرب و عجم برایش داروها را تعریف می کردند و من یاد گرفتم.

ای عریه - تصغیر عروه - همانا رسول خدا ﷺ در آخر عمرش بیمار بود و نمایندگان عرب از هرسو به دیدارش می آمدند و برایش از درمان تعریف می کردند و من هم در پی معالجه حضرت بودم از همانجا به طب آگاهی پیدا کردم. (النبلاء)

در روایتی دیگر گفت: من پرستار رسول خدا بودم، درمانی برایم توضیح داده می شد و برای مریض چیزی بیان می گردید و من می شنیدم که بعضی بر بعضی دیگر کیفیت معالجه را بیان می کنند و من هم آن را حفظ می کردم. (النبلاء)

این گفته دلالت دارد که سیده بر اساس آموزش طبیب و راهنمای به علم طب دست نیافت بلکه اساس آگاهی او از طب همان ذکاوت و نیروی توجه او بوده است.

البته افرادی که از او درباره این علم پیرسند بسیار کم بود بلکه مردم از او درباره مسایل دینی سوال می کردند زیرا که حاذق بودن او را در این مورد نمی دانستند. به خاطر همین بود که عروه پس از فوت ام المومنین رضی الله عنها به از میان رفتن این علم با وفات ام المومنین به شدت تأسف می خورد و می گفت: دانش عمومی او در حالی از میان رفت که کسی از او نپرسید. (النبلاء)

آنچه که دلالت می کند که سیده عائشه به علم نسب شناسی بسیار آگاه بود این گفتار او است: نسب مردمان (اهل مکه) تا معدبن عدنان درست است. (طبرانی در اوسط).

مشهورترین دانش آموزان مرد در نزد عائشه رضی الله عنها

از مدرسه ام المومنین عائشه رضی الله عنها بزرگان تابعین کسب دانش کردند و با هم بعضی از اسامی آنان را که شریف ملاقات با عائشه را داشتند مرور نمودیم که اکثرشان از مشاهیر تابعین بودند. آنان که به حجره شریفه داخل می شدند و در مقابل حجاب می ایستادند و به آموزگار بزرگ گوش می سپردند تا او از ورای حجاب مرواریدها و گنجینه های سنت را بر آنان فرو ریزد.

بعضی از این دانش آموزان از محارم و نزدیکان ام المومنین بودند که سیده آنان را برای پرورش و آموزش در کنار گرفته بودند، و خداوند به وسیله تربیت او آنان را نگهبانان اسلام و ناقلان آن به نسل های پس از صحابه و تابعین قرار داد. این افراد از دیگران به ام المومنین نزدیک تر بودند و بیشتر رفت و آمد داشتند و حتی می توانستند وارد قسمت حجاب شوند و در مقابل ام المومنین بنشینند و رو در رو از او کسب علم

نمایند و چه بسا که در سوال کردن نیز جرئت بیشتری بخرج می‌دادند و مشکلات را از دیگران آسان‌تر می‌پرسیدند.

آنان عبدالله و عروه پسران زبیر از خواهر ام المومنین و قاسم بن محمد پسر عبدالله بن زبیر و عباد بن حمزه بن عبدالله بن زبیر و ابوسلمه بن عبدالرحمن پسر خواهر رضاعی او بودند.

کافی است که خواننده محترم با عروه و قاسم دو تن از شاگردان معروف او آشنا گردد که این دو نزدیک‌ترین کسان عائشه بودند و بیش از سایرین از او علم آموختند.

عروه بن زبیر

عروه بن زبیر بن عوام امام و دانشمند مدینه ابو عبدالله قرشی اسدی مدنی. (تذکره الحفاظ) مادرش اسماء دختر ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہما بود. در سال ۲۳ هـ.ق اواخر خلافت حضرت عمر رضی اللہ عنہ تولد یافت و روز جمل ۱۳ ساله بود که کوچک شمرده شد. (تهذیب التهذیب).

بعضی گفته‌اند در سال ۲۹ هـ.ق یعنی سال ششم خلافت حضرت عثمان تولد یافته که این خبر جای بررسی و تحقیق دارد و ابن حجر با این قول مخالفت کرده و خطا بودن آنرا بیان داشته و قول اول را ترجیح داده است. (تهذیب التهذیب).

عروه از سیده عائشه رضی اللہ عنہا دانش آموخت و بسیار بر او وارد می‌گردید. قبیصه بن ذؤیب گوید: عروه در ورود بر عائشه بر ما غالب بود و عائشه آگاه‌ترین مردم بود. (تهذیب التهذیب).

عروه باز نسبت به حدیث عائشه از سایرین آگاه‌تر بود. این مطلب را ابن سعد در طبقه‌الثانیه من اهل المدینه بیان کرده و گفته است عروه مورد اعتماد بود حدیث فراوان روایت می‌کرد فقیه و عالم و ثابت و امانتدار بود.

ابن سعد به روایت از ابن شهاب زهری آورده که او گوید: چون عروه حدیثی را می‌گفت و سپس آن را از عُمرة می‌شنیدم می‌دیدم که حدیث عروه صحیح است و چون دقت می‌کردم عروه را دریائی بی‌پایان در حدیث می‌دیدم. (الطبقات: ۱۸۱/۵).

کسانیکه عروه از آنان حدیث روایت کرده بشرح ذیل است.

پدرش زبیر، برادرش عبدالله، مادرش اسماء، خاله‌اش عائشه، علی بن ابی طالب، سعید بن زید، حکیم بن حزام، زیر بن ثابت، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، عبدالله بن عمرو بن عاص، اسامه بن زید، ابویوب، ابوهریره و دیگران. (التهدیب التهدیب).

کسانیکه از عروه حدیث روایت کرده‌اند:

فرزندانش عبدالله عثمان، هشام، محمد و یحیی، و نوه‌اش عمر بن عبدالله و پسر برادرش محمد بن جعفر بن زبیر و ابوالاسود محمد بن عبدالرحمن یتیم عروه و سلیمان بن بسار و ابوسلمه بن عبدالرحمن و ابوبرده و زهری و ابن ابی ملیکه و عمر بن عبدالعزیز و سایرین. (همان مرجع).

عروه بر نشر سنت نبوی بسیار حریص بود به طوریکه طلاب علم را با پرداخت پول تشویق به اخذ آن می‌کرد.

ذهبی گوید: مردم را بر حدیث جمع می‌کرد و فرزندانش را بر تعلیم آن تشویق می‌نمود و می‌فرمود: فرزندانم: علم را تعلیم گیرید که اگر امروز درمیان قوم کوچک هستید شاید فردا بزرگ آنان باشید چه زشت است بزرگ نادان!!

و هم می‌گفت: فرزندانم از من پرسید و مرا رها نکنید که مبادا احادیث آن روزم باز می‌گردد. (صفة الصفوة).

و نظرش این بود که دانشجو می‌باید خود را در راه کسب دانش خوار کند تا به عزت طولانی برسد و می‌گفت: چه بسا که سخنی به ظاهر کوچک عزتی طولانی را برآیم به ارمغان آورده است.

همان مرجع عروه دانش عائشه را بر می‌گرفت و می‌گفت: من قبل از وفات عائشه چهار یا پنج حج کرده‌ام و با خود می‌گفتم: اگر امروز عائشه بمیرد هیچ حدیثی نیست در نزد او مگر آنکه آن را حفظ کرده‌ام. (تهدیب التهدیب).

همچنانکه عروه بسیاری از شمایل عائشه را برگرفته بود در واقع سخاوت و بخشش او را نیز گرفته بود، به طوری که انسانی بزرگوار و بخشنده بود چون ایام چیدن خرما می‌شد از دیوار باغش رخنه‌ای باز می‌کرد و به مردم اجازه می‌داد که وارد شوند و خرما صرف کنند و با خود هر چه می‌خواهند ببرند. چه بسا که بسیاری از مردم بدوی پیرامون او بودند، به باغش وارد می‌شدند خرما می‌خوردند و با خود می‌بردند و چون وارد باغ خود می‌شد این آیه را تلاوت می‌کرد. ﴿وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ

اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ﴿﴾ [الکھف: ۳۱]. «چرا چون بوستانت داخل گردیدی نگفتی هر چه خدا خواسته است قوتی نیست مگر به خدا». (حلیه الاولیاء).

همچنین عروه از عبادت عائشه متأثر شده بود، او مردی عابد بود هر روز ۱/۴ قرآن را تلاوت می کرد و شب را به عبادت می ایستاد و جز یکشب این وظیفه را ترک نکرد و آن شبی بود که پایش قطع گردید و سپس از شب بعد وردش را ادامه داد. این حادثه وقتی اتفاق افتاد که عروه بر ولید بن عبدالملک وارد شد و فرزندش محمد بن عروه با او بود، محمد به طویله وارد گردید حیوانی او را لگد زد که بر اثر آن وفات یافت و پای عروه نیز خوره افتاد و آن شب وردش را ترک نکرد ولید. به او گفت پایت را قطع کن گفت خیر ولی بیماری ساق پایش را هم مبتلا کرد ولید به او گفت: پایت را قطع کن وگرنه تمام جسمت نابود می گردد پس پاهایش را با اره قطع نمود و او پیرمردی کهنسال بود در حالیکه کسی او را نگه نمی داشت و در آن حال می گفت: «از این سفر ما را خستگی رسید» و هم می گفت:

خدا یا اگر مرا چهار عضو عنایت فرمودی و یکی را گرفته و ۳ عضو برایم باقی گذارده ای پس تو را حمد و ثنا می گویم. من ۴ فرزند داشتم که یکی را گرفته و ۳ نفر آنان را برایم باقی گذاشته ای پس تو را حمد و ثنا می گویم. سوگند به ذات تو ای خدا که اگر بگیری در واقع باقی گذاشته ای و اگر شخصی بیمار را مبتلا کنی او را عافیت بخشیده ای. (الحلیة).

عروه که خدا رحمتش کند اهل خود را به ادای نماز سفارش می کرد و می فرمود: چون یکی از شما زینت ها و زیبایی های دنیا را به بیند باید به خانواده اش مراجعه کند و آنان در آن به نماز دعوت کند و بر آن استوار باشد که خداوند متعال فرموده است. ﴿لَا تُمَدَّنْ عَیْنُكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِۦٓ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیْوةِ الدُّنْیَا﴾ [طه: ۱۳۱]. «و بازمگشای دو چشمت را بسوی آنچه بهره مند ساختیم به آن جماعت ها را از قسم آرایش زندگانی دنیا». (الحلیة).

او همواره روزه دار بود و با روزه وفات کرد. عروه برای خود خانه ای در خارج مدینه انتخاب کرد و علت آن را عبدالله بن حسن این طور روایت می کند: علی بن حسین بن علی بن ابی طالب هر شب با عروه بن زبیر در آخر مسجد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم پس از ادای نماز عشاء می نشست و من نیز با آنان می نشستیم. شبی با هم سخن می گفتیم و از

ستم بنی امیه حرف زدیم که نمی‌توانیم در این وضعیت ناگوار تغییری به وجود آوریم. سپس عروه و علی بن حسین از عواقب خشم خدا سخن گفتند، پس عروه خطاب به علی گفت: ای علی هر کس از اهل جور و ستم کناره گیرد و خدا خشم او را نسبت بدانان می‌داند - اگر از آنان به اندازه یک میل فاصله داشته باشد و بر آن قوم ستمکار عذاب خدا نازل گردد امید می‌رود که از آنچه به ستمگران رسیده به سلامت بماند. سپس عروه بیرون شد و در محله عقیق در خارج مدینه سکونت گزید. (الطبقات). عروه که خدا رحمتش کند از زمان کودکی شیفته دانش بود و آرزو می‌کرد که او عامل نشر دانش باشد.

روزی در محل حجر مصعب بن زبیر و عروه بن زبیر و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر جمع بودند گفتند هر کس آرزویش را بگوید: عبدالله بن زبیر رضی الله عنه گفت: من آرزو دارم که صاحب علم باشم و مردم از دانش من بهره‌مند گردند. مصعب گفت: من آرزو دارم که امیر عراق باشم و بین عائشه دختر طلحه و سکینه دختر حسین جمع کنم.

عبدالله بن عمر گفت: اما من آرزوی مغفرت دارم.

پس هر کدامشان به نوعی به آرزوی خود رسیدند و امید است که ابن عمر هم مورد غفران خداوند واقع شده باشد. (الحلیة).

عروه در سال ۹۴ ه. ق. وفات یافت و روز جمعه دفن گردید و آن سال را سال فقهاء نامیدند، زیرا که بسیاری از فقیهان در آن سال وفات کردند. الطبقات از گفته‌های او است: وقتی که کسی را دیدی کار نیک انجام می‌دهد بدان که امثال آن را نیز انجام داده و می‌دهد و اگر کسی را دیدی که کار زشت انجام می‌دهد بدانکه همانند آن را نیز انجام داده و می‌دهد. زیرا که عمل خوب دلالت بر خوبی و عمل بد دلالت بر زشتی دارد و هم او می‌گوید: وقتی که یکی از شما چیزی را به پیشگاه خدا تقدیم می‌کنید، توجه داشته باشید چیزی باشد که موجب شرمندگی‌تان نگردد. زیرا که خداوند متعال بزرگ‌ترین بزرگواران است و سزاوارترین ذاتی است که بایستی همه خوبی‌ها به پیشگاه او تعالی تقدیم گردد. (صفة الصفة).

چون ساق پایش بر اثر بیماری آسیب دید گفت: خدا یا تو می‌دانی که من با این پا بسوی حرام و یا بدکاری هرگز گام برداشته‌ام. (همان مرجع).

و هم از گفته‌های او است: مردم به جای این که به پدران و مادرانشان شباهت داشته باشند، بیشتر به زمانهایشان شباهت دارند. و می‌گفت: من عاشق شرف و عزت هستم چنانکه عاشق زیبایی می‌باشم و می‌گفت: حکمت اقتضاء می‌کند که سخت نیک باشد چهره‌ات گشوده باشد و مردم تو را از همه بیشتر دوست بدانند حتی از کسی که آنان را با بذل و بخشش یاری می‌کند. (الحلیة)

قاسم بن محمد

امام نمونه ابو عبدالرحمن تیمی مدنی فقیه مدینه، چنانکه گذشت پدرش کشته شد و خود در کنار عمه‌اش عائشه تربیت گردید و از او کسب دانش نمود. (التذکره).
ابن سعد گوید: او در دانش مقامی والا داشت حدیث فراوان می‌دانست و انسانی وارسته و پارسا بود. (الطبقات)

پس از قتل پدرش، ام المومنین عائشه رضی اللہ عنہا به امور و اهتمام ورزید و او همواره عنایت سیده نسبت به خود و برادرش را به یاد داشت و می‌گفت: عائشه در شامگاه عرفه سرهای ما را اصلاح می‌کرد و سپس دست جمعی ما را به مسجد می‌فرستاد و فردا صبحگاهان همراه ما بود. (الطبقات).

او که خدا رحمتش کند از عائشه حدیث را به ارث برد بطوری که درباره‌اش گویند: عالم‌ترین مردم به احادیث عائشه ۳ نفر بودند، قاسم و عروه و عمره. (التهدیت).
او علاوه بر ام المومنین عائشه از ابن عباس و معاویه و فاطمه دختر قیس و ابن عمر و دیگران نیز حدیث روایت کرده است. کسانی که از او حدیث روایت کرده‌اند عبارتند از: پسرش عبدالرحمن و زهری و ابن المنکدر و ابن عون و ربیعہ الرأی و أفلح بن حمید و حنظله بن ابی سفیان و ایوب سختیانی و خلق. (التذکره).

او که خدا رحمتش کند بین فقه و روایت سنت اجتماع به وجود آورد.
ابوالزناء گوید: من فقیهی داناتر از قاسم نیافتم و کسی را در سنت آگاه‌تر از او ندیدم.
ابن وهب از امام مالک روایت کرده است که فرمود: قاسم از فقهاء این امت بود.
ابن عیینه گوید: قاسم داناترین شخص زمان خود بود.

ابن سیرین به حجاج بیت الحرام توصیه می‌کرد که به قاسم اقتداد کنند. (التذکره

و تهذیب).

با هم مرور کردیم که سیده عائشه علاقمند بود که حدیث با الفاظ آن حفظ و روایت گردد قاسم نیز از او متأثر بود و حدیث را با متن کامل و حروف آن حفظ و روایت می کرد.

امام بخاری درباره فرزندش عبدالرحمن گفته سات: او بهترین اهل زمانش بود از پدرش حدیث شنیده که پدرش نیز بهترین اهل زمانش بوده است.
یحیی بن سعید گوید: ما کسی را در مدینه نمی دیدیم که بر قاسم ترجیح دهیم. (التهدیب).

او در مسجد رسول خدا صاحب مجلس علمی ویژه بود که اول روز می آمد و ۲ رکعت نماز می خواند سپس در مجلس خود می نشست و مردم از او می پرسیدند او مقابل پنجره حضرت عمر می نشست که روبروی قبر و منبر است پس از او پسرش عبدالرحمن و عبیدالله بن عمر در آنجا می نشستند و پس از آن دو مالک بن انس در آنجا می نشست. (الطبقات).

قاسم رضی الله عنه مردی عفیف، بزرگوار و پارسا بود. عمر بن عبید ۱۰۰۰ دینار برایش فرستاد و او نپذیرفت به ۱۰۰ هزار درهم که برای فرستاده شده بود از جایش جنب نخورد و از آن هیچ چیزی استفاده نکرد بلکه همه را وا گذاشت پسرش عبدالرحمن مردمانی را دید که درباره صدق پدرش سخن می گویند که هیچ بهره ای از ارزش های مادی برنگرفت. (الطبقات).

ابونعیم بدینسان درباره او سخن می گوید: از آن جمله است: فقیه پارسا و مهربان، نوه گرامی صدیق، صاحب حسب و نسبت آزادگی او بر مشکلات و غوامض احکام فائق بود و در اخلاق نیکو بر همگان سبقت داشت. (الحلیة).

از جمله پارسایی او که خدا رحمتش کند این بود که به تمام پرسش هایی که از او می شد پاسخ نمی داد و می فرمود پاسخ همه پرسش ها را نمی دانم و به راستی اگر شخصی پس از معرفت حقوق خدا در صحنه زندگی نسبت به مسایلی نادان باشد و به نادانی خود اعتراف کند بهتر از آن است که زبان به چیزی باز کند که آن را نمی داند.

ایوب گوید: کسی از قاسم در منی پرسشی کرد فرمود: نمی دانم چون پرسش را تکرار کردند فرمود: به خدا سوگند پاسخ همه سوالات شما را نمی دانیم حتماً اگر می دانستیم آن را نمی پوشیدیم و روا نبود که آن را از شما پنهان داریم. (الحلیة).

محمد بن اسحاق گوید: یک نفر اعرابی به نزد قاسم بن محمد آمد و پرسید: شما داناتر هستید یا سالم؟

فرمود: دانایی منزلگه سالم است و بر آن چیزی نیفزود تا که اعرابی به راه خود رفت. او نخواست بگوید سالم از من داناتر است که مبادا دروغ گفته باشد و هم نگفت که من از سالم داناتر و بدینسان خود را بر او برتر معرفی کند. (همان مرجع).
عمر بن عبدالعزیز که خدا رحمتش کند از قاسم بن محمد بهره‌های فراوان برد و ظاهراً تغییراتی که در شیوه سلوک و زندگی او پس از بدست گرفتن خلافت رخ داد نتیجه همین تأثیر بود.

گفته‌اند: چون عمر بن عبدالعزیز زمام امر خلافت را بدست گرفت با قاسم بن محمد درباره امور صحبت می‌کرد. (التهدیب).

عمر بن عبدالعزیز دوست می‌داشت که خلافت را پس از خود به قاسم واگذارد، زیرا که او را شایسته برای این کار می‌دید و می‌گفت: اگر من اختیار می‌داشتم اعمیش بنی تمیم یعنی قاسم را به عنوان خلیفه معرفی می‌کرد.

ذهبی گوید: عمر بن عبدالعزیز راست می‌گفت و اختیار نداشت، زیرا که یزید بن عبدالملک به عنوان ولیعهد تعیین شده بود. (التذکره)

اینکه عمر بن عبدالعزیز تحت تأثیر گفته‌های قاسم بود واقعیتی روشن است که دلایل فراوان درباره آن موجود است از آن جمله این که: چون عبدالملک بن مروان وفات کرد عمر بن عبدالعزیز از شدت اندوه استفاده از لذت‌های زندگی را بر خود تحریم کرد در حالی که او در آن زمان از لذت‌های زندگی بهره‌مند بود به طوریکه ۷۰ شب لباس موئی به تن داشت.

قاسم بن محمد چون تأسف او را دید خطاب به او فرمود: بدان که کسانی که از سلف ما گذشته‌اند مصائب را به نحو زیبایی استقبال می‌کردند و با نعمت‌ها بی‌اعتنایی و خواری روبرو می‌گردیدند.

عمر بن عبدالعزیز از آن روز دوباره به زندگی عادی بازگشت و از لباس‌های یمنی که بهای آن ۸۰۰ درهم بود دوباره استفاده نمود. (الحلیة)

قاسم که خدا او را رحمت کند در محل قدید بین مکه و مدینه در حالی وفات کرد که برای زیارت کعبه رهسپار بود. به پسرش فرمود: پیکرم را به خاک بسپار و قبرم را

برابر کن و به خانواده‌ات ملحق شو، مبدا که درباره من بگویی چنین بود و چنان شد.
(صفة الصفة)

به پسرش سفارش نمود: مرا در جامه‌هایی که با آنها نماز کرده‌ام به خاک بسپارید
یعنی پیراهن و ازار و رداء.

پسرش گفت: پدرم! آیا دو جامه دیگر نمی‌خواهید؟ فرمود: پسر! حضرت ابوبکر هم
چنین تکفین گردید و انسان زنده به لباس نو بیش از مرده نیازمند است. (الطبقات).
او که خدا رحمتش کند در محل مثلث حدود ۳ میلی قدیه دفن گردید و پسرش او
را تا آنجا به پشت خود حمل نمود چون به موضع مثلث رسید او را در آنجا دفن کرد.
قاسم در حالی به رحمت خدا پیوست که چشمانش را از دست داده بود و حدود
۷۰ یا ۷۲ سال عمر داشت یعنی به سال ۱۰۸ ه. ق.

ذهبی از خلیفه بن خیاط روایت نموده که او در اواخر سال ۱۰۶ ه. ق در گذشته
است و بعضی تاریخ وفات او را ۱۰۷ ه. ق گفته‌اند. (طبقات و تذکره)
از گفته‌های او است: این گناهان به کسانی که آنها را مرتکب شده‌اند ملحق می‌گردد.
چون از او کسی پرسشی می‌کرد می‌فرمود: نظر من چنین است و گفتار من حتماً
حق نیست.

خطاب به گروهی که درباره قدر صحبت می‌کردند فرمود: خود را از صحبت در
موضوعی که خدا آن را بیان نفرموده بازدارید. درباره اختلافات صحابه در مسایل فروع
و فقهی می‌فرمود: اختلاف صحابه برای مردم رحمت بود. (طبقات و حلیه)

مشهورترین دانش‌آموزان زن در نزد عائشه رضی الله عنها

سیده عائشه در تعلیم و تربیت مردان اکتفا نکرد، بلکه به تعلیم و تربیت زنان نیز
اهمیت می‌داد به طوری که از حجره شریفه او زنان دانشمندی تربیت گردیدند که او
آنانرا در حفظ سنت و نقل و روایت آن به آیندگان تربیت کرده بود در فصل‌های
گذشته اسامی بعضی از آنان ذکر گردید، در اینجا به عنوان نمونه دو تن از شاگردان او
به خواننده محترم معرفی می‌گردد.

عمره دختر عبدالرحمن

او عمره دختر عبدالرحمن بن سعد بن زراره انصاری است که اهل مدینه و از بنی
نجار بوده است. علماء درباره جد او اختلاف کرده‌اند، بعضی گفته‌اند، اسم او سعدبن

زراره است. ابن اثیر از ابی عمر روایت نموده که گفته است: بیم دارم سعد اسلام را در نیافته باشد.

ابونعیم سندی را برای حدیثی آورده که دلالت می کند جدش همان اسعد بن زراره صحابی مشهور است، همان کسی که یکی از نقباء در بیعت عقبه بوده است و کسیکه در سال اول هجری در گذشت و رسول خدا در ایام بیماریش در صدد معالجه اش برآمد. (اسد الغابة)

و هم در نسب پدرش علماء اختلاف دارند:

بعضی گفته اند: عبدالرحمن بن اسعد بن زراره و بعضی گویند:

عبدالرحمن بن سعد ولی در هر صورت او رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را دریافته است. (اسد الغابة)
ابن سعد به طور قطعی نظر داده است که او دختر عبدالرحمن بن اسعد بن زراره بن عدس بن عبید بن ثعلبه، بن غنم، بن مالک، بن النجار بوده است. (الطبقات)
بدینسان او از خاندان بنی نجار یعنی دائی های رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بوده است.

مؤرخین تاریخ وفات پدرش را نیاورده اند و ظاهراً پدرش پس از وفات رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم وفات کرده است، زیرا که سیده عائشه عمره و خواهرش را در کنار گرفت. عمره در کنار عائشه رشد کرده است و بدیهی است که عائشه در حیات رسول خدا کسی را برای پرورش قبول نکرده بوده است.

شاید عائشه رضی اللہ عنہا از آن رو سرپرستی او و خواهرانش را پذیرفت که آنان از خاندان بنی نجار دائی های رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بوده اند.

ابن سعد از عمره روایت کرده که گفته است: که او و خواهرانش در کنار عائشه زندگی می کرده اند و گوید: مقداری زیور داشتیم که بان اهمیت نمی دادیم. (الطبقات)
مسلم در صحیح خود حدیثی آورده که سند آن این موضوع را تایید می کند: گوید: احمد بن عبدالرحمن بن وهب.. برای ما حدیث بیان نمود، که ابوالرجال محمد بن عبدالرحمن به او گفته است که از مادرش عمره دختر عبدالرحمن که در کنار عائشه زندگی می کرده شنیده است. (صحیح مسلم).

حدیث دلالت دارد که عمره ازدواج کرده است و ابن سعد شوهرش را نام برده است و گوید: عبدالرحمن بن حارثه بن نعمان با او ازدواج کرد و از او محمد بن عبدالرحمن است که معروف به ابوالرجال گردیده است. (الطبقات)

پدر رجال، لقب محمد بن عبدالرحمن بوده است که جدش حارثه از اهل بدر می‌باشد. ابن حبان او را از ثقات دانسته که از مادرش عمره و انس بن مالک و سالم بن عبدالله حدیث روایت نموده است.

می‌گوید: او در حدیث ثابت است امام احمد بن او را موثق دانسته و ابوحاتم رازی نیز او را ثقه دانسته است. (التهدیب).

عمره از عائشه و ام سلمه حدیث روایت نمود و اهل دانش بوده است. (الطبقات) ابن المدینی درباره عمره دختر عبدالرحمن سخن گفته و او را بزرگ دانسته است و گوید: عمره یکی از ثقات علماء است که نزد عائشه رضی الله عنها تعلیم دیده است. ابن حبان گوید: او از آگاه‌ترین مردم به احادیث به عائشه بوده است.

از عمره پسرش ابوالرجال و برادرش محمد بن عبدالرحمن انصاری و پسر برادرش یحیی بن عبدالله بن عبدالرحمن و نوه‌اش حارثه بن ابی الرجال و پسر خواهرش ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم و عروه بن زبیر و سلمان بن یسار و زهری و دیگران حدیث روایت نموده‌اند. (التهدیب)

مطالب فوق دلالت دارد بر اینکه سیده عائشه رضی الله عنها نسبت به عمره و خواهرانش توجه و ویژه‌ای مبذول نمود بطوریکه یک خانواده محدث پدید آورده که در روایت سنت نقش مهمی داشته‌اند.

عمر بن عبدالعزیز مشکلات خود را از عمره که خدا رحمتش کند می‌پرسید و به ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم نوشت: که درباره احادیث رسول خدا بیندیش و سنت‌های گذشته را احیاء کن و یا از عمره دختر عبدالرحمن اگر حدیثی می‌شنوی آنرا یاد داشت کن زیرا که بیم دارم که تحقیقات علمی و دانشمندان از میان ما برداشته شوند و هم گوید: کسی هم اکنون داناتر به احادیث عائشه از عمره باقی نمانده است. (الطبقات) همچنانکه قاسم بن محمد بن محمد با آن مقام والایی که در حدیث داشت از عمره می‌پرسید. (الطبقات).

آنچه دلالت بر مکان و برتری علم و شهرت او دارد اینکه ابن سعد در طبقات او را از جمله کسانی آورده که پس از صحابه از فرزندان مهاجرین و انصار در مسایل اسلامی فتوا می‌داده‌اند.

او که خدا رحمتش کند در سال ۹۸ در گذشت و گفته‌اند در سال ۱۰۶ در حالی که ۷۷ سال عمر داشت. (التهدیب)

او خطاب به یکی از پسران برادرش فرمود: در باغ محلی برای قبر من در نظر بگیرید. آنان باغی در کنار بقیع داشته‌اند زیرا که از عائشه رضی اللہ عنہا شنیدم که فرمود: استخوان‌های میت می‌شکند همچنانکه در حیات انسان شکسته می‌شود. (الطبقات)

معاذة العدویة

او معاذة دختر عبدالله عدوی، مادر صهباء بصری، همسر صلیة بن آشیم است. (التهدیب)

صلیة بن آشیم از برگزیدگان تابعین است. او مردی استوار، صاحب فضیلت و پارسایی بود. در اوایل امارت حجاج در یکی از معرکه‌ها در کابل به شهادت رسید پسرش نیز همراه او بود که به او گفت: پسرم پیش برو و مبارزه کن تا خداوند به شما و من پاداش دهد پسرش پیش رفت و مبارزه کرد تا که شهید شد سپس صلیة پیش تاخت و مبارزه کرد تا که به شهادت رسید.

زن نزد همسرش معاذة العدویة آمدند که او خطاب به آنان فرمود: اگر برای تبریک گفتن آمده‌اید خوش آمدید و اگر برای چیزی دیگر آمده‌اید باز گردید. (الطبقات والحلیط).

ظاهر امر چنین می‌نماید که معاذة العدویة علاقه فراوان به عبادت را از عائشه به ارث برده او در این خصلت معروف بود. ابن حبان او را از ثقات دانسته و گفته است: او از زن‌های پارسا و اهل عبادت بود.

گویند: پس از شهادت ابوالصهباء به بستر نخواهید تا که در گذشت. (التهدیب) معاذة از عائشه و علی و هشام بن عامر و ام عمرو دختر عبدالله بن زبیر حدیث روایت کرده است و از او ابوقلابه و قتاده و یزید الرشک و عاصم الاحول... و دیگران حدیث روایت کرده‌اند. (التهدیب)

چون شوهر و فرزندش به شهادت رسیدند او چنین فرمود: به خدا سوگند، من دنیا را از آن رو نمی‌خواهم که در آن خوش باشم و یا از نسیم آن بهره‌مند گردم، ولی به خدا سوگند ماندن در جهان را از آن رو دوست می‌دارم که با استفاده از وسایل به خدا تقرب جویم به امید اینکه خداوند مرا با ابی الصهباء و فرزندش در بهشت جمع کند. (صفة الصفة).

او که خدا رحمتش کند نماز شب را دوست می‌داشت و چون خواب بر او غلبه می‌کرد بر می‌خاست و در حیاط دور می‌زد و می‌گفت: «ای جان خواب در پیش تو

است، اگر صبر کنی خوابیدن تو در قبر طولانی خواهد بود یا با حسرت و یا با سرور و شادمانی» و بدینسان شب را به پایان می‌برد. (صفة الصفوة).

ابن حجر گوید: در فوائد عبدالعزیز مشرفی بر اساس سندی که از ابی بشر داشت. شیخ اهل کوفه آمده که نزد معاذ آمد گفت: درد شکم دارم مؤثر است، پس لیوانی از آن برایش آوردم و در مقابلش گذاشتم.

فرمود: خدایا تو می‌دانی که عائشه حدیثی از رسول خدا روایت نمود که از مصرف نبیذ کوزه منع فرموده است پس ما را خود آن طور که می‌خواهی از آن بی‌نیاز فرما. گوید: لیوان افتاد و محتوی آن بر زمین ریخت و خداوند او را از آن راحت نمود. (التهدیب).

چون وفاتش رسید گریه کرد و سپس خندید. گفتند: اول گریه و سپس خنده است برای چه بود؟ فرمود: اما گریه‌ام از آن رو بود که جدایی خود از روزه و نماز و ذکر را که وسایل تقرب به خدا هستند به یاد آوردم، پس گریه کردم. اما تبسم و خندیدن من، از این جهت بود که ابوالصهباء را دیدم که در صحن منزل در حالی که دو حله سبز رنگ بر خود دارد در میان جمعی بر من روی آورده است، آن جماعت که همراه او بودند همانندشان در جهان یافت نمی‌شود پس چون به ابوالصهباء نگریستم به چهره‌اش خندیدم گمان نمی‌کنم دیگر وقت اداء فرضی را دریابم.

گوید: قبل از آنکه وقت نماز سر رسد او درگذشت.

ابن جوزی گوید: او در سال ۸۳ در گذشته است. خدا رحمتش کند.

ادب

کسی نیست که سخن عائشه رضی الله عنها را شنیده و یا خوانده باشد و در مقابل فصاحت و سحر بلاغت و تأثیر آن به حیرت نیفتاده باشد.

در این باره گفته معاویه بن ابی سفیان که پس از خروج از نزد عائشه در حالی که بر خدمتگزارش ذکوان تکیه داشت. بیان نمود ما را کافی است: «به خدا سوگند سخن را بلیغ‌تر از عائشه از کسی نشنیدم آری پس از رسول خدا». (النبلاء).

احنف بن قیس گوید: خطبه ابوبکر صدیق و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و علی بن ابی طالب رضی الله عنهم را و همچنین سخنان خلفاء پس از آنان را تاکنون شنیده‌ام ولی

سخن را به زیبایی و فصاحتی که از عائشه شنیده‌ام از کسی دیگر شنیده‌ام. (مستدرک حاک).

ترمذی از موسی بن طلحه روایت نموده که گفته است من کسی را فصیح‌تر از عائشه ندیده‌ام. (الاجابة).

چون شعبی از عائشه یاد می‌کرد از فقه و علم او تعجب می‌نمود و می‌گفت: درباره ادب نبوت چه گمان دارید؟ (النبلاء).

این ادب رفیع که از عائشه صادر گردیده شکی نیست که از مواهب الهی است ولی در رشد آن عواملی متعدد او را یاری کرده است.

۱- او دختر صدیق است که داناترین مرد قریش درباره تاریخ عرب و نسب شناسی و اخبار بود پس عائشه از خانه پدرش بسیاری از اخبار عرب و نسب‌های آنان و افتخارات‌شان را گرفته بود به طوری که قصیده‌ای که شامل ۶۰ بیت بود روایت می‌کرد. (النبلاء).

در فصل قبل گفتیم که عروه چون از عائشه رضی اللہ عنہا توصیف می‌کرد گفت: شما را به تاریخ عرب و نسب شناسی و اشعار آگاه می‌بینم با خود می‌گویم چرا نباشد زیرا که پدرش علامه قریش است. به فصل آگاهی او از طب و نسب شناسی مراجعه فرمائید و هم اکنون برای آنکه بهتر حقیقت را دریابیم بهتر است به گفتگوی ابوبکر صدیق با یکی از نمایندگان عرب، گوش بسپاریم تا دانش او را درباره نسب شناسی اعراب و تاریخ آن بدانیم.

ابن عباس گوید: حضرت علی بن ابی طالب فرمود: چون خداوند به پیامبرش فرمان داد که دعوت را بر قبایل عرضه فرماید، یکبار بیرون شد و ابوبکر صدیق همراهش بود تا که به مجلسی از مجالس عرب رسیدیم ابوبکر صدیق جلو رفت و سلام کرد او در هر کار خیر در پیشاپیش بود و در نسب شناسی اطلاعاتی داشت.

از آن قوم پرسید: شما از کدام قوم هستید؟

گفتند: از ربیعہ.

پرسیدند: از کدام ربیعہ؟ از اشراف‌شان یا از طبقه متوسط آنان؟

گفتند: از اشراف بزرگ‌شان.

پرسید: از کدامین گروه اشراف ربیعہ هستید؟

گفتند: از اشراف برتر.

ابوبکر گفت: عرف بن محلم که درباره‌اش گویند: کسی در وادی عوف همپای او نیست آیا از شما است؟

گفتند: خیر.

باز گفت: آیا مزدلف صاحب عمامه یگانه از شما است؟

گفتند: خیر.

باز گفت: آیا بسطام بن قیس معروف به ابوالقراء در بین شما است؟

گفتند: خیر.

ابوبکر فرمود: پس شما از اشراف برتر ربیعه نیستید، بلکه از اشراف کوچک‌تر هستید.^۱

۲- دیگر از عوامل مؤثر در ادب ام المومنین عائشه رضی الله عنها حیات او در زیر سرپرستی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. زیرا که شاهد انوار نزول قرآن کریم بود و قرآن را از زبان پیامبر مستقیم دریافت داشته و شب و روزش با گفتگو و صحبت با حضرت سپری کرده است. بدینسان او بیش از سایرین از محضر مبارک پیامبر بهره‌مند گردیده است.

۳- چنانکه از حجره‌اش چسبیده به مسجد بود، دیدارهای نماینده‌گان عرب با پیغمبر را شاهد بود و به خطبه‌های خطیبان آن‌ها گوش می‌سپرد و اشعار شاعران را می‌شنیده است و همچنین شاهد بود که پیغمبر چگونه بدانان پاسخ می‌داده و با اصحابش چگونه در پاسخ نمایندگان عرب شعر می‌روده‌اند.

۴- با همه اینها او صاحب ذکاوت فراوان و ذهنی آماده و صفای سلیقه و سرعت بدیعه بود.

بنابراین با شرایط بیان شده شگفت‌انگیز نخواهد بود که او صاحب چنان فصاحت و بلاغتی باشد که زیاد بن ابیه در پاسخ معاویه که پرسید: کدامین شخص بلاغت بیشتری دارد؟

گفت: اگر از من می‌پرسی، پس بدانکه عائشه از همه در بلاغت بیشتر مهارت دارد.

۱- شرح این خبر را در «کامل» مبرد و «فائق» زمخشری و دلائل النبوة بیهقی مطالعه فرمائید.

پس معاویه گفت: ام المومنین طوری صحبت می کند که هر روزنه‌ای را که بخواهد ببندد آن را می بندد و هر بخش از سخن را که گمان داری بسته است او آن را باز می کند. (صفة الصفوة)

آموزگار ادباء

سیده عائشه رضی اللہ عنہا اثر بزرگ قرآن کریم، در رشد ریشه‌های ادبی را می دانست، لذا به شاگردانش سفارش می کرد، که قرآن را به صورت درس و حفظ مطالعه کنند و او علاقمند بود که شاگردانش علم و ادب هر دو را دارا باشند و می گفت کسی نمی تواند به این مقام برسد مگر در صورتی که به قرآن روی آورد، همان مانده‌ای که علماء از آن سیر نمی شوند و ادباء از آن احساس بی نیازی نمی کنند.

او چنان علاقه به قرآن داشت که از به کار بردن الفاظی غیر از الفاظ قرآن را منع می کرد یزید بن ابینوس گوید: من و یکی از رفیقانم به نزد عائشه رفتیم اجازه ورود خواستیم اجازه داد و پرده حجاب در بین ما قرار داشت.

رفیقم گفت یا ام المؤمنین نظر شما درباره عراق چیست؟ گفت: عراق چیست؟ من بر شانه دوستم زدم فرمود: برادرت را آزار رساندی سپس فرمود: عراق چیست؟ بلکه لفظی را استعمال کنید که خداوند فرموده است: المحيض. (عادت ماهانه زنان) امام احمد ۲۱۹/۶ و او رضی اللہ عنہا از توجه به غیر قرآن همواره هشدار می داد و هر شخصی که انسان را از توجه به قرآن باز می دارد مورد تنفر او بود او به ابن ابی السائب قصه گوی اهل مدینه فرمود: یا با من درسه مورد بیعت می کنی یا اینکه حتماً با تو مبارزه خواهیم کرد.

گفت: آن سه مورد چیست یا ام المومنین؟ بلکه با شما در مورد آن‌ها بیعت می کنم یا ام المومنین.

فرمود: از سبع کلمات در دعا بپرهیز که من رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم و یارانش را دیده‌ام که این کار را نمی کردند. و برای مردم در هر جمعه یکبار قصه بگو اگر آن را مراعات نمی کنی دوبار و حد اکثر ۳ بار قصه بگو و مردم را از کتاب خدا - قرآن - ملول مکن. و چون نزد مردم می روی سخنانشان را قطع مکن بلکه آنان را به حال خود واگذار و در صورتی که به تو اجازه دادند با آنان سخن بگو. (الاجابة)

چنانکه عائشه رضی الله عنها می‌دانست که شعر عربی در تقویت زبان عربی و تحسین آن اثری مهم دارد، لذا بسیاری از اشعار را حفظ بود و بسیار کم بود که مناسبتی پیش آید و شعری را به آن مناسبت بر زبان نیاورد که در این باره دلایل آن را در قبل بیان نمودیم و بسیاری از کتب ادبی این اشعار را که او مورد استفاده قرار می‌داده آورده‌اند. ابن عبد ربه از ابن ابی ملیکه روایت نمود که گفته است: عائشه فرمود: خدا لید را رحمت کند که می‌گفت: «قضى اللبانة لا أبالك و اذهب / والحق بأسرتك الكرام الغيب /

ذَهَبَ الَّذِينَ يَعَاشُ فِي أَكْثَانِهِمْ / وَبَقِيَتْ فِي حَلْفٍ كَجِلْدِ الْأَجْرَبِ»

بشکن کار بیهوده را و باک مدار و راحت را برو که حق با خانواده گرامی تو است که غایب گردیده‌اند.

آنان که در سایه‌شان زندگی می‌شد رفتند و من در پی آنان مثل پوست گر باقی ماندم. چگونه بود اگر او زمان ما را در می‌یافت؟ درحالی که او می‌فرمود: من ۱۰۰۰ بیت از او را حفظ دارم و این کم‌ترین چیزی است که از او روایت می‌کنم. (العقد الفرید) به همین سبب فرزندان را به تعلیم شعر سفارش می‌کرد و می‌فرمود. فرزندان خود را شعر بیاموزید که این امر بدانان شیرین زبانی می‌بخشد. (العقد الفرید) و اگر کسی شعر را با آواز می‌خواند او به شدت متنفر می‌گردید. ابن عتیق گوید: من و قاسم نزد عائشه سخن می‌گفتیم قاسم مردی خوش آواز و فرزند ام ولد بود. عائشه گفت: چرا شما مثل این پسر برادرم صحبت نمی‌کنی؟ اما من می‌دانم که آواز شما از کجا ریشه دارد اما این شخص را مادرش ادب آموخته و شما را نیز مادرت ادب آموخته است.

گوید قاسم خشمگین گردید و کینه به دل گرفت، چون سفره عائشه آمد برخاست عائشه گفت: کجا می‌روی؟ گفت: می‌روم نماز بخوانم. عائشه گفت: بنشین عذر است من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «در موقع حضور غذا و زمان تنگ وضو بودن، نماز نیست».

از زیبایی ادب او

ابن عساکر و ابونعیم و خطیب به سند حسن از عائشه روایت کرده‌اند که فرمود: من نشسته بودم و نخ می‌رستم و رسول خدا صلی الله علیه و آله کفش خود را وصله می‌فرمود. پیشانی مبارک عرق می‌کرد و از عرق او نور پدیدار می‌شد، من مبهوت شده بودم حضرت

فرمودند: چرا مبهوت مانده‌ای؟! گفتم: پیشانی شما عرق کرده و از عرق شما نور تولید می‌شود. اگر ابوبکر هذلی شما را می‌دید می‌دانست که شما به شعر او اولی‌تر هستید آنجا که می‌گوید: او از غبار هر ناپاکی و فساد شیر مبرا است و چون به صورتش بنگری عارض زیباییش براق و شور انگیز و تحرک آفرین است.

به عائشه گفته شد: ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ را برای ما تعریف کن فرمود: مردی سپید و لاغر اندام متمایل به جلو بود که ازارش به پائین کشیده می‌شد. پاهایش نرم و ملایم حرکت می‌کرد در جبینش عرق می‌درخشید. چشمانش براق بود، پیشانی‌اش برجسته و انگشتانش بی‌عیب بود پس از مرگ ابوبکر صدیق بر قبرش ایستاد و فرمود: خداوند چهره‌ات را درخشان سازد و کوششت را بپذیرد. تو باروی برتافتن از دنیا آن را خوار کردی و با روی آوردن به آخرت آن را عزیز نمودی. اگر چه پس از رسول خدا بزرگ‌ترین حادثه مصیبت نبودن تو است و بزرگ‌ترین رنج پس از پیامبر فقدان تو است کتاب خدا اکنون در سوگ تو کسی را می‌خواهد که جانشین تو گردد من نیاز خود را درباره تو به پیشگاه خدا با صبر و شکیبایی جبران می‌کنم و با نیایش و درخواست رحمت برایت دلخوش می‌دارم. (فانالله وانا الیه راجعون) و بر تو سلام بادا همراه با رحمت خدا.

با تو وداع می‌کنم وداعی که در آن نگرانی نیست و به حکمی که درباره‌ات به مورد اجرا، در آمده راضی هستم و بر آن عیب نمی‌گیرم.

در روز حکمین در مقابل مقبره ابوبکر صدیق ایستاد و فرمود: پدرم خدایت رحمت کند، اگر آنان دنیا را برپا داشتند تو دین را بر پا داشتی که دنیا بخشی از دین است و دنیا را با آن همت والا به لرزه در آوردی و آنچه را که این گروه دنیا طلب اهمیت ندادند آن را محکم گرفتی و آنچه را که آنان محکم چسپیدند بی‌ارزش دانستی، دنیایی که آنان آن را وطن پنداشتند بی‌ارزش به حساب آوردی و آنچه را که بزرگ پنداشتند کوچک شمردی آنچه را که در دین آنان به دست غفلت سپردند، مراعات فرمودی، آنان امن و امان را دور و دراز پنداشتند و از توجه به هشدارها بی‌باک کناره گرفتند.

شما دین خود را از شکستن و درهم ریختن حفظ کردی و فردایت را خراب نکردی در مقام جوانمردی جام پیروزی را به دست آوردی و پشتت از گناہانی که این قوم بر دوش دارند سبک بار است. (العائشه والسیاسة)

و فرمود: رسول خدا ﷺ وفات فرمودند، به خدا سوگند اگر آنچه بر پدرم از توطئه‌های منافقین و ارتداد عرب و... وارد گردید، بر کوه‌های استوار وارد می‌شد مقاومت نمی‌کردند به خدا سوگند مردم در کاری اختلاف نکردند. مگر آنکه پدرم با روح بی‌نیاز و وارسته‌اش اختلاف آنان در اسلام را حل فرمود... هر کس عمر بن خطاب را دیده است می‌داند که او در اسلام انسانی وارسته بود به خدا سوگند او در آن لحظه در فکر کناره‌گیری برای به هم بافتن شکاف‌هایی بود که در امت پدیدار شده بود و همه نوع فشار آماده بود که بر دولت و نظام نوپای اسلام وارد گردد. اما این پدرم بود که همه این شکاف‌ها را مسدود کرد. (العائشه والسیاسة)

به عائشه رضی الله عنها خبر رسید که گروه‌هایی درباره ابوبکر صدیق حرف‌هایی می‌زنند، جماعتی از آنان را فرا خواند، چون حاضر آمدند پرده را انداخته و خود از پشت پرده نزدیکشان ایستاد و حمد و ثنای خدا را گفته و بر پیامبرش درود فرستاد.

و ضمن سرزنش آن فرمود: پدرم براستی پدرم کیست؟ به خدا سوگند دست‌ها پدرم را در کنترل نداشت و از او چیزی دریافت نکرد، او مظهر پایداری و مقاومت و سربلندی بود، هیئات که دشمن بتواند با شایعه پراکنی از مقام والای او بکاهد. آری ابوبکر صدیق بود که در زمان نومییدی شما فریاد مبارزه و پیروزی سر داد و او بود که در موقع سستی شما در پیشاپیش جهاد و مبارزه قرار داشت او گوی جوانمردی را از همگان ربود و کار را به پایان برد او جوانی بود که در قریش می‌زیست و سپس در طریق دین کهنسال گردید. او در راه خدا رنج‌ها را تحمل کرد و ناهمواری‌ها را هموار ساخت و ملتش را از تفرقه و تشتت به جماعت و اتحاد سوق داد به طوری که دل‌هایشان را یکجا نمود. سپس با خدا معامله نمود فائده او از این کار این بود که مسجدی را بنا نهاد که در آنجا می‌نشست و ارزش‌هایی که بیهوده کاران از میان برده بودند احیاء می‌کرد. او مردی دل نرم بود که اشک‌هایش فرو می‌ریخت و در مقابل نامردی‌ها و ستم‌بیداری که بر بندگان خدا می‌رفت. صدای گریه‌اش بلند می‌شد پس در کنار مسجد او زنان مکه و فرزندان‌شان گرفتند.

(درحالی‌که خدا آنان را به تمسخر می‌گیرد و آنان را در طغیان‌شان سرگردان باقی می‌گذارد) این کار او بر رجال قریش گران آمد و سنگدلان در پی آزار او بر آمده و تیره‌های خود را بسوی او نشانه رفتند و او را آماج تیره‌های خود قرار دادند پس نتوانستند در کارش رخنه و شکاف ایجاد و پیشرفت او را با شکست مواجه سازند و او

همچنان بکارش استمرار داد و هیچ چیز مانع کارش نگردید تا که پایه‌های دین مستحکم و استوار شد و برکت آن بر خلق عیان گردید و همگان فوج فوج به اسلام روی آوردند و از هر قوم و هر دسته‌ای به صورت فردی و جمعی بسوی دین شتافتند آنگاه بود که خداوند متعال برای پیامبرش مقام در پیشگاه خود را اختیار فرمود.

چون روح مبارک رسول خدا قبض گردید شیطان آشیانه‌هایش را بر پا نمود و طناب‌های خیمه‌هایش را محکم و استوار کرد و مردانی تصور کردند که طمع و آرزای آنان برآورده خواهد شد لذا دست به توطئه و شورش زدند اما چگونه آنان می‌توانستند بت پرستی را از نو آغاز کنند در حالی که صدیق درمیانشان بود؟!.

پس او با سر برهنه و کمر بسته قیام کرد خودش را آماده و مهیا ساخت و اسلام را دوباره بروال اول آن بازگردانید و پوزه دشمنانش را به خاک مالید. کندی کار او را پریشان ساخت و هجوم مخالفان بر او جزئیات و پایداری نیفزود. او با کاردانی، قومی را که به کژی گراییده بودند راست نمود و نفاق را ریشه کن ساخت و بار دیگر گلستان دین را از علف‌های هرزه پاک نمود و آن را آبیاری کرد.

چون حق به حقدار رسید و امور مهم در مدار اصلی خود واقع شد و خون در مسیر اصلی به جریان افتاده مرگ به سراغش آمد او برای حراست و پاسداری از ارزش‌های والای اسلامی کسی را معرفی کرد که در مرحمت و سیرت و عدالت گستری برادر او و از لحاظ پایداری و صلابت در حق همانندش بود و این شخص حضرت عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ بود.

او هم برای خدا پرچم دعوت را بدوش گرفت و بر طریق آن پایداری کرد او در این راستا مردی یگانه بود که توانست کفر را خوار و ذلیل کند و شرک را از میان بردارد و زمین را طوری شخم زند که انواع گل‌ها و میوه‌ها و نعمت‌ها در آن بروید، و تمام مظاهر پلیدی را از زمین برکند و او نسبت به ارزش‌ها مادی بی‌اعتنا بود و با بی‌اعتنایی به آن توانست ثروت را در بین مردم بر اساس صحیحی توزیع کند و آن را بر اساس درستی بنا نهد.

ای مردم به من بگویید در کدام کار ابوبکر و عمر شک دارید! و به کدام عملشان عیب می‌گیرید؟! آیا به روز اقامه عدل، یا در روزی که درمانده بودید و آن دو به شما نگریست و کارتان را نظام بخشیدند؟! از خداوند برای خود و شما استغفار می‌خواهم.

(صفه الصفوة)

از سخنان عائشه رضی الله عنها

برای زن باکی نیست که در بین دو خانواده از انصار که نیکوکار هستند فرود آید مگر شخص بر پدر و مادرش وارد نمی‌گردد؟ (صفة الصفوة)
 در این سخن ام المؤمنین خانواده‌های انصار در مدینه را مورد تقدیر قرار داده است که در مهربانی نسبت به مسلمانان سرآمد روزگارند.
 فرو ریختن مرواریدهای پارسایی در اختیار خدا است که به هر کس عنایت فرماید از همه بیماری‌های روانی شفا می‌یابد. (عیون الاخبار)
 نکاح مانند بردگی است پس می‌باید بنگرد که عزیز خود را در بردگی چه کسی قرار می‌دهد. (العقد الفرید)

شب زنده‌داری روا نیست مگر برای سه گروه: برای نمازگزار یا برای عروسی و یا برای مسافر. (عیون الاخبار)
 به او گفتند: گروهی یاران محمد صلی الله علیه و آله را ناسزا می‌گویند پس گفت: خداوند از آنان عمل را قطع کرده، دوست دارم که اجرشان را قطع نفرماید. (عائشه والسیاسة)
 و هم گفت: مردم فرمان داده شدند که برای یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله استغفار کنند پس به آنان ناسزا گفتند. (صحیح مسلم)
 این گفتار ام المومنین اشاره به این آیه است:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١١﴾﴾
 [الحشر: ۱۱].

«آنان که پس از ایشان آمدند می‌گویند: پروردگارا ما را بیامرز و برادران ما را که در ایمان بر ما سبقت گرفتند مورد غفران قرار ده و در دل‌های ما کینه آنان را که ایمان آورده‌اند قرار مده پروردگارا تو بخشاینده و مهربانی.»